

دانشان و روشنا

دانشان و روشنا

انسان يك زندگانی را میخواهد که جاوید باشد و يك دانش بی
تقصی را میجوید که چیزها را چنانکه میباشند به او بنمایاند و در
بی يك شادی است که با آن هیچ اندیشه رنج نباشد و برای يك
آزادی جان میدهد که در او هیچ گونه بندشی نیابد و يك شاهی
و فرمانروائی را دوست میدارد که در آن هم ستم خود نبیند
چنانکه در قرآن میفرماید هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و
این پنج سعادت را اگر چه خداوند بانسان بخشیده ولی ناقص میباشند
در زندگی بیم مرك است و دائمی ناقص و با شادی رنج توأم
میشود و در آزادی صد گونه قیود پیدا میشود و شاهی کداهی
دلگش است ولی ناپایدار و ازهر جانب رقیبی پدیدار لذا به دردر
نمی آرد و هر چه انسان میکند خواه بد یا خوب همه کارهای او
برزمینه یافتن یکی از پنج سعادت مذکور است
دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید
انسان در تلاش آنها به کوشش و کوشش افتاده گاهی برخلاف میرود
و زمانی بر صواب قدم زن است و کوششهای او اساس زندگی
و شایستگی و دیانت و اخلاق او شده اند از این است که در قرآن
میفرماید لبس للانسان الا ما سعی به گفته دانشمندان هند پنج
صفات مذکور صفات ایزدی میباشد و انسان میخواهد مانند ایزد

بشود چنانکه مسلمانان نیز گفته اند که انسان باید به اخلاق
 ایزدی آراسته بشود دانیان هند عقیده دارند که هر ذی وجودی
 که این پنج سعادت را یافت اگر انسان باشد او ایزدی است
 در بیکر بشر یا بشری است که در حقیقت مظهر ایزد است و برای
 حصول این سعادت ها هر دانشمندی يك راهی نشان داده و به
 يك عبارتی هم نوع خویش را امیدوار ساخته راه های شمارولی منزل
 مقصود يکی است لهذا در قرآن میفرماید فاستبقوا الخیرات
 تکنونوا یات بکم الله جمیعاً یعنی در نیکوئی از هم پیشی برای
 هر کجا باشید خداوند شما همه را در يك جا جمع خواهد کرد
 و مولوی روم نیز میفرماید :

قبله جان را چو پنهان کرده اند

هر کسی رو جانی آفریننده

و هم چنین است فرمایش گوینده کتاب به گوت گیتا که میفرماید هر
 کس به اندازه عقل و هوش مرا که آفریننده کائنات میباشم دوست
 میدارد و بموجب معرفت و استعداد میپرستد و من نیز به اندازه
 کوشش و دانش او را بخودم نزدیک میکنم بهترین پرستش و نیاز ایثار
 نفس است که انسان هر چه میکند برای خشنودی من بکند چنانکه
 در قرآن نیز میفرماید

ان صلاتی و نسکی و محیای و معاتی لله رب العالمین

کتاب مذکور به زبان سنسکرت در هفت صد بیت نظم شده

و به هیجده فصل یا مکالمه منقسم گشته برای جوینده سعادت بر مکالمه دفتر بست معرفت کردگار چشم بصیرت میخواد که خواننده به تامل بخواند و در مطالب و معانی آن تفکر بکند و بدستور العمل آن رفتار نماید تا به يك زندگى پاك و ستوده بهره مند گردد این نامه نزد دربار پنجاب میلیون نفوس هند عزیز ترین و مقدس ترین دستور اخلاق و حکمت است و بهمه زبانهای ملک متمدنه ترجمه شده بنده مترجم زمانیکه در آمریکا بودم به ترجمه انگلیسی آن مرور کرده و شیفته نکات حکمیانه آن شده چون در سنه ۱۹۱۹ به میسور و ایزد شدم مصمم گشتم که به اصل رجوع بکنم و لهذا نزد یکی از برهمنان که از زبان سنگرت نیک آگاه بود نسخه اصل را خوانده و اینک ترجمه آن را تقدیم خوانندگان مینمایم از آنجائیکه اصل منظوم است اگر هر بیت را جداگانه ترجمه مینمودم عبارت مسلسل نمیشد و بسبب تکرار القاب و اصطلاحات و تشبیهات و استعارات و اسم های بزرگان و قهرمانان خواننده بریشان میگشت و به کینه مطلب نمی رسید لهذا ترجمه چنان نموده ام که گویا اصل به ثر نوشته شده هنوز چند فصل ترجمه نشده بودند که دو سال پیش سفری بپهران رفتم و هنگام فرصت به کتاب خانه طهران (خیابان لاله زار) خدمت دوستم جناب آقا حسین پرویز رفته و یکی دو ساعت آنجا نشسته مشغول ترجمه میشدم تا اینکه از آن کار فارغ شدم و نسخه

قلمی را خدمت دوست محترم جناب آقا شیخ محمد جواد رجا (عضو استیناف) داده خواہش کردم کہ ایشان آنرا بطبع رسانند مدتی گذشت و خبری از ایشان نرسید و بندہ مایوس گشتم و گمان کردم کہ بسبب کثرت کار ایشان نتوانستند خواہش بندہ را بانجام رسانند ولی خود غلط بود آنچه من بنداشتم دفعۃً چہارده فصل طبع شدہ از ایشان رسیدند و پشت سر آن باقی ماندہ چہار فصل را نیز آقای رجا فرستادند بی اندازہ خورسند شدم ایزد را سپاس گفتم و از دوستم سپاسگذار شدم این کتاب باین ترتیب بہ ہمت و توجہ آقای رجا بطبع رسید متأسفانہ اغلاط زیادی یافتم خصوصاً در کلماتی کہ سنسکرت میباشد و بہ حرف لاتینی طبع شدہ اند شکایتی از آقای رجا ندارم زیرا کہ ایشان از زبان سنسکرت و انڈلیسی نا آشنا میباشد ولی از خوانندگان شرمسارم و بیچارگی خودم را شفیع خود میسازم طہران تامیسور ! بہ بین تفاوت رہ از کجا است تا بکجا بعد المشرقین واقع شدہ اگر بیش از طبع نسخہ برای تصحیح نزد بندہ-میرسید چندین اغلاط بنظر خوانندگان نمیرسید .

مصرف طبع این کتاب را محب علم و مربی طالبان علم اعنی والاحضرت ارفع شہریار میسور مہاراجہ سری کرشنا راج و مرحمت فرمودہ اند بندہ تازندہ ام زیراہر احسان این شہریارم و باین دویت خواجہ حافظ علیہ الرحمہ ایشان را دعا گویم .

همیشه تا به بهاران صبا به صفحه باغ
 هزار نقش نگارد به خط ریحانی
 به باغ ملک به شاخ امل به عمر دراز
 شگفته ساد گل دولتش به آسانی
 عباس بن محمد علی شوشتری ۱۲ دسیمبر ۱۹۳۵

❀ مقدمه ❀

هندوستان سرزمین اسرار و باغ مذاهب و ادیان گوناگون است
 هیچ فکری ، هیچ خیالی ، هیچ اعتقادی نیست که در میان هندیان
 قدیم و جدید نمونه از آن نباشد علماء دین شناس می پنداشتند که
 قدیمترین معتقدات هند همان است که در وداها (Vedas) مکتوب است
 لکن در ۱۵۰ سال اخیر دانشمندان هندی و اروپائی کشف کرده اند که
 این کتاب قدیم را طوایفی آریائی نشاد در موقع حمله یناحیه
 شمال غربی هندوستان در حدود ۱۵۰۰ قبل از میلاد باخود داشته اند
 و بعد کتاب دینی هندوستان شده است پیش از این حمله از ۳۰۰۰
 سال قبل از مسیح هندیان ساکن دره سند از پنجاب تا دریا تِمِز و اُئین
 مخصوص داشته اند که تحت الشعاع عقیده ملت آریائی غالب گردیده
 و فعلا اطلاع بسیاری از آن در دست نیست .

بنابراین کتاب ودا که آنرا نماینده دیانت قدیم هندوستان

میشناختند معلوم شده است که از آثار فکر مهاجمین و باعقاید بومیان بسیار متفاوت بوده است . پس از این اکتشاف جدید تضاد و تخالفی که در بسیاری موارد میان مسطورات ودا و عقاید بومیان هند مشاهده میشد سببش معلوم گردید و بتحقیق پیوست که آن کتاب مقدس هندوستان نه تناسبی باثر اهل آن کشور دارد نه توافقی باهیول جبلی و احوال نفسانی آنان .

ودا حیات دینوی را باچشم نیک بینی دیده و جهان را قابل دیدار و زندگانی را شایسته محبت میداند و این مخالف فلسفه هند است عجب این است که هزار سال پس از رواج یافتن ودا کتاب دیگری در هند ظهور کرده است موسوم به اوپانیشاد و این کتاب باوجود تاخر زمانی حکایت از اصل اعتقاد هندیان قدیم میکند بنابر مندرجات اوپانیشاد جهان سرچشمه آلام و مصائب و حیات دنیا زشت و فرت انگیز است در اشعار ودا اثری از تناسخ نیست اما اوپانیشاد این عقیده اساسی هند را باشرح و بسط دهشت انگیزی بیان میکند میتوان گفت که ظهور اوپانیشاد در ۵۰۰ قبل از میلاد بمنزله تجدید حیات دینی هندوستان کهن بوده است که قریب هزار سال تحت الشعاع افکار قبایل آریائی مهاجم و غالب مانده بود .

پس کتاب اوپانیشاد و کتاب برهمانا که در فاصله قرن نهم و هشتم پیش از میلاد رواج گرفته است بکلی بانصوص ودا مخالف

هستند اساس این دو کتاب، تناسخ و کارمه است .

تناسخ اعتقاد تجدید حیات جسمانی بعد از ممات است و در همه مذاهب جهان صورتهای گوناگون آمده است تا بجائی که گفته اند مامن مذهب الا وللتناسخ فیه قدم راسخ

لیکن فرق است میان تناسخی که یونانیان و متصوفه نصارا مثلاً اعتقاد دارند و آرا سرچشمه خیر و دست آویز تصفیه جان و تنها راه تزکیه نفس و وصول بحق میدانند تا اعتقاد پیروان اوپانیشاد که تناسخ را هولناک ترین سرنوشت بشر میشناسد زیرا که بحکم تناسخ باید کراراً باین جهان آمد و چون حیات اصلا شر است پس تجدید شر بدترین چیزهاست انسان باید بقوه حکمت و ریاضت رشته حیاتهای پی در پی را قطع کند بطوری که دیگر محکوم بمراجعت دنیا نباشد .

اصل دوم کتاب اوپانیشاد کارمه است یعنی مسئولیت اعمال در مدت زندگانی - کارهای انسان چون نذرجبری بیکدیگر ملحق میشود و نفس را مجبور میکند پس از مرگ بار دیگر باین جهان عود نماید بنابراین آنچه گذشت ادوار دیات هندوستان سه دور بود یکی آنچه قبل از هجوم آریائی ها در غرب هندوستان موحود بود و از آن اطلاع کافی در دست نداریم دوم دوره ودا که آریائی تسلط یافته است سوم عهد تجدد عقاید قدیمه که در کتب برهمانا و اوپانیشاد

ظاهر شده است . در چند قرن قبل از میلاد مسیح دوره چهارم شروع میشود که دیانت بودائی است و تا چند صد سال پس از مسیح هم در هندوستان تسلط تام داشته است .

در عهد سلطه بودائی حماسه های بزرگ هندی از قبیل مهابهاراتا و رامایانا بوجود آمده است .

در این حماسه ها عقاید مختلفه عامه هندیان بصورت های شاعرانه مندرج است در ضمن کتاب بزرگ مهابهاراتا که قریب ۲۰۰ هزار بیت است کتابی کوچک قرار داده موسوم به بهاگوات گینا که آنرا انجیل هند یا سرود نیکبخت یاسرود الهی خوانده اند این کتاب که انجیل کریشنا نیز خوانده میشود حاوی اقوال کریشنا خدای هند است حکایاتی که از تجلیات کریشنا در این عالم ذکر شده و ادوار زندگی ناسوتی او را شرح میدهد در هندوستان بی شمار است و اغلب بی اندازه دلکش و دلفریب است مانند زندگی کریشنا در میان شبانان و عشق بازی او با محبوبه اش رادھا Radha و غیره .

باید دانست که در هندوستان سه خدای بزرگ را میپرستیده اند نخست برهما که خدای فیلسوفان و دانایان است دوم ویشنو Vishnou خداوند حیات که مکرر در این عالم بصور گوناگون ظاهر شده است و یکی از تجلیاتش کریشناست سوم سیوا Siva خدای مرك بهاگوات گینا - دلکش ترین و مؤثر ترین اشعار دینی هند است

از آنجا که هم با عقل سروکار دارد هم بادل در میان عامه هندیان مقامش
 ارجمند تر از سایر کتب فلسفی و عقلانی محض است این منظومه
 شرح عشق و جذبه است که اتمس را بجانب الوهیت میکشاند خدائی
 که مقصود نهائی این جذب و انجذاب است خدائی است در لباس
 بشر که بانندگان خود روابط بسیار نزدیک دارد .

در بهاگوات گیتا برخلاف سایر کتب هندی که انسان را
 بترك دنیا و غنی حیات دعوت میکند همه جا عشق زندگی و علاقه
 بکار و انجام تکلیف توصیه شده است مخصوصاً اعمالی که هیچ
 غرض و نفع شخصی محرک آن نباشد شریفترین وظیفه انسان شمرده
 شده است و این نکته کماش بهاگوان گیتا را دارای تاثیر و طراوتی
 کرده است که باقی کتب هند فاقد آنند .

در این مقالات کرشنا مذاهب هند را مقایسه کرده و راه راست
 را در مزج آنها دانسته است از آنجمله گوید مذهب سامکھیا Samkhya
 که نجات بشر را در معرفت و علم میداند و مذهب جوك كه نجات
 انسان را از طریق عمل و ریاضت میشناسد هیچيك كامل نیست نه دانش
 و معرفت نه زهد و ریاضت انسان را بسرحد کمال و مقام وصال
 نمیرساند باید از راه عشق و اخلاص (بهاکتی Bhakti)
 پیش رفت خدائی واحد و شخصی را دوست داشت و بقوت این محبت
 خالص بجائی رسید که نه علم محض بآن دسترس تواند یافت

نه ریاضت صرف به آن نایل تواند شد . عشق است گه که کلید نجات
را در دست طالب میگذارد باید که ریشنا را دوست داشت که خدائی
است در لباس بشری .

کریشنا در نظر هندیان همان مقام را دارد که عیسی در چشم
نصارا تاریخ نظم کتاب بها گوات گیتا درست معلوم نیست یکی از
محققین که گارب Garbo نام دارد تاریخ تدوین آنرا قرن سوم
قبل از میلاد مسیح دانسته است آنچه مسلم است در قرن ثانی بعد از
میلاد بعضی از این اشعار يك مرتبه تجدید نظم یافته است نویسنده
معروف هندی کالی داسه kālīdāsa در ۴۰۰ میلادی این منظومه
را بهمین صورت که فعلا هست دیده است .

دوست فاضل ما سرکار عباس شوشتی استاد کالج مهاراجه
میسور (هند) که سالهای دراز در نواحی هندوستان توقف کرده
و علماً و عملاً در احوال عجیبه و عقاید مختلفه مردم این سرزمین
تحقیق نموده است در چند سالی که بسمت استادی آن مدرسه مشغول
بوده کتاب های چند برشته تالیف آورده است از آن جمله يك
دوره تاریخ قدیم ایران و کتابی در باب اسلام و غیره و اخیراً عطف
توجهی بگوهر های گرانهای هندوستان کرده و از آن دریای پهناور
یکی از بهترین مروارید های غاطان را بیرون آورده است که همدین
سرود الهی یا بها گوات گیتا باشد .

چون نخستین بار است که این منظومه در زبان فارسی درمی آید
 طبعاً لازم شد مردی که آرزو از پیرایه های شعری و اشعار تاریخی
 و کمالات محاسن و در ذوق ایرانیان میترانیدند، طالب این
 کتاب از آنج که حویث ویدی و ژادی ایرانی و همدین است در
 کتب نویسندگان و شعرائی می - تمه بست و طبعاً هر ایرانی فاضلی
 پس از خواندن ترجمه آفری شوشتری متوجه خواهد شد که قبلاً
 با افکار اشخاص این کتاب آشنایی داشته است در واقع مثل این است
 که این کتاب یکی از نامه های کهن سائن ایران به استانی است
 که بوسیله زبان سانسکریت محفوظ مانده و پس از دویست سال بیست
 یکی از فرزندان هنرمند ایران لباس فارسی جدید میپوشد.

رشید یاسمی استاد تاریخ و ملل و نحل در دانشگاه طهران

خرداد ماه ۱۳۱۵

اغلاط فارسی و لاتینی

| صحيح | غلط | صفحه | سطر |
|-----------------------------|-----------------------------|------|-----|
| گذاشتند | گذاشته | ۲ | ۳ |
| هندو | هندو | ۲ | ۶ |
| ند | تند | ۳ | ۹ |
| کپنها | گپنها | ۳ | ۱۹ |
| میچ چیز از این | میچ ارای | ۸ | ۴ |
| ساسانی | سامانی | ۹ | ۱۳ |
| کامیلیوس | کامیلیوس | ۹ | ۱۵ |
| کانو و سیلار پادپی | کانور سیلار پاسی | ۹ | ۱۶ |
| کرشنارا | کرشاد | ۱۰ | ۱۷ |
| سپدیو | سپدیو | ۱۱ | ۱۶ |
| دریودهن | وریودهن | ۱۱ | ۲۰ |
| هنود | هنوز | ۱۲ | ۱۲ |
| راماینا | رامایه | ۱۲ | ۱۶ |
| ادسی | اوسی | ۱۲ | ۱۶ |
| بهنگوت گیتناست | بهنگوت گیتنا | ۱۳ | ۶ |
| کرشنارا گویده آنمعر فی نمود | مران کرشنا گویده آن قرارداد | ۱۳ | ۶ |
| اندر پرست | اندر سپرست | ۱۵ | ۲ |
| گندهار | گندهاد | ۱۵ | ۱۱ |
| تخت را گروست | تخت را نه نزد گروست | ۱۵ | ۱۵ |
| برادرش | برادرش | ۱۵ | ۱۷ |
| کوروها | توروما | ۱۷ | ۱۵ |
| بهیشما | بهیمار | ۱۷ | ۱۵ |
| بهیشما | بهیتما | ۱۷ | ۱۷ |
| پدر دروپد | چردروپد | ۱۷ | ۲۰ |

| سطر | صفحه | غلط | صحیح |
|-------|------|---------------|------------------|
| ۱ | ۱۸ | گورد | گورو |
| ۳ | ۱۸ | پ بدو | پاندو |
| ۸ و ۹ | ۲۰ | (سکه که گر) | (بلکه اگر) |
| ۱۷ | ۲۳ | در حالت | دو حالت |
| ۱۲ | ۲۴ | کوشش کسی | کوشش کند کسی |
| ۱۶ | ۲۵ | روح یث | روح بدن يك |
| ۴ | ۲۵ | به میتواند | میتواند |
| ۷ | ۲۶ | که ار آن | که آن |
| ۱۰ | ۲۶ | شت سرلاری | نشت سرهار |
| ۱۲ | ۲۶ | مطلقانه | مستغانه |
| ۱ | ۲۷ | دهد | لدهد |
| ۶ | ۲۷ | پست همت را | پست همتی را |
| ۷ | ۲۷ | سرر | سرر ^۲ |
| ۵ | ۲۸ | آورد | آوردن |
| ۱۰ | ۲۸ | Ragas | Raps |
| ۴ | ۳۰ | دوات | دات |
| ۵ | ۳۱ | و غ | و غ |
| ۳۰ | ۳۳ | مدهد | میندهی |
| ۸ | ۳۸ | س در این | نرای من در این |
| ۹ | ۳۸ | می خواهد | می خواهد |
| ۲۰ | ۴۱ | Vivasyan | Vivasyan |
| ۲۰ | ۴۱ | Mam | manu |
| ۱ | ۴۲ | Echyon | ekshvaku |

(ج)

| صحيح | غلط | صفحه | سطر |
|----------------|-------------------|------|-----|
| در آورده | در آورده | ۴۲ | ۲۱ |
| به شايستگي | به ووشايشتيكي | ۴۲ | ۱۹ |
| ماتوجه | متوجذ | ۴۳ | ۵ |
| بتوان اسرار را | بتواسرار را | ۴۴ | ۳ |
| تا فرا گرفته | تا آنرا فرا گرفته | ۴۲ | ۴ |
| ذات | ذوات | ۴۴ | ۱۰ |
| قربانيها | قرباني ما | ۴۵ | ۷ |
| يوگي | يوگي | ۴۵ | ۱۱ |
| لب | لب | ۴۶ | ۸ |
| ميرماني | فرمودني | ۴۷ | ۱۸ |
| سانكهيا | سانكهيا | ۴۹ | ۴ |
| يا عمل | با عمل | ۴۹ | ۶ |
| سانكهيا | سانكهيا | ۴۹ | ۱۳ |
| سانكهيا | سنگهيا | ۵۰ | ۱۱ |
| بوئيدني | لوئيدني | ۵۰ | ۱۳ |
| مسي يابند | مسي يابند | ۵۱ | ۷ |
| جو بنده | جو بنده | ۵۶ | ۴ |
| بدن | بدني | ۵۷ | ۶ |
| لذايد | لذايد | ۵۷ | ۱۸ |
| واعتماد | دراعتماذ | ۵۸ | ۱۶ |
| نقصي | نقصي | ۶۳ | ۱۲ |
| ورزادهاي | در آوهاي | ۶۵ | ۱۵ |
| اززاد | اززاد | ۶۷ | ۳ |
| Adhyatma | Avhiatma | ، | ۱۳ |
| ادهي آتمه | اوهي آتمه | ، | ، |
| Karma | Koyma | ، | ، |

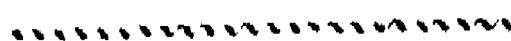
| سطر | صفحه | غلط | (د) | صحیح |
|-----|------|-----------|----------------|-------------------|
| ۱۴ | ۶ | Ayhihuta | | Adhihuta |
| ۶ | ۶ | | اوهی نهوت | آدهی نهوت |
| ۶ | ۶ | Ayhiyagna | | Adhiyajna |
| ۶ | ۶ | | اوهی یجه | آدهی یجه |
| ۳ | ۶۸ | | اوهی ریجه | آدهی یجه |
| ۱ | ۶۹ | | که مجاهده و در | که مجاهده می و در |
| ۳ | ۷۲ | | آن سبب | آن سبب |
| ۳ | ۷۳ | | می نوشتند | می نوشتند |
| ۱۰ | ۷۶ | Monv | | Manu |
| ۷ | ۷۷ | Marde | | Narada |
| ۶ | ۶ | Asite | | Asita |
| ۶ | ۶ | Divla | | Devala |
| ۶ | ۶ | Wjashe | | Vyasat |
| ۹ | ۶ | Wbavnav | | Danavan |
| ۶ | ۶ | | دو ن | دانه و ن |
| ۵ | ۷۸ | | دهشور | و دهشور |
| ۶ | ۷۸ | Mervt | | Marut |
| ۷ | ۷۸ | Canavid | | Samayada |
| ۷ | ۷۸ | Wachva | | Vasva |
| ۱۲ | ۷۸ | Avem | | Ona |
| ۶ | ۷۹ | | گتری | گکایه ی |
| ۶ | ۶ | Kadtri | | Gayatri |
| ۷ | ۶ | Chricke | | Margishisha |
| ۹ | ۶ | Acchan | | Ushana |
| ۸ | ۸۰ | | برهن | برهن |

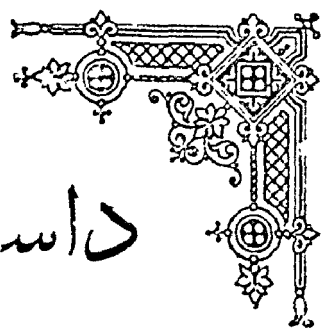
| صحنه | ستار | عناص | صحیف |
|------|------|-------------|------------------|
| ۸۲ | ۱۱ | می آئی | می آئی |
| ۸۳ | ۱۹ | وہری تراشتر | دہری تراشتر |
| ۰ | ۱۹ | Terechtr | Dhritarashtra |
| ۸۴ | ۱ | Behma | Bhishma |
| ۸۴ | ۱ | Drothe | Drona |
| ۸۵ | ۶ | سرواران | سرداران |
| ۰ | ۷ | کوہ | کوہ |
| ۰ | ۷ | pneh | Karna |
| ۰ | ۷ | Gidrtha | Jayadratha |
| ۰ | ۱۲ | رکستس | زکستس |
| ۰ | ۰ | Rkstis | Rakshasa |
| ۰ | ۲۰ | شکاما | شتمکا |
| ۰ | ۰ | Prgepti | Prajapati |
| ۶۸ | ۱۵ | می پرد وہ | می پرد و انفس لہ |
| ۰ | ۱۷ | بشش | لشش |
| ۰ | ۱۹ | فرمائی | فرمائی |
| ۸۸ | ۱۹ | رضایت | ریاضت |
| ۸۸ | ۲۰ | واگر آں | واگر آں |
| ۹۰ | ۱۷ | د'دک | واوک |
| ۱۹ | ۸ | Eecha | gecha |
| ۱۹ | ۸ | Dyche | Dyesha |
| ۱۹ | ۹ | Sykeh | Sukha |
| ۱۹ | ۹ | Dykeh | Dukkha |
| ۱۹ | ۹ | Chene | Chetana |
| ۱۹ | ۱۰ | Dhvirh | Dhriti |

| ستار | صفحه | عنا | صحیح |
|------|------|-----------|-----------|
| ۱۱ | ۵ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۲ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۳ | ۱۴ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۴ | ۱۴ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۵ | ۵ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۶ | ۱۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۷ | ۱۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۸ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۱۹ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۰ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۱ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۲ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۳ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۴ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۵ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۶ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۷ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۸ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۲۹ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۰ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۱ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۲ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۳ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۴ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۵ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۶ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۷ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۸ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۳۹ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۰ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۱ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۲ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۳ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۴ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۵ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۶ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۷ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۸ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۴۹ | ۶ | Enchankor | Enchankor |
| ۵۰ | ۶ | Enchankor | Enchankor |

| صحيح | غلط | صفحه | سطر |
|---------------|-------------|------|------|
| Sat | Sat | ۹۶ | ۹ |
| Rajas | Rajas | ۹۶ | ۹ |
| tamas | tamas | ۹۶ | ۶۰ |
| Ashvattha | Ashvattha | ۹۹ | ۱۵ |
| کتب | کتب | ۹۹ | ۸۹ |
| غذا | غذا | ۱۰۲ | ۱ |
| vedanta | Wibnith | « | ۳ |
| ارجن | ارجن | « | ۱۰ |
| Purushottam | Porehotteme | « | ۱۳ |
| استقامت | استقامت | ۱۰۳ | ۳ |
| سنجیده | سجیده | ۱۰۴ | ۵ |
| شخص است | شخصی است | ۱۰۸ | ۶ |
| تمسی ها | تمسی ها | ۱۱۰ | ۲ |
| Asat | Ecot | ۱۱۲ | ۳ |
| تیاگ | تیاگ | « | ۲۰ |
| تیاگت | تیاگ | ۱۱۳ | ۱ |
| تارک عمل | تارک | « | ۱۹ |
| اعمال دست کشد | اعمال درست | ۱۱۴ | ۲ |
| سانکپه | سانکپه | ۱۱۴ | ۹ |
| Gyan | ghanom | « | ۱۹ |
| Karma | Kerme | « | ۲۰ |
| Kara | Kert | « | ۲۰ |
| عاملیکه | عامل که | ۱۱۶ | ۲ |
| تمیز | تمیز | « | ۱۱ |
| و مید | ورامید | ۱۱۷ | ۲، ۳ |

| | | | |
|----|-----|--------------|-----------------|
| ۸ | ۱۱۸ | دین | دین |
| ۱۳ | ۱ | موجوده | کار خود را |
| ۱۵ | ۱ | برکات و برکت | نیکو کارها چاره |
| ۱۹ | ۱ | ماده و کسب | ماده و کسب |
| ۱۹ | ۱ | حیات و حیات | حیات و حیات |
| ۱ | ۱۲۲ | Dharm | Dharma |
| ۵ | ۱ | راه گزین | راه گزین |
| ۹ | ۱ | Yachior | Ishvara |
| ۱۳ | ۱۳۴ | Terachterh | Dhritarashtra |
| ۱۵ | ۱ | Willse | Vasa |





داستان کرشنا

شاهزاده ئی در لباس شبان

سرچشمه رود گنگ در بت است که از آنجا درآمده و از
کوه همالیا در گذشته و بشمال هند سرازیر شده و آنجا بایک رود
دیگر که جمنا نامیده میشود پیوسته رو به خاور روان میشود و پس
از آنکه یک هزار و پانصد میل مسافت طی میکند به خلیج بنگاله
میریزد . میان این دو رود که گنگ و جمنا میباشد یک زمین بسیار
زر خیز واقع شده که تخمیناً یک هزار سال پیش از مسیح گهواره
تمدن و شایستگی قومی بود که خود را آریا مینامید . در اینکه آریائی
اصلاً در کدام سرزمین بودند مورخین یک سخن نیستند هر کسی یک
گونه قیاس نموده و در ثبوت نظریه خویش دلائلی آورده . برخی
گفته اند که مسکن باستانی آریا سند و خوارزم بوده و دیگران
اقامتگاه آنها را در شمال اروپا یا سیریا یا قفقاز پنداشته اند مورخین
هندی که مهر وطن شان بر کنج کاوی و حقیقت بینی تاریخ پیشی
جسته هندوستان را مکان اصلی آریا نشان میدهند بهر کجا که
بودند این اندازه صحیح است که بسبب کثرت جمعیت و فشار اقتصادی

وعزم جهانگیری دسته دسته متفرق شده و هر دسته ئی بیکسو رو نهاده و آنجا را تصرف کرده و بومی ها را پس از جنگ مغلوب و بنده خویش ساخته اساس يك تمدن و تهذيب را گذاشته كه تا كنون پاینده است .

از جمله دسته ئی بود كه كنار رود سند آباد شد و از آن رو هندو نامیده گشت و چونكه (س) سنسكرت در فارسی باستان به (ه) مبدل میشود بفارسی (هندو) خوانده میشود و هر گاه جمعیت این دسته كه ادباء و شعرای آن گویندگان نظم « ویدا » بودند افزون گشت بیش تر رفته و زمینی را كه میان رود گنگ و جمنا میباشد برای كشت و آبادی مناسب یافته آنجا را نشیمن ساختند و ده ها و شهرها آباد كردند از جمله شهر « متھرا » بود و در زمانی كه ذكر میکنیم در آنجا شخصی بنام كنس شاهی میكرد و از بیدادی و ستم رعیت را به ستوه آورده و پریشان نموده بود نزدك شهر متھرا در همان زمان دهی بود بنام « گوگل » كه سکنه آنجا پیشه شبانی داشته و بسبب يك زندگانی ساده مردشان تنومند و تندرست و زن هایشان خوش اندام و دلکش و پارسا میشدند . نام بزرگ آن ده « تنب » و نام زن او « يسودا » بود و هر دو بصفات نيك رحم و فتوت و ايثار نفس آراسته و نزد اهالی ده گرامی بودند پادشاه متھرا خواهری داشت بنام « دیوکی » ستاره شناسان گفته بودند كه یکی از فرزندان او كنس را خواهد كشت و ازین رو كنس از خواهر هراسان شده

میخواست او را باشوهرش بکشد و از پنجهٔ تقدیر رهایی یابد ولی خواهر و شوهر خواهر التماس وزاری نمودند و پیمان نهادند که هرگاه فرزندی از آنها بشود مهر پدري و مادري را کنار گذاشته و فرزند را تسلیم کنس نمایند و باین تدبیر از کشته شدن نجات یافته ولی در قصر شاهی حبس نظر بودند هرگاه فرزندی میشد بموجب پیمان تسلیم مینمودند کنس آنها را میکشت تا آنکه هفت پسر از آنها کشته شدند و پدر و مادر یارای دم زدن نداشتند در انجام و اسدیو شوهر دیوگی به نند پناهنده شدند و باو سرگذشت پرانده خود را بیان نمودند و یاری خواست تند باو تسلی داد و گفت هرگاه فرزند نوزاد را بتواند بگوگل برسانند تدبیری خواهد نمود که او را از پنجهٔ ظلم پادشاه رهایی دهد و چون مرتبهٔ هشتم پسر ی تولد شد و اسدیو شبانه او را فوراً بگوگل رسانید اتفاقاً همان وقت زن تند دختری زائیده بود پدر و مادر از فرزند خود چشم پوشیده و او را بواسدیو بخشیده و عوض او فرزند او را بفرزندی پذیرفتند و اسدیو دختر مذکور را تسلیم کنس نمود او بگمان اینکه فرزند خواهرش میباشد بکشت .

تند و سودا فرزند دیوکی را کرشنا نام نهادند و او را بکمال شفقت و محبت بجای فرزند خویش پرورش نمودند و گاهی او را گنهیها خطاب میکردند که بفارسی باستانی کنیه به معنی عزیز میشود و مصر آن اکنون کنیز است که بر غلط بمعنی بنده استعمال میشود

وقتی که کرشنا هفت ساله شد حرکات شوخ و ساده خویش نزد اهالی گوگل محبوب گشته از زن و مرده همه او را دوست میداشتند زیرا که او را یگانه فرزند تند می پنداشتند و چون ده ساله شد تند او را به کار شبانی باز داشت و این معلم روحانی مانند دیگر بزرگان اخلاقی چندی شبانی میگذرانید و ضمیر پاکش که برای پذیرفتن اسرار طبیعت مانند آئینه صاف بود از ملاحظه چشم انداز های طبیعی و چریدن گله گاو و گوسفند و آهو و شنیدن آواز های دلکش پرند ها بوجد و انبساط آمده او را در تصور و توجه بعالم باطن مستغرق میساخت و در آن عالم استقرار چنان نبی مینوخت که انسان و حیوان را بخویش جذب مینمود جوان های گو دل از زن و مرد فریفته حرکات و فرمایشات حکیمانه و نبی نوازی او شده لحظه از او جدا نمیشدند و او را هیچگاه تنها نمیگذاشتند می گویند هنوز روز های کودکی را طی نکرده بود که تند و سودا روزی خانه خویش را آراسته و برسم آریائی میخواستند بنام ایزد اندرا که محبوب ترین ایزد آریائی بود گوسفند ذبح بکنند کرشنا پرسید که قربانی برای کیست و مقصود از آن چه میباشد تند پاسخ داد که امروز روز پرستش اندراست که دهند باران و بزرگترین ایزد است ما او را میپرستیم و گوسفند بنام او میکشیم تا او بر ما مهربان شده باران بفرستد و زمین های ما را سیراب نماید کرشنا فرمود هر کسی را بهر کاری ساخته اند او باید آنچه او را طبیعت فرموده است بکند زندگی هر جاننداری سلسله

اعمال او میباشد که از آنها راحت و خوشی و زحمت ورنج می یابد و عمل هرکس مربوط به خود اوست آنچه اندرا باید بکند از پرستش او تغییر نمی یابد بلکه او مجبور است که وظیفه اش را اداء نماید نتیجه اش ممکن است برای ما خوب بشود یا بد لهذا ما که : شبان و کشتور هستیم باید وظیفه خویش را که نگهداری از گاو و گوسفند و شخم زمین و پاشیدن تخم است بجا آورده و زمین را برای جذب باران آماده ساخته وظیفه اندرا را به اندرا واگذار بکنیم و اگر ما در وظیفه خویش کوتاهی بکنیم به قربانی گوسفند و پرستش اندرا ممکن نیست که به مقصود خویش نائل بشویم بار هرکس بگردن اوست

ایام جوانی

سالی که نکو است از بهارش پیداست

کم کم آوازه دانائی و استعداد کرشنا به متهرا رسید و کنس نیز آگاه گشته متحیر شد که دریک دهی مانند گوگل میان شبانها چنین جوان دانا چگونه بهم رسیده و از آنجائیکه گفته ستاره شناسان را نسبت به خویش فراموش نکرده بود به گمان افتاده و احتیاطاً معتمدی از خود به گوگل فرستاد که تحقیق و تفتیش از جوان تازه معروف شده بنماید و آن شخص کرشنا را ملاقات کرده و از چگونگی او نیک آگاه گشته به کنس خبر داد که جوان مذکور اصلاً شبان نیست بلکه

خواهرزاده او می باشد کنس هراسان شد و چونکه می ترسید اگر آشکارا تعدی بکند بسبب محبویت کَرشنا رعایا بر او بشورند (آکرور) نام یکی از دوستان کَرشنا را خواسته و باو اظهار کرد که کَرشنا خواهرزاده من است سزاوار نیست که بمیان شبانهزندی بکند و خواهش کرد که او را به متهرایا آورد که مانند دیگر شاهزادگان در قصر شاهی بماند .

آکرور پیغام کنس را به کَرشنا داد و هم خواهش پادشاه را پذیرفت و از اهالی گوگُل که از رفتن او آزردۀ خاطر بودند به اصرار اجازه گرفته به متهرایا آمد و پادشاه را ملاقات کرد و پادشاه نیز ظاهراً به احترام از او پذیرائی کرد و گرامی داشت ولی باطناً در صدد کشتن او برآمده و برای تشریفات ورود او بیرقی برپا نمود و بزرگان متهرایا را به میهمانی خواست و چون بزم آراسته گردید بنا بردستور آن زمان یکی از پهلوانان حاضر را اشارت کرد که کَرشنا را به مقابله و زور آزمودن دعوت بکند مرسوم بود که اگر از حاضرین بزم کسی چنین خواهش میکرد طرف مقابل بایستی به پذیرد لهذا کَرشنا دعوت او را پذیرفته و بیك مشت کارش را تمام نمود و پس از آن برخود کنس حمله آورده و او را نیز بکشت از این واقعه ناگهانی مردم مضطرب شدند و بزم بهم خورد ولی از بسکه مردم از کنس بیزار بودند از کشته شدن او چندان متأثر نشده به کَرشنا التماس نمودند که بر تخت شاهی جلوس کند کَرشنا پس از اظهار

تشکر از پذیرفتن خواهش آنها معذرت خواست و بجای کنس پدر کنس را که در زندان بود بیرون آورده بر تخت نشاند و بحاضرین خطاب کرد و گفت که من کنس را بطمع شاهی و برای غرض نقسانی نکشته ام بلکه مقصودم رفع ستم بود پس از آن به شبستان شاهی رفته و از زنهای حرم که خویشان او می شدند پوزش خواسته و دلجوئی نمود و همرا را پدرود گفته برای فرا گرفتن دانش به همراهی برادرش بلرام نزد دانشمندان آن عصر رفته و علوم حکمت و سیاست مدن و فنون لشگری را نیک بیاموخت و بسبب ذکاوت طبیعی در علوم متداوله نظری و عملی سرآمد عصر خویش گشت و چون به متنها مراجعت نمود جراسنده نام پادشاهی بر آنجا حمله آورده و هنوز پیش رفتی نکرده بود که کرشنا با عده ئی از اهل شهر به مقابل او رفت و سپاه او را بشکست پس از آن چندین مرتبه دیگر جراسنده یورش آورد و همیشه ناکامیاب برگشت مرتبه آخر با (کالویون) نام سرداری متحد شده و به همراهی او بایک لشکر گران حمله آورد و چون کرشنا کثرت سپاه او را ملاحظه نمود فرمان داد که اهالی متنها شهر را تخلیه نمودند و خود با عده ئی از مردم کاری بردشمن شبیخون آورده شکست داد و سردارشان را بکشت به این ترتیب تدریجاً آوازه دانش و دلیری و سیاست کرشنا در اطراف هند پیچید و پادشاهان همسایه گرویده کمالات و طالب کمک او شدند .



پهلوان نامه مهابهارت

بنی اعمام پاندو و کورو

تمام جاندار باید روز های کودکی و جوانی و پیری را طی بکنند هر چیزی که وجود یافت ناچار از منازل مذکور باید بگذرد بلکه آنچه وجود جسمانی ندارد و در عالم خیال تولید میشود هرگاه در ذهن صورت گرفت از منازل مذکور میگذرد هیچ از این قانون طبیعت بیرون نیست .

زمان کودکی مانند يك چوبی است که تازه روشن شده و آتش گرفته در آغاز بر آن يك روشنائی ضعیف بدید میشود و تدریجاً وسعت می یابد و بلند میشود تا اینکه جوانی آن قوت شعله او می باشد که بپر جانب زبانه میکشد و قوه زندگی را در خویش فرو میکشد مضطرب است و سکون ندارد همچنان انسان هرگاه جوان است در حرکات جسور و بی باك است آرام ندارد ، جوانی میگویند عالم دیوانگی است جوان بالیدگی و زندگی را میخواهد ولی چون بسن کیولت رسید آتش زندگی رو به خمودگی است ، قوائی که جمع شده بودند باید باحیاط استعمال شود ، پیری مانند کودکی ایام بیچارگی است اندکی مانده و امید تحصیل نمانده زیرا که ممکن نیست پیر بسن کیولت برگردد و آنکه بسن کیولت رسیده جوان بشود بر مراحلی که طی شده اند برگشتن ممکن نیست . (هر کسی پنج روز نوبت اوست) بر همین ترتیب ملک زمان کودکی و جوانی

و کهولت و پیری را دارند و به اقتضای وقت و طبیعت استعداد خویش را نشان میدهند کارنامه هر ملتی در زمان جوانی آن تشکیل و صورت میگیرد چنین بود که میان ملل آریائی ملت یونان در زمان جوانی جنگ های افسانه ای ترا جان را داشتند و از آنها دانشمندی چون سولن و سقراط و افلاطون و ارسطو و سردارانی که از دولت بزرگ هخامنشی سر زمین شان را حفظ کردند ظهور نمودند و چون همان ملت بسن کهولت رسید به جنگ داخلی اتزی و اسپارته مشغول شد و پیری را زیر فرمان دولت روم بسر برد و همچنین روزهای جوانی ملت آریای ایران در جنگ دیوان مازندران و رزم افراسیاب و کیخسرو گذشت دانشمندی چون زردشت ظهور کرد و خانواده بزرگ نریمان سبب نجات و افتخار ایرانیان شدند و کتابی مانند اوستا تصنیف گشت و در زمان کهولت دولت هخامنشی و اشکانی تشکیل گشتند و پیری را در حمایت سامانی گذرانده به تیغ غازیان اسلام عمر ایران باستان به انجام رسید و همین ترتیب رومیها در زمان جوانی قهرمان هائی چون نوما و پبلی کولا و کامیلوس و ماکزیموس و کاتورسپل و پاسپی و جولیس سزر و سسرو و اگستوس و غیره را داشتند و از بحر اتلانتیک گرفته تا حدود ایران یکدیگهائی را تسخیر کردند و ایام کهولت را در جنگ اشکانی و ساسانی گذرانده و پیری را به زود خورد با مسلمانان بسر برده در انجام از دست ترکان عثمانی در پرده عدم ناپدید شدند و آریای هند که اکنون می خواهیم

از آنها ذکر بکنیم کنار رود سند تولد شده و کودکی را در سرزمین پنجاب و کشمیر گذرانده و انواع دست کاریهای طبیعت را در کوه همالیا و اطراف آن بنظر آورده متأثر شدند کودک آریائی هرگاه مظاهر و مناظر آسمان چون مهر و ماه سیارگان و ابر و رعد و برق و باران و سیل را به تأمل نگریست و در فعل و افعال طبیعت تفکر نمود و از سبزه و گلهای بوستان و وزش نسیم صبح و سکون شب محظوظ گشت به وجد و انبساط درآمد و به آواز ساده و دلکش کودکانه آنها را سپاس نمود و از کمال سادگی گمان میکرد که مناظر طبیعت و مظاهر آسمانی سپاسنامه او را میشوند و خوشنود شده آرزوهای او را میبخشند برای هر یک از آنها نامی جداگانه گذاشت و او را مخاطب ساخته ستایش نمود و آن سپاس و ستایش ها اکنون بنام (ویدای چهارگانه) که باستانترین آنها (رگت) میباشند دانشمندان شرق و غرب را به خود مشغول کرده اند هر چند در آنها بیشتر کاوش بنمایند بیشتر از چگونگی زندگی و خیالات و آمال آریای باستان آگاه میشوند و چون ملت آریای هند به جوانی رسید از مغرب به مشرق یش رفت و اطراف رود گنگ و جمتا ساکن شد و پس از آن بجنوب پیشرفت و اطراف رود گودواری و کرشنا هم آباد نمودند تا اینکه تمام شمال و حصه ازمیان هند کشور آریائی گشت و تدریجاً زندگی چادر نشینی و سیابان گردی مبدل بشهریت شد و آریائی بتحصیل علم و فن مایل گشت ده ها آباد نمودند و دهاتشان

بتدریج شهر شدند ریش سفید يك خانواده بر چند خانواده دیگر
 بزرگی یافت و سردار دهی گشت و سردار چند ده زیر فرمان یکنفر
 شخص مقتدر درآمده و او را راجه یا پادشاه نامیدند و پس از آن
 چند پادشاه بزور غلبه مطیع يك پادشاه شده و او را مهاراجه که به
 فارسی پادشاه بزرگ گفته میشود گفتند و سر فرمان برداری به او
 فرود آوردند در زمانی که میخواستیم ذکر بکنیم چندین راجه ها
 يك و یا دو مهاراجه درهند شاهی مینمودند و از میان آنها جراسنده
 راجه گلو و دروپد راجه پانچال و دهری تراشتر مهاراجه ناینبای
 هستناپور بود که صد نفر فرزند داشت و همه بنام «کورو» معروف
 بودند بهیشما ریش سفید و سپه سالار لشکر بود برادر کوچکتر
 دهتری تراشتر «پاندو» پنج فرزند داشت اولی یودهشتر بصفات
 حمیده راستی و شجاعت و دیانت و ایفای پیمان و سخاوت آراسته بود
 (دویم بهیم) که فارسی آن بیم میشود تهمتن آن خانواده بقوت
 جسمانی معروف بود سومی ارجن درآیر اندازی نظیر نداشت و
 باخانواده کرشنا که قهرمان این کتاب است وصلت نموده و کرشنا را
 استاد روحانی خود میدانست چهارم و پنجمی نکل و سپهیدیو نام
 داشتند و این پنج برادر همه بلقب پاندو معروف و به یگانگی باهم
 می زیستند و فرمان برادر بزرگتر را اطاعت مینمودند و نسبت به
 پسرهای عموشان دروسائل و اقتدار شاهی کمتر بودند لهذا همه وقت
 در فشار استبداد آنها بودند و ریودهن پسر بزرگ دهری تراشتر با

آنها هم چشمی داشت و میخواست یکمرتبه آنها را از میان برده نابود سازد رقابت و حسادت کوروان نسبت به باندوان مانند هم چشمی بنی امیه به بنی هاشم بود که بجنگ کورکشر بنهایت رسید میتوان گفت که آن عصر پهلوانی آریای هند بوده و در آنوقت قوای حیوانی و روحانی آن ملت بکمال رشد رسیده و ماده از همه جهت مستعد بروز گشته محرکی میخواست نظیر آن در تاریخ عرب جنگ های جبل و صفین میباشند و در تاریخ اروپا جنگ بین الملل بوده در جنگی که میان کوروان و باندوان در گرفت و در افسانه تاریخی هند معروف بجنگ کورکشر میباشد بزرگترین پهلوانان آریای هند معرفی شدند و بنام آن جنگ افسانه های زیاد که نیمه تاریخی میباشند نوشته شدند از جمله نظم مهابهارت میباشد که اکنون رنگ مذهبی بخود گرفته و در مجالس هنوز همه ساله خوانده میشود نظم مذکور شاهنامه هند است که گذشته بر کارنامه جنگی فلسفه و اخلاق و رسوم و آداب آرای هند را شرح داده است .

بهیگوت گیتارا نیز میتوان گفت که حصهئی از نظم مهابهارت میباشد نظم مهابهارت و رامانید اگرچه مانند نظم (اوسی و الیاد) یونان یا شیپنامه ایران میباشند ولی نسبت بهردو مفصل تر و جامع تر میباشند و یکی از بهترین و عالیترین تصنیفی است که بزبان سنسکرت گفته شده و در ضمن جنگ کوروان و باندوان افسانه های دیگر که حاکی از وضع زندگانی و تهذیب و دیانت آریای هند میباشد

اضافه گفته اند حقیقت این است که بهترین روزهای يك ملت زمان جوانی اوست که مستی و جوانمردی بر آنها غالب است قوای حیوانی به تکمیل رسیده و طبیعت چنان به نشاط درآمده که بی اختیار است به يك شکلی ظهور کند مانند پیاله‌ئی که آب آن لبریز شده و آب زیادی آن باید فرو بریزد و بهترین یادگار جنگ کورکشتَر فاسفه و تعلیم اخلاقی به گوت گیتا که مصنف آن به زبان کرشنا گوینده آن قرار داده و او را مظهر کامل ایزدی قرار داده در اینکه کرشنا که بوده و تا چه اندازه شخص او تاریخی است و آیا او در حقیقت گوینده نظم به گوت گیتا است خارج از بحث این کتاب است مقصود ما تفتیش و تحقیق در مصنف این کتاب نیست بلکه مقصود تعلیمی است که در این کتاب بیان شده و خواننده پس از تفکر و تأمل ملذمت خواهد شد که یکی از بهترین تعالیم اخلاقی است که انسان ناقص اگر به آن عمل کند کامل می شود و از درجه پست حیوانی بلند شده و بمدارج اعلای روحانی میرسد و اصولی است که پیرو هر کیش بدون ترك مذهب میتواند عمل کند روحانیت و مادیت را باهم متصل میسازد و تنها دیده بصیرت می خواهد که خواهنده نيك در آن تأمل کند و از کل و ریاحین اخلاقی آن بهرور گردد این کتاب در هیجده فصل یا مکالمه تمام می شود و فصل اول شروع می شود از مختصر تعریف جنگ کورکشتَر که میان بنی اعمام کورو و پاندو در گرفت و به پیروزی پاندوها انجام یافت ظلم و استبداد همواره از

جانب کوروها بود که نمیخواستند پاندوها را هم رتبه خود قبول بکنند و برعکس آرزوی آنها پاندوها روز بروز ترقی میکردند من جمله از افسانه هائیکه متعلق به آن زمان میباشد عروسی درویدی دختر راجه پانچال است که اکنون قنوج نامیده می شود مرسوم بود که پدر دختر که پادشاه میشد اعلان عروسی دختر را میداد و از اطراف شاهزادگان که طالب او بودند می آمدند و در یک جای معین هنر و قابلیت خود را نشان میدادند و از میان آنها هر کس را که دختر می پسندید انتخاب می کرد و علامت آن دسته گل یا تاج یا گردن بند بود که بدست خود باو می داد همین رسم در ایران نیز رواج داشت چنانکه فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه بیان کرده :

وقتی که اعلان عروسی درویدی را دادند و از اطراف خواهندگان او کرد آمدند در میان آنها برادران پاندوبلیاس برهمنان شریک شده و در هنر تیر اندازی از جن برهمن حاضرین برتری جسته و پسندیده درویدی شد ولی چون احترام برادر بزرگتر را که یودهشتر بود نگاه میداشت نامزد خود را به او سپرد و در انجام درویدی زن مشترک پنج برادر گشت هر یک از آنها يك مدت معین با او زندگی میکردند و بسبب وصلت با پانچال کار پاندوها قوت گرفت و کوروها مجبور شدند که ملك را تقسیم کرده حق پاندوها را بدهند باین جهت بهره شرقی که نسبتاً آبادتر بود دست خود گذاشته و پای تخت شان را شهر هستاپور قرار دادند و بهره شرقی

را که بیشتر صحرا بود به پاندوها واگذار نمودند و آنها جنگل را از درخت صاف کرده يك شهر تازه بنامودند و آنرا اندر سپرست نامیدند که بگمان بعضی جائی بود که اکنون شهر دهلی می باشد یودهشتر که رئیس خانواده پاندو بود پس از بنای پای تخت بممالك همسایه لشکر کشیده و شاهان اطراف را مطیع نموده جشن بزرگی گرفت و لقب مهاراجه یا شهنشاه را اختیار نمود از شاهان هم حدود تنها جراسنده سرکشی کرده و درجنگ کشته گردید در یودهن که پسر بزرگ دهر تراشتر بسبب نابینا بودن پدر رئیس خانواده بود اگرچه در جشن مذکور حاضر شد ولی چون بر گشت آتش حسد و رقابت او افزون تر گشت در صدد شکست و خرابی کار پاندوها برآمد از جمله سکونی نام شهزاده گندهادرا که مانند او به پاندوها کینه می ورزید و در بازی نرد مهارت کامل داشت با خود همدست نموده و او را برانگیخت که یودهشتر را به بازی نرد بخواهد یودهشتر خواهش سکونی را پذیرفته ولی در چند بازی آنچه ثروت داشت باخت پس از آن ملك و تاج و تخت را به نزد گرو بست و باخت و بامید آنکه آب از جو رفته را به جای خود برگرداند باز هم دست نکشیده شخص خود و برادرش را نیز باخت و در انجام درویدی را نیز از دست داد و باین ترتیب در چند ساعت بسبب نحوست قمار شهنشاه اندر پرست بنده یکنفر قمار باز گشت و چون این خبر به پادشاه نابینا رسید بر پاندوها شفقت نموده به در یودهن سفارش کرد که آنها را از بندگی

آزاد کند و در ویدی را ببخشد در یودهن بنا بر اصرار پدر حله
شد به این شرط که باندوها مدت دوازده سال در صحرا و بیابان
زندگی بکنند و پس از آن یکسال چنان گمنام بماتند که کسی
حالتشان آگاه نشود و اگر اتفاقاً نتوانستند یکسال مذکور بکنند
دوازده سال دیگر منزوی بشوند باین شرط سخت یوده و شرور و بد
و برادران او از دست کوردها موقتاً نجات یابند و آورده اند
دوازده سال در بیابان میگذشتند و در زمان بیابان گردی بجهان
و تکمیل فنون عسگری میرد ختند و وقت خود را در صحنه بزم
و فضل میگذرانند از جمله اشخاص بزرگ که نزدشان میآمدند
کلی آنها میشد گرفتار بود پس اود و اوده سال یکسال دیگر
زندگی کرده و تنوع پاتشاهی بوخایف پست یش خفتی و
مشقون بوده آشکار شده و از کوردها حق خوش را بدو
دهری تراشتر بخریده تش امتزق نمود که حقوق آنها را بدو
که بیب جت و خوتونی تسمه علی در یودهن قبول نگرفتند
به استعداد و تیه جت پرداخته و از دست اشراق بدو خ
و در میان کور و کسرت حقوق جت آراسته از جمله را بدو
خریق عسری بدو خایب یوده کور و قهرمان یون کتب و
کوت دتس و بیست و شصت و یوز گواهی او در ده پیچ
ترجمه و یوزدهم کس قیود داشت از جانب پادشاه
خریب کور و در یودهن نصب و در قتل و هر دو در قیود و زمانه

کردند و کرشنا از آنجائیکه دوست طرفین بود و نمی خواست که یکی از آنها را برنجانند مختار نمود که شخص اویالشکر او از آن دهر کدام را یکی از آنها بگیرد پس ارجن تقدم نموده التماس کرد که کرشنا به شخص خود پاندوها را حمایت نماید و دریودهن. به ملاحظه اینکه کرشنا هر چند شجاع و دانا باشد بهتر از يك قشون نمیشود به گرفتن قشون او قانع و خوشوقت شده و طرفین به رضایت بر کشته کرشنا تنها به جانب پاندوها رهسپار شد و فرمان داد که قشون او به جانب توروما رفته بموجب دستور العمل و فرمان دریودهن رفتار کنند جنگ کور کشته یامهابهارت یکی از جنگهای بزرگ و نیمه تاریخی آسیات و نظیر آن در ایران جنگ ایران و توران و در یونان جنگ اسپار تا و اتنز و میان عرب جنگ صفین و میان ملل یورپ جنگ بین المللی است. جنگ مهابهارت را افسانه نویس های هند بسیار تفصیل داده و افسانه های زیاد حاکی از رسوم و آداب و فلسفه هند اضافه کرده اند کتاب بهگوت گیتا آغاز میشود از آنوقتی که طرفین برای جنگ حاضر شده مصمم قتال گشتند نخستین مرتبه کوروها به قیادت بهتیار بر قشون پاندو حمله آورده و تا چند روز جنگهای سخت نموده و در انجام به تدبیر و سیاست کرشنا بهیتما کشته گردید پس از او درونا سپه دار لشکر کورو گشت و در مقابل او پاندو زیر فرمان ابهمانو جنگ نمودند و شکست خوردند و ابهمانو به دست درونا کشته شد و پس از کشته شدن او را جر دروید نیز مقتول گشت و ارجن از دست درونا مجروح شد

ولی در جنگ دیگر دروئا به تدبیر کرشنا به قتل رسید و بعد از او کورو زیر فرمان کرنه جنگ نمودند و نزدیک بود که پیاندوها را بالمره شکست بدهند که ارجن فراریها را همت داده برگردانید و حمله سختی بر کورو نمود طرفین کشش و کوشش فراوان نمودند و در انجام شکست بر لشکر کورو افتاده و کرنه کشته گردید و پس از او خود در یودهن در حالت فرار به دست بهیم مجروح شد و دنیا را بدرود نمود و به این ترتیب جنگ مهابهارت به پیروزی پیاندوها انجام یافت و شهنشاه یودهشتر پیروز به هستانپور پای تخت کورو درآمد ولی به اندازه‌ئی که پیروزی اهمیت داشت سبب خوشوقتی باندو نبود زیرا که میدان جنگ را از خون خویشان و دوستان خود رنگین دیدند و شهر هستانپور را از آه و ناله و زاری و نوحه يك ماتم سرا یافتند نه آواز تبريك بود و نه سرود پیروزی شهنشاه یودهشتر بر تخت نیاکان جلوس کرد و ملت آرپا به نهایت عروج رسید .

مکالمه اول

چنانکه گفتیم این کتاب آغاز میشود از صف آرائی قشون پیاندو و کورو و مصنف سرداران معروف طرفین را نام برده میگوید هرگاه میدان رزم آراسته گشت و هر دو جانب برای نبرد حاضر شدند ارجن از کرشنا که عنان درشکاهش را داشت خواهش کرد که او را به مکانی ببرد که مشرف بر میدان جنگ باشد و چون به آن نقطه رسید ارجن ایستاده نگاهی به اطراف نمود و دید هر دو طرف بنی اعمام و خویشان

و دوستان مقابل یکدیگر صف کشیده‌اند اگر به یکجانب پدراست طرف دیگر را پسر گرفته و اشخاصی که بایستی دوست باشند شمشیر بکف به کشتن یکدیگر مصمم شده ارجن متحیر گشت و ندانست که تکلیف آرزویش چیست جنگ بکند ؟ یا که (نکند) ؟ چگونه وظیفه نظامی را ادا کند و بچه عذر نافرمانی برادر بزرگتر نموده و برادرانش را در تهاکه جنگ گذاشته خویش را به کتار سلامتی بکشد مدتی سر به زانوی فکر گذاشته و پس از آن با کمال یأس و پشیمانی به کرشنا مخاطب شده گفت که ای دوست عزیز ! زانوی من سست شده ! دهنم خشک گشته ! بدنم می‌لرزد ! موها بر بدن راست شده‌اند ! دلم تپش دارد پوست بدنم می‌سوزد ! نمیتوانم بایستم ! کمان از دستم می‌سرد ! در این جنگ جز شگون بد و کشتن خویشان نه می‌بینم ! دولت دنیا را نمی‌خواهم ! شاه‌ی را نه می‌جویم ! پیروزی را آرزو ندارم ! شاه‌ی چه ! خوشی خواب و خیال است بلکه بی‌نتیجه میباشد برای آنهاییکه دنیا را دوست میدارم و بزرگی و اقتدار را می‌خواهم آنها از شاه‌ی و زندگی دست کشیده اینک در این میدان آماده مرك شده‌اند می‌بینید پدران نیاکان فرزندان پسرهای عمو استادان مادران خواهران و شوهران آنها و نیرها و دامادها و سایر خویشان اینک تن به مرك داده ایستاده‌اند و من باید برای اقتدار چند روزه دنیا اینهارا بکشم یا کشته شوم برای چه ؟ برای شاه‌ی ؟ خبر چنین نخواهم کرد زیرا که اگر بکنم پس از آنها یکزندگان خوش نخواهم داشت اگر چه آنها از شدت

حبس و حرص کشتن مارا گناهی تصور نمیکنند ولی چرا ما باید از چنین گناه روگردان نشویم شما میدانید که بر بادی يك خانواده چه خرابیها دران خانواده تولید میکند هر گاه مردها کشته بشوند طبعاً زنان بداخلاق و فاسد میگردند و از بداخلاقی زنان نژاد آینده نیز فاسد میشود و مسئول تمام این خرابیها مسبب بر بادی خانواده است و چنین اشخاص بدون شك باید به جهنم بروند افسوس که ما مرتکب چنین گناه عظیم میشویم و از شدت آزر که به شاهی داریم کوشش مینمائیم خویشان عزیزمان را تلف سازیم نه من چنین گناهی نخواهم کرد بلکه که اگر فرزندان دهری تراشتر خنجر بکف به قصد کشتن من بیایند من اسلحه را از خود دور نموده خواهم گذاشت که مرا بکشند این نوع کشته شدن بهتر است تا من آنها را بکشم و مسئول خرابی نژاد آینده بشوم .

چنین سخنهای پراز ناامیدی و پست همتی را ارجن در میدان جنک به کرشنا گفته و از شدت اندوه خویش را بر نشیمنش انداخته و تیر و گمان را یکطرف نهاده خاموش شد و به این صورت مکالمه اول از بهنگوت گینا به یاس و حیرت ارجن ختم میشود و میتوان تصور کرد که نفس انسانی نیز در میدان رزم زیست دنیوی میان دو قشون یعنی دو نوع خواهشهای ایزدی و اهریمنی ایستاده و هر دورا از خویش میداند و انوقت متحیر میشود که کدام را فانی سازد و کدام را در خود بگذارد و هر گاه قوه تمیز جواب داد و عقل عاجز شد و به صداقت صمیمانه

رو به عقل کل آورد و به او ملتجی گشت نجات می یابد . در این
مکالمه . کرشنا عقل کل و ارجن شخص انسان است و هرگاه عقل او
از دانستن حقیقت عاجز شد و متحیر ماند عقل کل که کرشنا باشد
لب را به سخن باز نمود و تعلیمی به او آموخت که قلب مرده را زنده
میکند و اضطراب باطنی را به سکون می آورد لب به تعلیمش این است که :
(۱) جوینده حقیقت عوض اینکه زهد اختیار بکند و از دنیا

بگریزد دنیا را مطیع خود نماید و در صورتی که جسم و حواس او
با کمال جدیت به ادای وظایف جسمانی که در بهره آنها معین شده اند
مشغول باشند باطن او در گمال سکون و اطمینان پاینده بماند .

(۲) لازم نیست که جوینده حقیقت خلوت و انزوا اختیار بکند
و زندگی دنیا را برای خود يك مصیبتی تصور بکند بلکه در عین
اجرای امور دنیا به يك زندگی باك دلش خرسند باشد .

(۳) اینکه مانع از چنین زندگی چیزی از بیرون نیست بلکه
از اندرون است .

(۴) اینکه اعمال دنیا را وظایفی تصور بکند که به ادای آنها
مأمور شده و لهذا غرض ذاتی را در آن وظایف شریک نکند .

(۵) تمام مصائب و خرابی دنیا از آمیزش وظایف دنیوی است
که به نفس انسان ربطی ندارند و انسان تصور میکند که از او و خود
او می باشند .

کرشنا در میدان کور کشتی بر ارجن ثابت کرد که يك سر باز

درمیدان جنگ باید سربازی بکنند و از آنجائیکه مامور است مسئول نیست در صورتی که آنچه میکند از خود نداند بلکه فرمان دیگری دانسته اجرا نماید و درمیدان جنگ وظیفه سرباز پذیرفتن فرمان سرداران است اگر بجا نیاورد خطا کرده خوبی و بدی آن پای فرمانده می باشد و اگر به این صورت انسان فقط رضایت و اطاعت ایزدی که فرمانده حقیقی است بجا آورده و در کردار خویش غرض شخصی را نیامیخته و از خود ندانسته بجا آرد در نظر او دوست و دشمن مساوی خواهند شد و بدی و خوبی یکسان خواهند گشت.

مکالمه دوم

فلسفه سنگها

من جمله از هشت مذاهب یا طرق فلسفه که در هند تشکیل شده اند و هر طریقی باز به چندین بهره منقسم شده یکی فلسفه سنگها می باشد که در یگوت گیتا مختصری از آن و مختصری از فلسفه یوگ و غیره نیز ذکر کرده و از این که ظاهراً مختلف بنظر می آیند يك نتیجه ئی که یگانه می باشد و در او تمام اختلاف ها دور می شوند در آورده است مکالمه اول به اُس و حیرت ختم شده بود کرشنا به شفقت و لطیف و همدردی بر ارجن نظر انداخته تبسم نمود و فرمود که ای ارجن برای اشخاصیکه اظهار همدردی می نمائی محتاج همدردی شما نمی باشند و دلایلی که برای ترك جنگ بیان نمودی ظاهراً سخن های حکیمانه و بی غرض می باشند و بر از خوبی و پاکی بنظر میرسند ولی

سخن‌هایی هستند که ظاهراً خوب و باطناً حقیقت ندارند و آن بهره‌ئی که از حقیقت دور ولی خوب و دلکش است در نظر شخصی که در روحانیت ناقص است نمایان شده و آنچه حقیقت دارد از بصیرت چنین اشخاص ناپدید است دانشمندان نه برای آنچه از کف رفت و از دنیا در گذشت اندوه‌گین می‌شوند و نه غم آنچه در دست دارند می‌خورند مرك و زیست برای آنها یکسان می‌باشند مرد دلیر از پریشانی‌های زندگی و درد مرك هراسان نمی‌شود و در کشمکش دنیا که يك میدان رزم است و در آن خواهش‌های ضد یکدیگر صف کشیده‌اند مردانه درمی‌آید و رستم‌مانه مصمم جنگ می‌شود آنهاثی که تو می‌بینی برای جنگ آمده‌اند و از کشتن آنها پریشان شده‌ئی زمانی نبود که نبودند و زمانی نخواهد شد که نباشند چنانکه نفس انسانی در کالبد خاک‌ی روزهای کودکی و جوانی و پیری را می‌گذراند و تجربه می‌کند هم‌چنان روزی می‌رسد که به يك قالب برزخی دیگر انتقال می‌کند و در آن باز يك زندگانی تازه می‌کند هر جسمی يك وظیفه و خصوصیتی دارد که نفس در آن باید بجا آرد بشخصی که از رموز اندرونی آگاه شده‌اند این سخنان مرا فهمیده به انقلاب روزگار که می‌آیند و می‌گذرند اعتنا نمی‌کنند و در نظر آنها زندگی و مرك هیچ گونه اهمیتی ندارند بلکه در حالت مختلف می‌باشند که از يك حقیقت بروز کرده‌اند و در زمانی که نفس این کالبد خاک‌ی است حواس انسانی او را از سرما و گرما و خوشی ورنج آگاه می‌سازند و این آگاهی مانند امواج آب حرکتی کرده

فرو می‌نشیند مرد دانا هر دو نوع اخبار را با کمال سکون و اطمینان می‌شنود و متحمل میشود

ای ارجن ! یقین بدان فقط کسیکه به عمق مطالب فوق رسیده از آلام دنیا متاذی نمیشود در خوشی و رنج ثابت قدم است و همه اشیاء مکروه و غیر مکروه در نظر او مساوی هستند و چنین شخص را من می‌توانم بگویم که در شاهراه روشن قدم زناست زندگی دنیا سایه از حقیقت است که بسبب مغالطه روح چون سراب يك چیز حقیقی به نظر می‌آید در صورتیکه حقیقت ندارد و آنچه حقیقت است ظاهر آ (در شکل مرك) فانی به نظر می‌آید ولی فانی نیست کسانی که دانا می‌باشند پی حقیقت می‌روند و به حقیقت عارف گشته اشیاء را درك می‌نمایند .

ای ارجن بدان روحی که بر تمام اشیا محیط است و همه چیزها را فرا گرفته هرگز فانی نمیشود و هر چند کوشش کسی نمی‌تواند در نابود ساختن آنکه نابود شدنی نیست کامیاب شود این کالبد های خاکی روح را مانند قالبی می‌باشند و پایدار نیستند و حقیقت انسان قالب نیست و قالب انسان مانند دیگر اجسام رشد میکند و فانی می‌گردد برای روح يك چیز مستحار است و بحسب ترکیبش دوام می‌کند و پس از آن متلاشی می‌شود پس آنچه باید متلاشی بشود بگذار که بشود و این اصول مرا پذیرفته برای رزم خود را آماده کن و یقین بدان که روح انسان نه در دنیا زاده و نه از دنیا می‌میرد زاد و مرك ندارد پاینده و همیشه جاوید است کسی که گمان میکند کشنده کسی است و می

ترسد کشته می شود هر دو بر غلط می باشند نه هیچ کس روح کسی را نه میتواند بکشد و نه خودش ممکن است کشته بشود هیچ نوع اسلحه بر روح کارگر نیست آتش او را نمی سوزاند آب تر نمی کند هوا خشک نه می سازد پاینده لطیف وسیع است و مانند لباسی که چون کهنه بشود انسان از خود دور میسازد کالبد خاکی نیز هرگاه قابل استعمال نیست روح از خود دور می سازد و روح در حقیقت يك حقیقتی است که نمی توان او را تصور کرد و چگونه گی او را تعریف نمود پس ای ارجن چرا مانند کود کها خود را محزون کرده ای گرفتیم عقیده تو این است که هر زنده ای باید بمیرد و مرگ و زندگی حقیقت دارند و روحی که در دنیا زندگی یافته مرگ هم دارد با وجود آن اندوه تو بی نتیجه است زیرا آنچه باید فانی بشود چرا برفنای آن محزون می شوی که این که حقیقت اشیاء را درک نمی کنند و قوه فهم اینکه از کجا آمده اند و به کجا خواهند رفت ندارند و تنها زندگی کنونی و خصوصیات آن را می بینند و از روی آن حکم می کنند این نوع اشخاص بر انقلابهای روزگار بریشان می شویند و وحشت میگیرند و برای این و آن محزون می شوند .

بعضی عقیده دارند که روح يك چیز شگفتی است و رخی برعکس اصلاً از وجود روح انکار دارند ولی حقیقت این است که آنچه در خصوص آن گفته شود و آنچه حکما فکر کرده اند و به مردم گفته اند هیچ کسی در این زندگی مادی نمی تواند آن را حس نماید و کشف

کنند عبارت مختصر تعریف روح این است که روح چیزی است که از هیچگونه آزار متناهی می شود مجروح نمی گردد مرگ ندارد نه کسی را می کشد و نه خود کشته می شود و اگر حقیقت روح را چنین از من پذیرفتی دیگر لازم نیست که خود را برای اشخاصی که واجب القتل می باشند محزون بکنی بلکه به جای اینکه ترك جنك نمائی و مقصود از ان رحم و مروت و ایثار نفس باشد يك قصد عالی تر را اختیار کنی که از آن اداء وظیفه است ای ارجن ! امروز در این میدان جنك به صورت سرباز حاضر شده ای و وظیفه سرباز این است که صدمات جنك را به انتهای قوه شرم تحمل بشود وظیفه سرباز سربازی است و جزای سربازی حصول بهشت برین است و بهشت سربازی موقعی است که خداوند متعال برای سربازی به او عطا میفرماید که در يك جنك حقانی و منعمانه شریک می شود و اکنون آن موقع تورا حاصل شده و ترا بر سر وظیفه آورده اند عوض شکر کفر ان نعمت می کنی و در حقیقت گناه کار خواهی شد که از میدان جنك روگردان شوی و برای شخصی مانند تو مرك بهتر از گریز از جنك است سرداران جنك نخواهند گفت که سبب رحم و مروت و انسانیت از جنك پرهیز نمودی بلکه یقین خواهد نمود که ترس تورا به چنین قصد و ادرا کرده و در انتظار که ای که امروز شجاع و بزرگ و محترم می باشی و بر تو افتخار می کنند که چنین مبارزی در میان شان موجود است در آینده از نام تو متفخر شده راضی نخواهند شد که مردم تورا به آنها نسبت

بدهند بلکه دشمنان هم از این فعل تو میمون خواهند شد و خواهند گفت که عجب مرد بزدل و پست همتی بوده و بر تو خنده خواهند کرد و مسخره خواهند نمود ولی هرگاه در جنگ شریک شده کشته شوی وظیفه ات را ادا نموده و جزای آن بهشت خواهی یافت و اگر زنده ماندی و پیروز کشتی آن پیروزی بر تو گوارا خواهد بود پس ای شهزاده پاندو برخیز و پست هم ترا از خود دور نموده با دشمنان حق جنگ کن و در بند صرر و فغ و درد و خوشی و پیروزی و شکست مباش وظیفه تو فقط ادای وظیفه است چون و چرا در آن نباید باشد و باید بخوبی ادا بشود این است فلسفه سنکهبا که لب آن را بتو گفتم که روح يك حقیقت جداگانه فانی نشدنی است و ماده یا جسم يك اصل جداگانه تغییر پذیر است (اکنون فلسفه يوك را بشنو که اگر به آن عارف گردی و بجا آوری زنجیر اعمال را از خود دور خواهی ساخت و از قیود اعمال دنیا رهائی خواهی یافت)

فلسفه يوك برای جوینده حقیقت واضح و آسان است و کهنه آن بدون اینکه مرتکب گناهی بشود نتیجه آن را حاصل می کند و ایندك معرفت و عمل به این فلسفه انسان را از خطرهای بزرگ نجات می دهد در این فلسفه تنها يك نکته را باید مدنظر داشت و آن تمرکز حواس در يك نقطه معین است .

اکثر مردم نظرشان فقط بظاهر عبارت کتب مقدس است می خوانند و اگر چه نه می فهمند مسرور می شوند به گمان اینکه فهمیده اند

بلکه بعضی تصور می کنند چیزی دیگر نیست مگر آنچه که آنها درك کرده اند آماں چنین اشخاص در دنیا خود غرضاته و در آخرت حصول يك بهشتی است که از چیزهاییکه پسندیده آنهاست بر وصول آن به خواندن عبارت های رنگین و بجا آوردن رسوم می باشد و گمان می کنند کسی که رسوم من در آورده و بجا نیاورد جای او جهنم می باشد چنین اشخاص موهوم پرست می شوند و حسیات روحانی را ندارند و نمی توانند به یک نقطه تصور خویش را تمرکز بدهند.

مقصود کتب مقدس و تعلیم روحانی این است که انسان با فکر را تربیت بکنند که از صفات (تمس Talas) یا جمود و جهل تاریکی و ارجس (Rajas) یعنی جدید در امور دنیا و انهماك در تحصیل جاه و جلال نجات داده به صف (است Sadā) یا میل به پاکی و نیکی رهنمائی کنند یا به مقامی بالاتر از آن برسانند ولی ای ارجن من می گویم که تو از همه آرزوهای مذکور آزاد باش بلکه از هر چیزی که در آن دوئی می باشد و انقلاب پذیر است و خواهشی که در آن تحصیل يك مطلوب مدی است دوری کن.

کتب مقدس را يك درینچهائی تصور نما که هر کس می تواند آب از آن بردارد و بهره زندانش بیابد ولی به اندازد ظرفش تحصیل می کند یعنی از خود در آنچه به اندازد فایده خود بهره مند میشود مقصود ما از یون آں عمل است که در آن خواهش نتیجه یا اجر نیست و هر کس يك کار يك نمود نباید منتظر يك اجر باشد

و هر گاه منتظر اجر نباشد بی عمل هم نماند بلکه عمل بکند محض اینکه وظیفه اش می باشد توضیح این مقصود اینکه مرد باید خود را چون سربازی تصور بکند که در میدان جنگ به فرمان سردار لشکر حرکت می کند سردار آنچه فرمان می دهند بجا می آورد همت او اجرای فرمان سردار است و بیشتر از آن خود را مسئول نمی داند و کاری به نتیجه عمل ندارد عمل او هر نوع باشد خواه مخالف یا موافق طبیعت و میلان می کند محض اینکه باید بکند هم چنین در ادای وظایف روحانی فرمان ایزدی را پیش نظر داشته عمل کند و اعتنا و علاقه ای به نتیجه آن نه نماید از کردار نیک تصور و نیت نیک به تر است زیرا که تائید نیک نباشد کردار نیز نیک نمی شود پس ای ارجن به تصوراتی که حقانی و نیک میباشند پناهنده شده کردار خویش را نیکو نما اگر زندگی بر جدیت در امور دنیا منحصر بشود در انجام خستگی و پیریشانی می آورد و چنین اشخاص از زندگی گله مند می شوند پس تصور باطن فضیلت دارد بجهت اینکه به جای بریشانی و آزار امن و سکون می آورد کسیکه این رمز یوگا را دانست از مراتب خوبی و بدی گذشته به یک مرتبه عالی تر صعود می کند پس کوشش کن که چنین دانش را حاصل نمائی که برای سیر در مراحل زندگی دلیلی است کسانی که به این مقام عالی رسیده اند ثمر عمل نیک را طالب نمی شوند بلکه چنین خیالی در ذهن شان پیدا نمی شود به راستی میگوئیم که چنین اشخاص در شاهراهی قدم می زنند که بر کردار خود انسان مسلط می شود و زنجیرهای

عمل را که دور آنها پیچیده بودند از هم گسسته رحمت ایزدی را مشاهده می کنند .

و هر گاه از حدود مغالطه و موهومات گذشته از رسوم ظاهری مذهب و نزاع طریقت و مزخرفات دیگر نیز آسوده میشوی بلکه از نوشته های مذهبی و نوشته های اشخاصیکه چیزی نوشته اند و خودشان تفهیمیده اند آزاد خواهی شد و عوض آن توجه خود را بسوی اندرون و ذات حقیقی خود متوجه خواهی کرد و به آن وسیله توازن و موافقت به اراده آن ذوات یگانه حاصل خواهی نمود که سرچشمه اسرار است .

ارجن پرسید آن کسی که به ذات خویش بینا شده و رمز زندگی را نیک دانسته حرکات و سکنات و نشست و برخاست او چگونه می شود ؟ و چگونه باید او را شناخت ؟ کرشنا فرمود هر گاه انسان از زنجیر خواهشها نجات یافت و در باطن به ذات خود اطمینان حاصل نمود چنین شخصی دارای حس روحانی میشود و قلب از شدنی های ناگوار پریشان نمی شود و نه از اتفاقات فرحت انگیز مسرور می گردد . هر دو حالت را بیک نوع می پذیرد غضب و ترس و پریشانی افکار را چون لباس کهنه و پوسیده از خود دور می اندازد . چنین شخصی را میتوان گفت که به ذات خویش داناشده زیرا که اتفاقات روزگار بد یا خوب بهر شکل به او برسند مضطرب نمی شود شدنی های گوارا و ناگوار هر دو برای او اجنبی هستند بجهت اینکه او به اشیاء علاقه ندارد و حالش چون کاسه پشتری است که به میل خود هر گاه لازم بشود سر

ودست و پای خود را به اندرون فرو می کشد جوینده حقیقت نیز چنان بر نفس خویش مسلط است که هر وقت خواست ذهن و حواس را که بر آنها حوادث دنیا نقش می بندند به سپر روح (نفس مطمئنه) محفوظ و مصون رستور نماید.

شخصیکه به گمان باطل خود دنیا را ترك کرده یعنی هیچ نوع عمل نمیکند راز مشتهیات دور شده و زهد اختیار کرده ولی بر باطن خویش فرمان روا نیست یعنی هنوز خواهشی باقی دارد بر چنین شخص زمانی میرسد که خواهشات نفسانی چون سیلاب روان میشوند عزم او را متزلزل نموده از استقامت خارج میکنند لهذا بسا اوقات چنین زاهد غرق عصیان میگردد ولی کسی که تصور نیک را اختیار کرد و ذات حقیقی خویش را شناخت و بر نفس حیوانی و خواهشهای نفسانی و حواس ظاهری و باطنی مسلط شد در عزم او هیچ گاه فتوری واقع نمیشود ولی او که بر باطن خود مسلط نیست عنان نفس را ست میگیرد و میگذارد که نفس به محسوسات متوجه شده و مشغول گشتند و تدریجاً خیال به لذات دنیوی معطوف و پیچیده میشود که يك علاقه شدیدی به اینها بهم میرساند و از آن علاقه خواهشهای نفسانی و از خواهش نفسانی اقسام شهوت بروز میکنند و از شهوت جهل و حماقت پدید شده ذهن را مشوش میکنند و از پرباشانی ذهن قوه ممیزه و ادراک را معطل و از تعطیل قوه ممیزه انسان از دایره دانش بیرون می شود ولی کسی که از وابستگی به دنیا آزاد شده و به مشتهیات و محسوسات علاقه ندارد

و به ذات حقیقی عشق پیدا نموده و از او قوت یافته امن و سکون دارد و در آن حالت اطمینان ازدانائی هم بالاتر رفته و از همه زحمات و آلام دنیوی فارغ گشته و از آنجائی که دلش از عناصریکه سبب پریشانی و اضطراب او میشدند آزاد است برای فرا گرفتن و پذیرفتن دانش حقیقی آماده شده و در آن صورت به حقیقت هر چیزی بینا می شود و تا شخص چنین سکون در خود پیدا نکرد حقیقت علم یا علم حقیقی را نمی یابد زیرا که بدون امنیت خاطر حواس جمع نمیشوند و بدون خاطر جمع تحصیل علم میسر نمیگردد و هرگاه امن و سکون نباشد به جای آن طوفان خواهشها رو می آورد و عقل را مانند طوفانی که در دریا رو میگیرد و کشتی را سراسر از آب بر میسازد از فیض حقیقی محروم میسازد پس ای ارجن فقط اشخاصی که حواس خود را از محسوسات بر سبب معرفت به ذات خود محفوظ میسازند میتوان گفت دانا میباشند و در نظر آنها اشیا که نزد عامه مردم بسیار عزیز و مرغوب واقع میشود مجهول و شایسته اعتنا و توجه نیستند و آن چیزیکه برای سایرین ناپدید و در تاریکی است مانند آفتاب همه روز واضح و روشن است یعنی موهومات دنیا که در نظر خلق به شکل حقیقت جلوه گر شده اند در نظر جوینده حقیقت پنهان میباشند و آنچه عوام نمیدانند و گمان میکنند که وجود ندارد و در دیده بصیرت او حقیقت دارد و پیداست و این است امتیاز میان نظریه مردم و مانند دریائی که در آن آب همه رودها می ریزد روی آن انقلاب گوناگون از امواج

پدید میشوند ولی تهان ساکن و اثر پذیر نیست و به يك حال دوام دارد دل جوینده حق نیز ظاهرش بهدفع خواهشها و شهوات و تمایل به اشیاء دنیوی است ولی باطن او ساکن و بر از امن و اطمینان است و از هیچ نوع بد یا خوب متأثر نميگردد برعکس او که در دام آز و شهوت گرفتار شده سکون ندارد و همه وقت باز یچه خواهشهای انسانی میشود و او که خواهشها را طلاق گفته و شهوت نفس را از ذهن دور نموده و از آن منزّه شده راست به منزل امن و سکون رهسپار است و او که از تکبر و عجب و خود غرضی رو گردان شده و پشت نموده در شاهراه هدایت قدم زدن است و یقیناً به منزل مقصود میرسد و این است حالت جوینده حق که در تصور نيك مستغرق و منهك شده و به ذات حقیقی خویش پیوسته مکان رحمت و برکت را می یابد و این است حسن روحانی و هر کسی که این بخشش ایزدی را یافت در پریشانی موهوم دنیا گرفتار نمیشود و هر گاه یکمرتبه آزادی حقیقی یافت تا هنگام مرك از دست نمی دهد و پس از مرك در آغوش پدر حقیقی جا میگیرد :

مکالمه سیوم

- در فلسفه عمل -

ارجن گفت ای کرشنا از یکطرف اصرار میفرمائی که انسان باید متحرک باشد یعنی پیوسته عامل عمل نيك بشود و از طرف دیگر تعریف تصور و معرفت نموده آنرا بر عمل نيك ترجیح میدهد اگر

معرفت بهتر از عمل است پس چرا مرا به عمل تشویق مینمائی و به جنک تحریص میکنی فرمایشات دو معنی و مشکوک تو ذهن مرا پریشان میکنند و در وظیفه ام متحیر میشوم پس واضح فرما که عمل یا علم کدام يك برای حصول نجات بهتر است کرشنا فرمود که پیش از این بیان نمودم که منزل مقصود دو طریق دارد یکی به علم و تصور و دوم به عمل نيك و هريك از این دو راه رهروان مخصوص دارند و روند هراهی تعریف از راه خویش میکند و آن را حقانی میداند ولی من میگویم چون کسی از بلندی این دو راه را به بیند هر دو را در اصل يك راه خواهد دید و میان هر دو امتیازی نخواهد گذاشت.

کسی که گمان دارد از زهد و دوری از اشیاء دنیا و ترك عمل نجات خواهد یافت و از بدی منزّه خواهد شد چنین کسی خود را قریب داده و از اینگونه ریاضت و عبادت که زهد از همه اشیاء دنیا باشد نجات نخواهد یافت زیرا که در دنیا حالتی که بر آن اسم بی عملی بتوان گذاشت وجود ندارد و همه اشیاء از جاندار و بیجان در گائت بدون انقطاع در حرکت یعنی بجا آوردن عمل میباشد و از این قانون عمومی هیچ ذره ممکن نیست خارج بشود و آنی بی عمل بماند چونکه قانون طبیعت آنها را به حرکت و امیدارد و اجسام عادی و حواس را مجبور میکند که به يك کاری پیوسته مشغول باشند اگر چه این کار را کسی بیکاری نگوید ولی باز هم کار است و اگر کسی بخواهد دقیقه بدن یا ذهن خویش را از عمل باز دارد این از

اختیار او خارج است زیرا که برخلاف آرزوی او يك قوه غائب آنها را متصل مشغول میسازد و جلوگیری از ان قوه غائب ابد آبرای هیچکس میسر نیست. مکرر میگویم کسی که دست و پا و اعضای ظاهر بدن را معطل گذاشت تصور میکند که از دنیا دوری نموده و حال آنکه بر نفس خویش مسلط نیست و ذهن او به محسوسات و مشتهیات مشغول میباشد چنین شخصی خویش را فریب داده و ریبا کار است ولی کسی که نفس خویش را در بجا آوردن اعمال نیک هدایت مینماید و فرمان میدهد و بدون علاقه به نتیجه یا جزا امور دنیا را بجای آورد به راستی میگویم که چنین شخص دانا است و سزاوار نجات است.

وظیفه‌ئی که تورا در این زندگانی سپرده اند بدون چون و چرا و خواهش اجر بجا آر و آن کار نیک که آسان تر و زودتر میتوانی بجا آری فوراً بجا آورده و به اندازه قدرت و استطاعت در خوبی آن کوشش نموده به انجام برسان البته هر کوشش يك نتیجه دارد و آنچه به خوبی آغاز شده به خوبی انجام خواهد یافت و یقیناً عمل به بی عملی که زهد مینامند ترجیح دارد زیرا که از حرکت و کار بدن و ذهن و قلب قوت می یابند و انسان به يك زندگانی صحیح و طولانی بهره مند میشود و به خیر دنیا و عقبی میرسد و برعکس از بی عملی ذهن و جسم هر دو علیل و ضعیف شده و به يك زندگانی نامردانه انسان مبتلا میشود که پراز بی شرمی است.

انسان در دنیا از اعمالی که در آن قصد گرفتن يك نتیجه یا نفع

به ذات خویش باشد یا به زنجیر میشود و وابستگی به اشیاء پیدا میکند و در تخصیل آنها زحمت ها میکشد و به خویش اذیت میدهد در بعضی اوقات به شکل دنیا دار و گاهی به لباس تارك الدنيا گرفتار است تا اینکه از آن چهل و غفلت متنبه شده نجات می یابد ولی تو ای ارجن از این چهل منزله باش و وظایفی که باید بجا آوری و خداوند وظیفه به بجا آوردن آنها فرمان داده و زندگانی دنیا بجا آوردن آنها وابسته است بدون وابستگی یعنی تصور که آن کار از شخص تو میباشد بجا آر عمل باید وظیفه باشد و محض ادای وظیفه و فرمانبرداری به ذات حقیقی بجا آورده شود و در آن هیچ خیال دیگر را نباید شریک کرد ای ارجن پیش از آفرینش و پس از آفرینش آنچه آفریننده به آفریده فرمان داده در کتب مقدس بیان شده البته خاطرت هست و من تکرار میکنم که خالق مخلوق را به دو چیز امر فرموده اولاً پرستش و دوم ایثار نفس یا قربانی و لهذا میگویم که اولاً آن سرچشمه همه اشیاء و دهنده همه خواہش هارا فراموش مکن و فرشتگان (قوای فطرت) را دوست دار تا فرشتگان نیز ترا دوست دارند و از او بخوای تا یابی و کسی که از قوای طبیعت انواع و اقسام نعمت تحصیل میکنند اگر در مقابل آن اعتراف به آن احسان نکنند و ممنون نباشد چون دزدی است که مالی را از شخصی می دزدد و عوض آن نمیدهد.

خوراك سبب زندگى مخلوق است و خوراك از پاران حاصل میشود که زمین مرده را زنده و سبز میسازد و از آن انواع میوه و

حبوبات پیدا میشوند و باران را فرشته‌گان که قوای طبیعت میباشند در استیجاب طلب و خواهش مخلوق بر زمین فرو میفرستند و آرزوی خواهش‌های انسان بصورت اعمال ظاهر میشوند و همه اعمال در حقیقت از جانب آن یگانه و زنده‌ایست که همه را احاطه کرده پس کسیکه در دایره عمل زندگی میکند و میخواهد از عمل دور باشد و اجتناب بکند و با وجودیکه بالطبع ثمر عمل را در این دنیای عمل می‌یابد اگر از کاری که به او واگذار شده سربردزد و بخواهد زندگی خود را به بیکاری و بی‌کاری که زهد مینامد بگذراند کمال درجه بی‌شرمی نموده .

کسیکه از هر دوره چرخ زمان بلکه از هر وقتگاه زندگی خود سودی یافته گمان میکند که نجات در بیکاری است به راستی می‌گویم که در ادای وظیفه خود کوتاهی نموده و دزد کار است زیرا که بهره‌مند میشود و عوض آن را نمیدهد ولی دانا کسی است که وظیفه خویش را در بهترین صورتی که برای او میسر است بجا آورده و به نتیجه آن وابستگی ندارد و تمام قوای خدا داده را در دانستن حقیقت خویش جمع و خرج میکند چنین شخص به آنچه پیش واقع شده و به آنچه پس وقوع خواهد یافت اعتنائی ندارد به هیچ مخلوقی تکیه نمی‌کند و برای پابندگی هستی خود به هیچ ذی‌وجودی پناه نمی‌برد همه جا میرود و با همه کس می‌آمیزد و بدستور العمل وظیفه رفتار مینماید اعتمادش به عالم و عام او بزیات ذاتی تمرکز دارد که پابندهست و همان ذات یگانه امیدوار

و بار پناهنده میشود .

پس اعمالیکه به نیت وظیفه بجا آورده شوند و از وابستگی و اعتماد به مخلوق منزّه و خالص باشند مستقیماً به آن یگانه عالی رهبری مینمایند ای ارجن ! میدانی که جنگا و بسیاری از دانشمندان دیگر از عمل به کمال رسیدند پس تو نیز بهبودی خلق را در نظر داشته عمل نما آنچه يك شخص بزرگ میکند برای دیگران دستور العمل می شود و اصولی که او میگذارد از روی آن دیگران عمل میکنند ای ارجن پس در این عالم بلکه در سه عالم دیگر چیزی نیست که محتاج آن باشم و چیزی نیست که نیافته ام و هی خواهم که بیابم و وجود این یگاریستم بلکه پیوسته در حرکت میباشم و هیچ گاه شغل من گسیخته نمیشود زیرا که اگر من پیوسته در کار نباشم زیرستان من به من پیروی نموده تن به بیکاری خواهید داد و سستی در آنها پیدا شده سبب بربادی میشود اگر من (که دهنده زندگی میباشم) از حرکت باز مانم این کائنات نابود خواهد شد بدان ای ارجن چنانکه نادان به امید شهرت و اجر کارهای ستوده میکند دانا به قصد موافقت و اطاعت به قوانین الهی و همراهی در امریکه در آن همه موجودات شریک میباشند مینماید ولی دانا نباید ذهن نادانی را که به عمل خویش وابستگی دارد مشوش نماید و از او بیش از فهم او توقع کند بلکه برای تو و مانند تو که از دانش بهره مند شده اند سزاوارست که به اراده من تسلیم شده و رضایت مرا خواسته خالی از غرض اعمال ستوده را چنان بجا آورند که در نگاه نادان

دلکش بشوند و آنها را گرویده سازند و به تقلید شما آنها نیز خوب بشوند دانا میدانند که حرکات حواس و ذهن و جسم به علت صنعت مادی ظاهر میشوند و چونکه او از آنها نیست به آنها وابستگی ندارد ولی نادان خود را فریب داده کاری که میکند میگوید من کرده ام و خویش را می ستاید و تمجید مینماید که فلان کار بزرگ از من بروز نموده ولی دانا اعمال خویش را به او وا گذار مینماید .

ای ارحمن ! به این اصولیکه ترا آموخته ام ایمان آورده و مسئولیت اعمال خود را به کسیکه مسبب اصلی است سپرده آماده رزم بشو و ذهنت را از اغراض شخصی و خود ستائی و حیرت آزاد نموده و دران نقطه یگانه تمرکز داده درادای وظیفه کوتاهی مکن کسی که به ایمان خالص و اعتماد تام به تعلیم من ایمان آورده پیوسته بدون انقطاع رفتار میکند از مسئولیت اعمال خویش آزاد است و کسی که تعلیم مرا انکار نمود و نخواست حقیقت کار را و ندانسته عمل کرد به بدبختی و چهل و بنسد موهومات گرفتار گشته اطمینان و امنیت قلب را حاصل نخواهد کرد .

این نیز بدان که شخص دانا با وجود دانشی که دارد مجبور است که آنچه موافق طبیعت اوست اختیار کند یعنی آنچه به فهم او میرسد و بر او ثابت میشود بر آن عمل نماید و آنچه را که ضد طبیعت او باشد و نفهمد از آن امتناع ورزد ولی بهر طریقه ای که پیروی میکند این نکته را فراموش مکن کسیکه در اندرون خود نفرت یا لفت

دوستی یا دشمنی به محسوسات دارد این صفات ضد همدیگر اورا از
شاهراه نجات بر میگردانند و از این رو دانارا شایسته است که از تقوّد
هر دو بیرون شود.

و در انجام ای ارجن فراموش مکن که برای مرد بهتر این است
که وظیفه خویش را بجا آورد اگر چه آن وظیفه حقیر باشد تا اینکه
وظیفه خویش را کنار گذاشته به وظیفه دیگران به پردازد برای اینکه
آنها عالتر و با شرف تر میباشند زیرا که هر شخصی کار خویش را نیک
میداند و بهتر بجا می آورد ولی وظیفه دیگری را محض تقلید و نمایش
چون بجا می آورد ممکن نیست که مانند وظیفه خود در بهترین صورتی ادا
بکند (اینک وظیفه تو رزم با دشمنان است و آن بهتر است تا اینکه
وظیفه تارک الدنار را اختیار کنی).

آنچه را که انسان توانست کرده و هر گاه آنرا به اتمام و کمال
رسانید کاری اعلا تر و بهتر طبعاً به او خواهد رسید ارجن عرض کرد
که ای کرشنا نظرم چنین میرسد که يك قوه ایست از خارج که
انسان را بر ضد وجدان و روح مطمئنه او به افعال بداغوا میکند یا گویا
يك قوه ئی در دل پنهان است که از نمودن کار نيك مانع میشود آن
قوه چیست ؟ کرشنا فرمود آن قوه جوهر خواهشات نفسانی است
که انسان تدریجاً جمع کرده و پس از آنکه جمع شده بردل او
محیط شده اند و آنرا آلوده نموده اند و بدترین دشمن انسان میباشند
و چنانکه شعله آتش از دود کثیف و بنظر سیاه مینماید و آئینه از گرد

و خاک تیره میگردد و بهمین روش از خواہشات فہم و وجدان انسان معطل و بریشان میگردد و اگر انسان گذاشت کہ آتش خواہشات بہیل خود مشتعل بشود یکوقتئ شعلہ چنان بلند میشود کہ فرو کردنش مشکل است حواس و ذہن و ادراک انسان ہدف و مرکز خواہشات میشوند کہ بہ توسط آنها عقل و وجدان انسان را مشوش میکنند پس نخستین وظیفہ انسان مغلوب نمودن این دشمنان خانگی است و برای مغلوب نمودن آنها اولاً باید از تأثیرات حواس ظاہر و باطنی اندروز را مصون نمود و ہر گاہ بر آنها مسلط شد چنانکہ آنها بہ کار نفس مطمئنہ رسیدہ و نفس مطمئنہ از آنها متأثر نشود بتدریج مغلوب و در انجام فانی میگردند اگر چہ اثر حواس قوی است ولی قوہ ادراک از آنها قوی تر و از ادراک عقل قوی تر است و از عقل بالاتر است لهذا او را از ہمہ اعلا تر و قوی تر دانستہ بوسیلہ او بر نفس کہ روح حیوانی است حکم نما نفس مطمئنہ ہمیشہ فرمان بہ حق میکند و کسیکہ بہ او پناہندہ شد و نفس حیوانی را باطاعت اوفانی نمود بر خواہشات نیز مسلط میشود و اگر چہ نفس حیوانی قوی است و بہ آسانی با بہ زنجیر نمیشود و مطیع نمودن او نیز ناممکن نیست و ہر گاہ روح بر او یکمرتبہ مسلط گشت و بہ فرمان خویش در آورد دیگر این بندہ اوست کہ ہر فرمانی کہ او میدہد می پذیرد .

مکالمہ چہارم

فلسفہ دانش

گرشنا فرمود این فلسفہ مقدس را در زمان باستان من
 بہ ویواسون (Vivovon) ظاہر نمودم و از وی منو (Manu) پیاموخت

وازمواکشواکو (Eohvon) تحصیل کرد و بمروور ایام به همه جا
پراکنده گشت و در آغاز کار دست نیکان بود پس از آن به دست
نااهل افتاد و در ظاهر و باطن تغییر پیدا نمود و بر نور حقیقت سیحاب
تاریک رسوم و موهومات چنان فرا گرفت که اصل نابدید گشت
و نوع بشر از دانستن حقیقت آن بی بهره شدند اکنون همان حقیقت را
به تو آشکار خواهم نمود زیرا که تو عقیدت مند و دوست صمیمی من
میباشی و اشتیاق حقیقی به دانستن آن داری پس این اسرار عالی
و حقیقت جاوید را بشنو و فرا گیر .

ارجن گفت ای کرشنا ! وی واسون در یک زمانی بسیار قدیم تر
از شما بود پس چگونه میشود که این علم را شما به او آموخته اید
کرشنا فرمود که من و تو چندین مرتبه به دنیا آمدم و رفتم هفتصد
و هفتاد قالب دیده ایم ولی من از گذشته خویش آگاهم و از ذهن تو
خارج شده اگر چه نه زاده و همیشه جاوید برتر از همه موجودات
میباشم و کائنات را زیر بال خود در آورده بر آن محیط شده ام با وجود
آن بسبب صنعت مظهریت که در من است در عالم مادی ظهور میکنم
و هر گاه در دنیا راستی و حقیقت کمتر شده و بدی دروغ دلهای بشر را
فرا میگیرند من ظاهر می شوم و بانوع بشر مانند یک بشری آمیزش
میکم و به وسیله تعلیم و پاکی اخلاق بدی و پیدادی را نابود کرده از نو
دنیا را به نو و شایستگی و شهریت و حسن اخلاق روشن می سازم چندین
مرتبه به شکل مصلح ظهور کردم و در آینده نیز خواهم کرد پس

کسیکه مرا در این لباس مادی شناخته و حقیقت مرا بداند از بدن خارج شده به مادیت برنمیگردد بلکه بسوی من می آید و از غضب و ترس و شهوت آزاد شده و از من بر شده و به من پناهنده گشته و از آتش دانش پاک شده بسیاری به وصال من رسیده اند و در من زندگی میکنند ای ارجن از هر راهی که انسان بسوی من متوجه شود من او را می پذیرم زیرا که همه راهها اگر چه ظاهراً از هم دیگر جدا هستند ولی در انجام به من می پیوندند و به هر نامی که نامیده شده اند برای من تأسیس گشته اند .

آنهائیکه به ایزدان قربانی می دهند و آنها را می پرستند و از آنها راه نجات می جویند چنین اشخاص نیز بی اجر نمی مانند نیت خالص و عمل صالح راه نجات را دلیل می شوند و کامیابی زاده عمل است صفت های چهارگانه جامعه از من است من آفریدگار همه اشیاء هستم و لهذا اصناف مختلف با خصوصیات و وظایف معین از من پیدا شده اند مخترع همه کائنات منم با وجود آن بی تغییر و بدون صفت هستم ذات من از تاثیر عمل آزاد است و من هیچگونه خواهش برای اجر یا نتیجه اعمال ندارم زیرا که آنکه ظاهر شده از من حاصل شده و بر من تفوق ندارد .

به راستی میگویم کسیکه در من تامل کرد و مرا شناخت او نیز از تاثیر عمل آزاد می شود و این نکته را دانشمندان و نیاکان ما دانسته زندگی نمودند و از عمل دوری نکردند پس تو نیز چنانکه

نیاکان ماستانی تو زندگی کردند زندگی کن .
 دانشمندان نیز بعضی اوقات سرگردان می شوند که عمل
 کدام است و بی عملی چیست اینک من بتو امر را آشکار میکنم
 تا آنرا فرا گرفته از آلودگی پاک کردی
 کسیکه می خواهد حقیقت عمل را بفهمد باید به این سه چیز
 دانا شود اولاً عمل دوم بی عمل سوم عمل باطل و در این سه
 تشخیص دادن عمل صحیح سخت تر است پس کسیکه به این درجه دانا
 شده که بی عملی را درحالی که عمل میکند مشاهده نماید و عمل را
 در بی عملی بپندارد آن شخص زمره عمل و بی عملی را یک دانسته و در
 درات او باور و سکون پیدا کند و اگر چه ظاهراً متغیلات
 و بی رغبت و بی رغبت بر او ظاهر می باشد و اعمال چنین اشخاص
 از خود سه شش آزار و کسر می آید و آلوده شوند به آتش
 دیش سر که رسد و آب آنکه کز او جاری می باشد آلوده گردد
 اگر چه این اشخاص در وقت اولی که می باشد مانند آب که هیچ
 آلودگی ندارد و مانند آرد است و در و آشوب و بیادبست و بیادب
 هر که در گرد در این دنیا می رود و می شود به کمال خوبی
 بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی
 است و روح و آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی
 و بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی و بی آلودگی
 کسیکه خدمت خدا را در این دنیا می کند و بی آلودگی و بی آلودگی

نموده شیخس آزاد خورسنداست به آنچه در روز روزی مقسوم خود را یافته بلندتر است از اینکه چیزی را مکروه بدارد یا به يك چیزی راغب بشود از رشك و حسد باك و پس از آنكه يك وظیفه را به جدیت ادا نمود کامیابی و نا کامیابی را به يك حالت می پذیرد و قیود عمل را مانند ابرهائی که در حرارت آفتاب از هم پراکنده میشوند از خود دور میکند در چنین شیخس وابستگی به اعمال فانی شده و اندرونش توازن یافته و دلش به دانش استوار شده کارهای او قربانی ما هستند و تحلیل می شوند. هر چه او می کند مانند این است که او که ابدی است می کند و لهذا قربانی و آتش قربانی و روشنی که به آن آتش قربانی روشن میشود همه در آنکه جاوید است می روند و او خود نیز در توجه به جاوید مستغرق شده در او فانی میشود بعضی از بوگی ها به ایزدان نیاز می آرند و بعضی دیگر قوانین مقدس را در آتش اخلاص می پرستند و برخی خواهشات نفسانی خود را کشته در آتش قربانگاه می افکنند و بعضی همه وظایف و اعمال روزانه خود را تقدیم من میکنند و بعضی در عشق من از دولت و جاه و جلال دنیوی میگذرند و بعضی زهد را اختیار میکنند و بعضی سکوت و مراقبه را بر می گزینند و بعضی به ریاضت مرا می پرستند و بعضی ارادت باطنی و نذر و نیاز را وسیله نزدیکی من میدانند و بعضی هستند که دم کشی را به شکل نیاز بسوی من میفرستند و بعضی روزه را عبادت میدانند و این همه اقسام قربانی ها هستند که به عشق و یاد من بجا آورده میشوند و اگر چه در شکل آنها مختلف

میباشند ولی جنساً و نوعاً یکی هستند و کنندهای همه اینها به اندازه معرفت و بموجب نیت خود بهره می یابند ولی در ضبط نفس حیوانی و تسلط بران يك گونه امتیاز و بزرگی است و بهترین وسیله ایست که عاشقان من بمن نزدیک میشوند .

پس دانستی که قربانی و پرستش اشکال متفرق دارند و هر قربانی به محض نیت انجام نمی یابد بلکه صورت عمل نیز می خواهد و بدان که بهترین قربانی قربانی دانشی است که به ذات خود حاصل میکند و به حقیقت خویش دانا میشود و این در حقیقت لب نتیجه اعمال روحانی و تمام قربانی ها است پس هر کس که این نوع دانش را حاصل کرد اعلا نتیجه زندگي را یافت و تمام قربانیها را احاطه کرد و اینگونه دانش را باید به شاگردی دانشمندان و تجسس و خدمت و ریاضت دانشمندان و نیکان و صاحبان معرفت ترا در این اراده مقدس اگر مستعد بشوی یاری خواهند نمود هر گاه خریدار به بازار آمد فروشنده را دریابد و هر گاه جوینده دانش به اشتیاق صمیمانه مصمم تحصیل شود استاد را بجوید و به ثبات و صبر و اعتماد بر ذات خویش آنرا دریابد و هر گاه دانا شدی هیچ وقت به بند خواهی افتاد بجهت اینکه بسبب دانش همه اشیار را در خود خواهی دید و خود را در من خواهی یافت و اگر چه گنه کارترین شخصی بودی به وسیله کشتی دانش از دریای گناه عبور خواهی کرد و چنانکه آتش هیزم

را سوخته خاکستر مینماید هم چنان آتش دانش و ابستگی به تمام اعمال را میسوزاند و خاکستر میکند به راستی میگویم که پاك كشنده‌ئی بیشتر از دانش در این دنیا نیست و او که دریوگت (ریاضت) کامل شده به وقت معین اینگونه دانش را درمی‌یابد و او که پراز ایمان است و او که بر مشتهیات و حواس مسلط شده این دانش را حاصل میکنند و چون حاصل نمود به سرعت سوی امنیت ابدی میرود ولی نادان و بی ایمان در قید شكوك گیر کرده در دنیا و در آخرت خورسندی و امن خاطر نمی‌یابد .

او که از ریاضت و عزم ترك نتیجه عمل را گفته و زنجیر موهومات و شكوك به دانش از هم گسسته و بر نفس خود به ذات خود شاهی میکند چنین شخصی را اعمال نمیتوانند مقید سازند .

بس ای شهزاده پاندو به قوت شمشیر دانش را گرفته و قیود شكوك و نادانی که قلب را محسوس ساخته‌اند و پریشان نموده‌اند که باره نموده برای اجرای وظیفه مقدس باند شو .

مکالمه پنجم

— در ترك عمل —

ارجن باز تکرار کرد و گفت که ای کرشنا گاهی ترك عمل را ستایش مینمائی و گاه فرمودی که عمل برای بجا آوردن وظایف روحانی و فرمان بروزی اراده الهی لازم میباشد و این دوضد یکدیگر به نظر میرسند زیرا که اگر باید عمل کرد پس بی عملی چیست

و هرگاه شخص باید دنیادار بشود و در دنیا که دار عمل است عمل کند پس چگونه ترك عمل نماید این دو طریق جدا و هرطریقی به سوی مخصوص رهنما است و تو میفرمائی که هر دو يك حقیقت را دلیل میشوند و این تعلیم مبهم و دور از عقل به نظر میرسد پس متمنی هستم توضیح بفرمائی که از دو طریق مذکور کدام يك برتر است ؟

کرشنا فرمود به هر دو طریق تکمیل روحانیت حاصل میشود بشرطیکه انسان در عین دنیاداری وظایف روحانی را بجا آورد آن از زهد برتر است و البته همه وقت عمل به بی عملی که زهد مینامند ترجیح دارد ولی انسان باید در معنی و روح دو کلمه زهد و عمل يك تشخیص بدهد و بفهمد گاه میشود که شخصی وظیفه روحانی را به گمان اینکه عبادت و عمل روحانی است بجا می آورد و در حقیقت آن عمل دنیوی بوده و هرگاه دانشمندی ظاهراً به يك شخص دنیوی معروف است و حال آنکه نظر به نیت و اراده او آن شغل يك وظیفه روحانی میباشد پس به تحقیق بدان که بزرگترین زاهد آن کسی است که برای فرا گرفتن امور دنیا حریص نیست و با وجود آن از آنها گریزان هم نمی شود و هرگاه او را به يك وظیفه دنیوی وادار کند آن وظیفه را به بهترین شکلی که می تواند ادامی کند و هرگاه وادار نکند خود را رنجه نمی سازد و به این ترتیب از فقر و الفتن و علاقه و بی تعاقبی اری است و از تمام صفاتی که ضد یکدیگر می باشند روحش آزاد است و قیاس همه وقت در حال سکون و اطمینان و مستعد است

هر وظیفه‌ئی که به او سپرده بشود به کمال خوبی بجا آرد و به آن
 علاقه ذاتی نداشته و به این معنی زاهد از آن کار باشد و کسیکه به این
 درجه بر نفس خویش مسلط شد از قیود عمل آزاد میگردد. میان
 فلسفه سانکها و یوگ یک شخص کامل هیچگونه امتیاز نمی گذارد
 ولی کود کان این دانشکده که تازه در شاهراه بویند کی افتاده و هنوز
 کامل نشده اند در حرکات زندگانی میان روحانیت و مادیت با عمل
 وزهد یادنیاداری و ترک دنیا نمی توانند تشخیص بدهند بسا اوقات
 در وظایف خود متحیر و مذبذب می شوند ولی او که باطن هر شیئی را
 یافت میان آن دو طریق اختلاف نمی بیند و آن مقامی که به وسیله
 فلسفه سانکها حاصل می کند به ذریعه یوگ نیز می یابد زیرا که
 حرکات او با قوانین ایزدی و روحانیت چنان موافق می شوند که در
 اعمال روحانی یکسوئی پیدا کرده و همواره بسوی حقیقت رهسپار است
 و از این رو از هر دو راه خواه سانکها باشد یا یوگ می تواند به منزل
 مقصود برسد و می داند که پیروان هر دو در انجام به یک مقام یکنانه
 بهم میرسند پس کلید پی بردن به حقیقت معرفت بباطن اشیاء است و
 و کسیکه باطن را دانست اعتنائی به شکل ظاهر ندارد و سخت دشوار است
 که بدون بجا آوردن اعمال دنیوی کسی بتواند زاهد بشود بلکه
 آسان تر و بهتر این است که در دو طریق فلسفه مذکور شخص
 توازن پیدا بکند و هر عملی را به نظر حقانی بودن آن عمل بجا آرد
 چه در شکل دنیوی باشد و چه در صورت روحانی و ضمناً نفس خود را

در آرزوی حصول نتیجه آن عمل باز دارد و به این ترتیب اگر چه ظاهر آ در امور دنیا منہمک بشود باطنش در حال سکون پاینده میماند چونکه علاقه ذاتی به آن اعمال ندارد و به این اصول شیخ می تواند خواہشات نفسانی و حواسی را کہ طالب مشتهیات می باشند مقہور و مطیع سازد و ہر گاہ بر آنها مساط کشت از دائرہ تنگ و محدود انانیت و حب نفسانی بیرون آمدہ چیزهای مافوق طبیعت مادی را می بیند و ذات حقیقی خود را حس می کند کہ با ذات حقیقی تمام موجودات مانند است چنین شخصی موجودات را و آنکہ علت موجودات است درک می کند و از ہم جدا نمی کند و تشخیصکہ بہ این درجہ معرفت حاصل نمود و بہ آن عمل کرد بہ قید هیچ گونه عملی گرفتار نمی شود بلکہ آزاد است و از ہر دو طریق ننگہا بایوک یا ہر طریقی دیگر حقیقت را یگانہ می بیند و اگر چه روح او در عالم جسمانی از اشیاء دیدنی و شنیدنی و سودنی و اوئیدنی و خوردنی بہرہ مند میشود و حرکت میکند و می خواند و نفس میکشد و می گوید و می دہد و میگیرد و چشم را باز میکند و برہم می نهد و با ہمہ اختلاط و آمیزش میکند ولی بہ یقین میداند کہ متحرک بہ ذات حقیقی است کہ از انظار مستور است و بخوش میگوید کہ شخص من هیچ نمی کند و حواس من در دنیای حواس و وظایف خود را بجا می آورند و باید گذاشت کہ بجا آرند چنین کس از تغییرات دنیا و صدمات زمانہ متأثر نمی گردد مانند گل نیلوفر کہ

بر آب است و تر نمیشود دانشمندان نیز بر دریای حوادث سوارند و آلوده نمیشوند و از وابستگی به امور دنیا زهد اختیار میکنند ولی تمام اعمال جسمانی و ذهنی و روحانی را بجا می آرند به اندازه ای که از اشیاء مطلوب حواس دوری نمیکند و منظورشان تنها بجا آوردن فرمان علت حقیقی آنهاست چنین دانشمندان باطن خود را در حال توازن نگهداشته و خواهشات نفسانی را ترك کرده و از آرزوی نتیجه زاهد شده امن و سکون را در خود می یابند ولی کسانی که توازن را نیافته اند و به زنجیر خواهشات نفسانی خود را پابند نموده اند و نتیجه کارهای خود را میخواهند دل آنها مضطرب و پریشان و باطن شان از بی آرامی و نارضامندی پر است .

دانشمندان اولاً از وابستگی به عمل و نتیجه آن آزاد شده و در تصور آن یگانه مدام متوجه و مستغرق میمانند حتی آن چیزیکه مردم جسم میگویند آن نیز به سبب سکون اندرونی سلامت و دلکش می شود نه خواهش عملی را دارند و نه عات عملی می شوند و با وجود آن همواره عملاً به نیت و وظیفه که در بهره آنها رسیده به کمال چابکی و خوبی بجا می آورند و تصور میکنند که کسی به آنها سپرده است و از این سبب پادشاه روحشان که در شهر نه دروازه جسم فرمانروایی میکند . به کمال وقار و متانت و سکون فرمان می دهد و حواس فرمان بجا می آرند و او خود را اعلی و اشرف تر از آن می داند که عملی بجا آرد و لهذا واگذار می کند به قوای دوت تر از خود که به عالم

مادی دارند

ذات حقیقی یا روح نه علاقه به عمل خوب دارد و نه اعتنائی به بدی می کند بلکه از هر دو اعلی تر و منزّه و پاک است آفتاب دانش بسا اوقات بهابر نادانی پوشیده میشود و انسان که درجه یقین را نیافته به غلط ابر را آفتاب می پندارد و نمی داند که در حقیقت آفتاب بسبب ابراز نگاه او پنهان شده ولی کسیکه که از ابر نادانی در گذشته و بمکان روشنائی مخص رسیده و آفتاب درخشنده روح را دیده که در کمال درخشندگی است از ابر نادانی آزاد و متأثر نمی شود و میداند که آن آفتاب از انظار اشخاص نادان پوشیده گشته و آنها زیر ابر جا دارند و او را نمی بینند چنین دانشمند به آن ذات حقیقی متوجه و مستغرق است و از اتصال به او بر باطن خویش مستوی و استوار است به آن سبب علم او علم الیقین است که تزلزل و تذبذب ندارد و چونکه به او وابستائی صمیمی دارد از قیود اعمال دنیوی رها شده و چشم بصیرت او از آلائش شکوک پاک گشته و از میان دود نادانی که عموم مردم را فرا گرفته و دلشان را کور نموده است حقیقت را می بیند و در شاهراه مستقیم روحانی که دوئی ندارد رهسپار است و به مراتب عالی صعود می کند تا بمقامی می رسد که از آنجا احدی به عالم پستی بر نمی گردد از زنجیر زاد و مرگ و زادهای دیگر آزاد است و این چنین کسی که چشم بصیرت دارد و دلش از موهومات و مغالطه پاک شده میان

اشخاصیکه دانشمند و سزاوار هر گونه احترام می باشند بانادانی که در بستی افتاده و حیوانات از قسم کاب و فیل بلکه سنگ یا یک مرد مرتد که ناشایسته هم مجلس شدن است امتیاز نمی گذارد و به یک نگاه می بیند در نظر او همه مساوی می شوند پست و بلند عزیز و ذلیل دانا و نادان همه را به یک حال مینگرد ای ارجن بدان چشمی که به این اندازه یکسو و پاک شده اجسام مادی و موجودات را در مقابل آن ذات حقیقی که در همه موجود و بر همه محیط می باشد هیچ می بندارد و نابود می بیند نفس او به اشیاء مادی علاقه ندارد و سرور را در ذات حقیقی یافته و نفس او توازن و اتصال به ذات حقیقی پیدا کرده سرور ابدی و برکت سرمدی یافته چنین کس در دانش پاینده می ماند و مانند تکه خسی که بر یک بحر محیط شناور است و بهر طرف که امواج آب می برند می رود از خود اراده ندارد نه به بزرگی دنیوی شادان است و نه با انقلاب روزگار پریشان می شود از دوئی که غم و شادی بزرگی و بستی عزت و ذلت ناکامیابی و کامیابی می باشند آزاد شده وجدانش مستقیم و هیچ گاه متزلزل نیست و در او که جاوید است استوار گشته و به او اعتماد نموده از چیزهای دنیا می گذرد و فقط در شناختن ذات حقیقی سرون می یابد و چنین شخص هر گاه به امور دنیا مشغول شد در انجام به رحمت ایزدی و برکت سرمدی و امن جاوید واصل می شود .

بدان ای ارجن آن خوشی که نفس از یاققن مشتیهات می یابد

درد آینده تولید می کند و چنین خوشی آغاز و انجام دارد وفانی می گردد و از این جهت مرد دانشمند به آن وابستگی ندارد دانا آنکس است که در عین انهمالك به امور دنیا و مشغول بودن حواس به اندرون خویش چنان مستغرق است و به اندازه ئی ایمانش قوی است که اتفاقات مکرره و غیر مکرره را به يك حالت استقبال می کند و بر نفس و حواس مسلط است مانند سواریکه عنان اسب را بدست گرفته بهر جانب که می خواهد او را میراند و نمی گذارد که از شاهراه اعتدال خارج بشود نفس چنین شخص حالت توازن پیدا کرده و سکون دائمی می یابد . و کسیکه امن و سکون را در باطن خود یافت باطن او منور شده خوشی را در باطن می یابد و به اشیاء ظاهر علاقه ندارد و یقین میداند که در اندرون او ملکوت آسمانی و بهشت ایزدی است و او سکون را از ذات حقیقی خویش تجسس کرده و به ذات حقیقی متصل گشته از زنجیر موهومات و صفات دوگانه آزاد و همه موجودات را از يك سرچشمه و دهنده زندگانی را یگانه به یقین می داند و بهبودی و سود یکی را در بهبودی و سود همه تصور میکند و بر چنین شخص امن جاوید فرود می آید معرفت به نفس خویش از تحصیل جمیع علوم واجب تر و اعلا تر است و خوشی حقیقی فقط برای کسانی است که خود را شناخته و میدادند برای چه خلق شده و چه وظیفه ماور کشته و چنین اشخاص از قیود خواهشات و مشتهیات آزاد شده و خیالات خود را منظم ساخته و به نور معرفت ذهن خویش را روشن می نمایند

و هر گاه خیالات منظم گشتند اراده آنها به مشیت ایزدی موافق میگردد و طبعاً اعمالشان نیک میشوند .

تأثیرات بیرونی را از خود دور نموده و بر نفس و حرکات جسمانی مسلط گشته و کالبد خاکی خود را برای نشیمن روح آراسته و پیراسنه و از کثافت مشتهیات و موهومات ذهن و حواس را منزله نموده و به نظم در آورده و در نظارت نفس مطمئنه همه وقت حواس را به اختیار خویش در آورده و میان دو ابرو نگاهارای نمر گز داده و نفسی که اندرون میرود و بیرون میاید منظم می سازند تا سبب دوام زندگی و گشادگی قلب بشوند پس جامه پوشیده ترس و شهوت و آزار دور انداخته و مرا می شناسند و می دانند که لذت برنده زهد و قربانی آنها در حقیقت من می باشم و ایمان و یقین پیدا می کنند که رب کائنات منم و دوست همه موجودات منم پس چنین خردمندی مرا می یابد و از دانشی که به من پیدا کرده به سکون و امنیت ابدی می رسد .

مکالمه ششم

دلسفه تسلط بر نفس

کرشنا فرمود که ای ارجن آن کسی که عمل را به نیت و وظیفه بجا می آرد و به نتیجه آن علاقه ندارد چنین کس را زاهد می نامند نه آنکه ظاهراً گوشه گیر شده و بعضی از رسوم زهد را بجا آورده خویش را فریب میدهد پس زاهد دو نوع میشوند اولاً آنهاست که اصول زهد را دانسته به آن عمل می کنند و دویم آنهاست که به ظاهر رسوم عمل کرده و بدون آگاهی

صحيح از معنی و مقصود زهد زاهد می شوند و آن حالتی که زهد باشد ما يوك مينایم و يوك حاصل نمی شود مگر به تسلط بر نفس حیوانی و آغاز آن ایمنی يوك از عمل است که وسیله ارتقاء به مدارج عالیّه میشود و چون جوینده حقیقت به آن وسیله بر يوك استوار گشت امنیت اندرونی دوم وسیله است که او را بمدارج اعلاتر واصل بکند و در آن حالت او وابستگی به اشیاء مطلوب حواس ندارد و نه به عمل می پردازد و به آن مقام عالی که ذات حقیقی خود را بشناسد و از عمل به يوك زاهد گردد به سعی خود میرسد و روحش در آن حالت هیچ گاه افسرده و پست همت نمیشود بر راستی میگویم که نفس انسان دوست و هم دشمن اوست هر گاه نفس حیوانی را ذات حقیقی مقهور و مطیع کرد نفس حیوانی دوست او میشود و هر گاه نه توانست به اطاعت در آرد دشمن او میگردد پس دوست و دشمن انسان در خود انسان است و هر گاه ذات حقیقی انسان به نفس فرمانده شد انسان در اندرون خود امن و آرام می یابد گرمی و سردی و خوشی ورنج و عزت و ذلت را مساوی استقبال میکند و از معرفت بذات خود جوینده حقیقت خورسند گشته تذبذب از او دور شده و حواس او مطیع گشته در نظر او يك مشت خاك و سنگ باتلاذ در ارزش مساوی میشوند و چنین شخص را میگویند که توازن در خود پیدا کرده و چنین شخص به مدارج عالیتر عروج میکند تا اینکه دوست و دشمن یگانه و بیگانه نیکان و بدان را به يك نگاه می بیند و به مساوات

رفتار مینماید جوینده حق را شایسته است که همواره به اصول یوک زندگی بکند و مکان خلوت پیدا کرده جدوجهد نماید که بر نفس حیوانی مسلط گردد و ازامید و آرز خود را آزاد سازد و در یک جای پاک در یک مکان خلوت که نه بسیار بلند است و نه در پستی واقع شده به عزم ثابت نشسته و در زیر خود پوست آهو یا عاف گسترده و سر و گردن و خصه اعلای بدن را راست نگه داشته و بی حرکت مانده و بر بن بینی نگاه کند در حالی که اندرون او پر از امن و خالی از ترس و در اراده مصمم و نفس مطیع میباشد تصور و توجه را بر من تمرکز داده و به من عشق و رزیده یکسوئی اختیار کند و قرب مرا تمنا نماید و چنین جوینده من به من واصل میشود و به امنیت ابدی و برکت سرمدی رسیده در من پاینده میماند .

به راستی می گویم شخصی که زیاد میخورد یا به عکس زهد را در گرسنگی می پندارد یا او که زیاد می خوابد یا بر عکس شب را در بیداری میگذارد یوگی یعنی زاهد نمیشود بلکه نتیجه آن است که یوکی را از غم و الم آزاد سازد و در او خورد و نوش و تفریح منظم نماید و حرکات و سکنتات او را به اعتدال آورد و بیداری و خواب را در او به اندازه لزوم کند و افراط و تفریط را از او باز دارد پس اگر حرص برای تحصیل لذایذ دنیوی بدست ترك آنها که در حقیقت میل به بیکاری و سستی است بدتر است .

و هرگاه ذهن آسوده و خیالات منظم شده بر ذات او تمرکز یافتند آن شخص از حرص و خواهشات نفسانی آزاد شده در باطن او توازن پیدا میشود و قلب او چون چراغی که در فانوس یا جای بی باد گذاشته اند اندرون او را منور می سازد و هم چنان که چراغ روشن اطراف را روشنائی میدهد قلب انسان چون از آلودگی پاک شد و بهروغن معرفت منور گشت و از باد حواس و مشتهیات مصون و محفوظ شد ذهن انسان را روشن میکند پس جوینده حقیقت آرام یافته و به مشق یوک یعنی بزهد مشغول گشته خود را در ذات خود مشاهده میکند و در خود خورسندی می یابد و چون چنین آرام و خورسندی یافت تصور میکند که هیچ سودی بالاتر از آن سود نیست و در آن حالت باینده می ماند و از بزرگترین غم و صدمه متأثر و متزلزل نمیشود (و این نوع عروج یعنی انفصال از درد و تأثیرات دنیوی و اتصال و موافقت مادیت به روحانیت را در اصطلاح فلسفه یوک میگویند و یوگی شخصی است که به عزم و ثبات و دانش و ریاضت بر نفس حیوانی خود فرمانده شده است) پس ای شهنشاه پانده ! در تعلیم من استوار شده و با عزم ثابت در اعتماد تام بر آن عمل کرده نفس را به اراده خویش نگه داشته و به تنویر فکر خواهشات و موهومات را پشت سر انداخته کم کم به توسط نفسی که متنبه گشته و تربیت شده به کون ابدی خواهی یافت .

و از آنجائیکه طبیعت نفس حیوانی سرکشی و انحراف از جاده

مستقیم است باید اورا به عنان دانش از سرکشی باز داری و بهترین خورسندی برای شیخ یو کی در این است که قلب او آرام یافته و طبیعت شهوانی او ساکن گشته و از آلودگی ها منزله شده شباهت به حقیقت جاوید پیدا میکند و آن یو گی که در ذات خویش چنین توازن و موافقت یافت او به آسانی نعمت و رحمت ابدی و اتصال به حقیقت سرمدی می یابد نفس و روح او چنان موافق می شوند که متحد و متصل می گردند و ازدوئی و ضدیت و کشمکش به یگانگی و اتحاد گرائیده یو گی ذات حقیقی را در همه اشیاء و همه اشیاء را در ذات حقیقی مشاهده می کند و بدرجه یقین می داند که آن یکی همه و همه از آن یکی هستند .

به راستی میگویم که هر کس مرا در همه اشیاء و همه اشیاء را در من دید من اورا از دست نمیدهم و نمیگذارم که او نیز از من دور شود و جاوید اورا به خودم وابسته و به زنجیر عشق که هیچ وقت گسستی نیست به خودم متصل مینمایم بلکه میگویم که هر کس مرا یگانه دانست، و همه را از من و مرا همه شناخت و بمن مهرورزید اورا جاوید در خودم جا می دهم و آن وقت او از من و من در او هستم .

یو گی آن کسی است که از روی معرفت و یقین در تمام کائنات يك علت و محرك و جان دهنده می بیند که در همه جا است و یگانه است و هیچ گاه دو نمی شود و یو گی آن کس است که تشخیص میدهد

و میداند که درد و خوشی در پس پرده اسرار فطرت يك چیز میباشند
و از هم امتیازی ندارند

ارجن گفت که ای کرشنا بسیار متأسف هستم که تعلیم گرانهای
تو در شنیدن شیرین ولی در عمل دشوار است زیرا که استقامت
و سکون و اطاعت نفس را برای تکمیل انسانیت لازم میکند و این نوع
استقامت را در خودم نمی بینم و گمان نمیکنم که تحصیل خواهم نمود
بجای اینکه میدانم نفس مضطرب ترین و بی آرام ترین جوهریست که
همواره سرکش است و در سرکشی لجوج و قوی است و به اراده روح
به آسانی تسلیم نمیشود و اگر تسلیم شد به حال تسلیم پایدار نمی ماند میتوان
گفت که آن قوی ترین دشمن روح و برای انسان دشوارترین کار
مطیع نمودن او است مطیع نمودن او مانند این است که باد تند
مخالف را کسی به دست از وزیدن باز دارد در يك جا محبوس کند و
از رفتار مضطربانه مانع شود و چنانکه حالت باد مختلف است گاهی
به شکل نسیم می وزد و زمانی طوفان صرصر و سموم میگردد و یکدیگر را
تباہ میسازد به همین صورت نفس به يك حال نیست .

کرشنا فرمود درست میگوئی و شاهد محکم می آوری و شکی
نیست که نفس مضطرب است و وجود آن استقامت و دوام مشق يوك
و نظم حواس او را مطیع میسازد و راست است که غایت علم يوك
تسلط بر نفس است و حاصل کردن آن بسیار دشوار است ولی عزم

کامل وثبات آن دشواری را دور میسازند و به مقصود میرسانند .
 ارجن گفت اگر یوگی به نیت خالص حاضر شده که در عالم یوگ
 کامل گردد ولی بسبب اضطراب و سرکشی نفس نمی تواند آنچه را
 که میخواهد به انجام برساند و آیات یوگی ها کسی میباشد که به این
 کشمکش افتاده و با وجود کوشش از نقص انسانی منزّه نشود و
 کوشش های او مانند ابرهائی که بر آسمان گرد می آیند و بسبب بادهای
 مخالف از هم پراکنده شده ناپدید میگردند بی نتیجه بماند .
 کرشنا فرمود که ای ارجن شخص یوگی که به اراده خالص در تحصیل
 یوگ کوشش میکند کوشش او نه در این دنیا و نه در عالم دیگر بی نتیجه
 نمی ماند کوشش های او در انجام شکوفه و گل و میوه میدهند و نیکوئیهای
 او به یاری او میرسند و یقین بدان که طالب نیکی آنچه طلب می
 کند در انجام می یابد بلو هر که ایمان دارد به من میرسد و شخصی
 که اراده و ایمان خالص دارد و در بجا آوردن عمل نیک کوشش
 میکند ولی کامل نشده دنیا را بدرود می نماید چنین یوگی بانیکانی
 که هنوز کاملاً نجات نیافته اند هم منزل شده و در عالم برزخ
 زمانی در حال سرور مانده دوباره به عالم مادی بر میگردد و این
 مرتبه پیکری موزون تر برای تکمیل انسانیت یافته سر خود را جاری
 می دارد و نواقص سابق را در این نشاء رفع میکند و ممکن است که در
 يك خانواده نیکان و فضلاء و علماء تولد شده و از آنها استفاده نماید

وچنین مکافات بشخصی داده میشود که سزاوار آن باشد و درنشأة گذشته خویش را شایسته آن بسازد .

هرچیزیکه حاصل نمودی و بهر مقامی که صعود کردی به مرك فانی نمیشود بلکه درنشأة دیگر از همان مقام سیرتازه میکنی یعنی درحین مرك جوهر اعمال آن زندگی میماند و درنشأة جدید وجود دارد نیت پاك و عزم ثابت انسان را درانجام به مقصود میرسانند بلی ازدو نفر که یکی کتب مقدس را میخواند و بوسیله علم می خواهد ترقی بکند و دیگری فقط نیت پاك و اراده صمیمی دارد ولی از علوم بی بهره است من میگویم که شخص دوم زودتر به مقصود نایل میگردد اراده صمیمی صبر و استقامت تامل و تفکر پیدا میکند و انسان را از کجی و خطانگاہ می دارد و به مرور ایام که شاید نشأه های متعدد بشوند بکوفتی میرسد که جوینده حقیقت را می یابد .

به این ترتیب یو کی برتر از زاهد است بلکه برتر از جوینده دانش و برتر از آن اشخاص است که کارهای بزرگ و نیک میکنند پس میگویم که ای ارجن تو نیز یوک اختیار کن و یوگی بشو و میان همه یوگی ها او که ایمان کامل دارد و او که ذات حقیقی او درمن پیوسته و او که به من عشق می ورزد و مرا پرستش میکند او در نظر من به کمال رسیده و کاملاً توازن پیدا کرده .

(پس معنی یوک ورزشی است که یوگی یا کهنده آن به عزم

ثابت و نیت خالص مشغول میشود خصوصیت آن اراده خالص و پس از آن عمل و کوشش است که در مکان خلوت بموجب رهنمائی استاد در یک مکانی که از زمین نه بسیار بلند و نه در پستی واقع شده فرش پارچه یا پوست آهو یا سبزه گسترانیده و تصور خود را به یک نقطه تمرکز داده و برای اینکه دیده ظاهرش حواس او را منتشر نسازند بر بن بینی بدون حرکت چشم نگاه قائم نموده در حل مشکلات روحانی و شناختن ذات خویش تفکر و تأمل نماید و کوشش خود را ادامه بدهد تا نتیجه حاصل بکند و هر گاه به این مشق نفس مطمئنه او بر نفس حیوانی کاملاً فرمانده و مسلط گشت ذهن و حواس او سکون و آرام پیدا کرده و بدن او رونق و صحت می یابد و او میتواند به آسانی وظایف روحانی و اخلاقی و اجتماعی را بجا آورد و اگر در این نشأه به درجه تکمیل نرسید در نشأه های دیگر نقصی را دور میسازد تا اینکه به حقیقت ابدی پیوست می شود (

مکالمه هفتم

در امتیاز میان دانش و نادانی

کرشنا فرمود که ای ارجن به من توجه نموده و اندیشه مرا در دلت جا داده کسی که مرا دوست اختیار میکند او مرا می شناسد گوش ده تا این دانش را کاملاً به تو بیاموزم و هر گاه آنرا دانستی از همه علوم بی نیاز خواهی شد از میان هزاران معدودی چند برای تکمیل اخلاق و منزّه شدن از نواقص بشریت کوشش میکنند و باز میان آن

معدودی چند بسیار کم پیدا می شوند که مرا چنانچه می بایست
 بشناسند بدان که در صورت مظهریت خاک و آب و باد و آتش و ایش
 یا خلا و عقل و خودی هشت صفات پست میباشند و از اینها عالتر
 آن حقیقت است که مایه زندگی است و این کائنات را احاطه کرده است
 و این نه صفات اصل و مایه زیست همه زندگان است و من سرچشمه
 و حقیقت آن می باشم که همه از من برون آمده و دوباره در من
 فانی می شوند هیچ وجودی از من عالتر نیست بلکه همه موجودات
 مانند مروارید در رشته به من منسلک شده اند من هستم گوارائی در آب
 و روشنائی در ماه و تاب در مهر من هستم کلامه قدرت در تمام کتب
 مقدس وید و آواز در ایش و مردانگی در مردم و خوشبوئی در خاک
 و درخشندگی در آتش و زندگی در همه موجودات و پاکی در نیکان
 و زاهدان و من هستم تخم و اصل همه جانداران و منم دانش در
 دانشمندان و روشنائی در چیزهای روشن و توانائی در تنومندان و بدون
 خواش یا گرویده گی منم خواهشهاییکه موافق وجدان و دیانت
 در نفس موجودات می باشند و منم علت طبایع سه گانه که « هست » یا
 اعتدال و پاکی و « رجس » یا حرکت و « تمس » یا تاریکی و خمود
 نامیده می شوند ولی من از اینها نیستم و آنها را از من می باشند تمام
 این کائنات از این طبایع سه گانه متأثر شده و به خواب غفلت رفته مرا
 بیش از آنچه ظاهر است درك نمیکنند و نمی یابند و این غلط بینی که

از صفات سه گانه اعتدال و حرکت و خمود پیدا شده حجابی میان
من و کائنات شده و هر کس بسوی من می آید مجبور می شود
که از این پل صفات سه گانه بگذرد آنهاییکه بدکاراند و غافل میباشند
و نفس آنها از درك حقیقت معطل گشته و بسبب شفات خوی دیوار را
دربز گرفته اند بسوی من نمی آیند و آنهاییکه نيك میباشند و مرا می
پرستند و به من اخلاص و ارادت دارند نیز به چهار بهره تقسیم میشوند
بهره اول برد باران اند که همه گونه دشواریها و سختیها را برای من
متحمل میشوند بهره دوم جویندگان دانش بهره سیوم آنهاییکه
صاحب غرض میباشند و چهارم آنهاییکه عارف میباشند و میان این
چهار عرفائیکه همیشه حالت اعتدال را دارند و همواره مرا که یگانه
هستم می پرستند من بر آنها بسیار عزیز و آیمانیز بر من بسیار عزیزانند
اگرچه هر چهار قسم مذکور همت عالی دارند ولی او که عارف شده
یقیناً از خودم است زیرا که او به حقیقت خویش معرفت پیدا نموده
و توجه خویش را بر من تمرکز داده و اعلی ترین طریق را می بیند
و پس از آنکه در آوهای بسیار تجربه ها مینماید و در دانش کامل
میشود مستقیماً بسوی من می آید و من که «واسدیو» نامیده میشوم
در نظر او بر همه کائنات محیط میباشم و به این مقام و دانائی رسیدن
بسیار دشوار است ولی آنانکه دانش آنها بسبب خواهشات انسانی
ازهم پاشیده بسوی ایزدان رهسپاراند به میل طبیعت به وسایل مختلف

که ظاهر اند توسل جسته و هرجوینده آنچه صمیمانه میجوید من
 او را در آن اراده مستقیم کرده ایمان میبخشم و او بسبب ایمانی که
 در آن عقیده پیدا کرده آن چیز را که مد نظر دارد می پرستد
 و من آرزوی او را به همان وسیله و همان ایزد که نصب العین او است
 میبخشم و لهذا در حقیقت دهنده آرزوی آن ایزد نیست بلکه من
 هستم و نتیجه این گونه کوشش محدود و برای آن کسانی است که دانش
 آنها ضعیف میباشد و از این رو او که ایزدان دیگر را می پرستد
 بسوی آنها رهسپار است و او که مرا میجوید به من می پیوندد
 و این اشخاص که در معرفت تکمیل نشده اند و از دانائی حقیقی بی بهره اند
 مرا که ظاهر نشدنی هستم ظاهر پنداشته از حقیقت عالتر من که
 تغییر نشدنی و نهایت عالی است نمی شناسند بر همه من منکشف نیستم
 بلکه در حجاب ربوبیت پیچیده و پوشیده میباشم و لهذا این دنیای
 غافل مرا که نه زاده و نه فانی میباشم نمیشناسد ولی من همه موجودات را
 چه آنهاییکه گذشته اند و چه آنهاییکه موجود می باشند و چه آنهاییکه
 وجود خواهند یافت میشناسم و همه موجودات از من متأثر شده در
 این عالم و نشاء منازل زندگی را میسپارند و ای مرا نمیدانند و این
 از حیث آرز غفلتی است که بسبب صفات اضداد چون محبت و نفرت در
 آنها پیدا شده ولی آنهاییکه دلشان پاک شده و کردارشان نیک
 گشته و توجه شان یکسو شده و قص و گناه در آنها به نهایت رسیده

از صفات اضداد منزّه و آزاد گشته و به من پناه آورده و بایمان راسخ مرا می پرستند و چنین اشخاص که به من پناهنده شده اند کوشش می کنند که از راد و مرک آزاد بشوند و اینها هستند که حقیقت جاوید مرا درک نموده و خویش را نیز کاملاً شناخته و معنی عمل را فهمیده و مرا اصل و ریشه همه بسایط و ایزدان و قربانی ها دانسته نفس شان به حالت اعتدال درآمده و هنگام رفتن از این دنیا مرا شناخته می روند چنین است فرمایشات کرشنا در مکالمه هفتم که میان دانش که حقیقت وجود را در نظر جوینده روشن میکند و دانشی که فقط به ظاهر اشیاء می پردازد امتیاز داده و لهذا این مکالمه نامیده میشود به تمیز دادن میان معرفت حقیقی و غیر حقیقی .

— مکالمه هشتم —

ارجن پرسید که ای کرشنا از برهمن یعنی جاوید واوهی اتمه Avhiatma یعنی دانش به ذات خویش و کرمه (korma) یعنی عمل واوهی بهیوت (Avhi bhuta) علم به بسایط واوهی یجنه (Avhi yagna) یا معرفت به قربانی و پرستش مقصود چیست و چگونه آنها ئیکه به فرمایش شما بر نفس خویش اختیار دارند و مسلط شده اند هنگام گذشتن از این دنیا شما را می شناسند کرشنا فرمود مقصود از لفظ برهمن آن حقیقت جاوید و عالیست که به ذات خود به خویش دانا است و چنین معرفت جوهر اوست و آنچه بسبب مظهریت و نزول تعینات صورت میگیرد آنرا « کرمه » یا عمل می نامند که علت زادن موجودات و کثرت می شود و از علم

بسیار بط عالم به مظاهر من است که تجلی می کنند و ناپدید میشوند
و معرفت به ایزدان مربوط است به قوهئی که دهنده زندگی است و به
صفت او هی یجنه من در قالب اجسام ظاهر میشود و هر کس که
تنها مرا در نظر داشته از این جسم جدا بشود بدون شك و شبهه
بسوی من می آید ولی هر کس که در هنگام مرگ چیز دیگر را در
نظر داشته او بسوی او می رود زیرا که هر جنسی به جنس خود
می پیوندد و لذا همواره مرا در نظر داشته جهاد نما و اگر نفس و
عقالت را بر من تکیه داده چون قلم در پنجه تقلیب رب تسلیم بشوی
بدون شك بسوی من خواهی آمد و بایک وجدانی که در پی چیزهای
دیگر نمیرود و ریاضت که توازن و سکون دارد و همواره مرا
تصور میکند آن کس بسوی روح اعظم میرود و آنکس که همواره
آن حقیقت قدیم و عایم و محیط بر کائنات و در بك پیکری که فوق
تصور است نگهدارنده همه از خورشید روشن تر و ماورای تاریکی است
هنگام رفتن از گیتی بایک عزم راسخ و یک عشق سرشار و ارادت
استوار به قوه مجاهده دم زندگی بخش خویش را میان دوا بروی خویش
قایم نموده بدن مستعار را بدرود میکند او بسوی روح اعظم میرود
و آن طریقی که دانایان کتب مقدس وید گفته اند که زوال پذیر
نیست و آن را شبکه آزادگان از شهوت و خواهندگان تجرد بیموده اند
اینک مختصر به تو آشکار میکنم که همه درهای خواهاشات نفسانی را
استوار بنه و توجه را بسوی قلب تمرکز داده و دم زندگی بخش را

دردماغ خویش جا داده هر کس که مجاهده و درمن تفکر کنند او
 یوگی است و هر کس اسم اعظم که « اوم » (Oum) میباشد تکرار
 بکند و در تصور من مستغرق گردد هر گاه از این جهان بگذرد او
 اعلایین راه را پیموده است و هر کس که از ما سوا دست کشیده
 و به من رو آورده من به او به آسانی نزدیک می شوم و آنکس که به
 من پیوست دیگر به عالم مادی که مکان درداست و چند روزه است
 بر نمی گردد بلکه به اعلای مدارج رحمت و برکت واصل می شود و
 این عوالم زیست و مرگ که از عالم برهما آغاز شده اند می آیند و
 میروند ولی آنهائی که به من پیوسته اند از زنجیر زاد و مرگ رسته اند
 و مردمی که میگویند روز برهما هزار قرن طولانی است و هم چنین
 شب آن در هزار قرن تمام می شود آنها روز و شب را می دانند و
 بدایت و نهایتی دارند یعنی از آنچه ناپدید است همه اشیاء پدیدار مانند
 رودی هر گاه جاری شدند میگوئیم که روز زندگی مادی آغاز گشت
 و هر گاه آنها دوباره در کتم عدم ناپدید شدند شب میگردد و این
 انبوه موجودات مکرر در روز زندگی پدید شده در شب مرگ ناپدید
 می شوند ولی اعلای از آن قوهئی که ناپدید است یعنی شب برهما است
 و علت ظهور تمام اشیاء ظاهر است يك حقیقتی پوشیده تر می باشد که
 ابدی و جاوید است هر گاه همه فانی بشوند آن یگانه باقی است زیرا
 که اولاً زوال است و رفتن بسوی او اعلایین طریقی است و هر کس
 که به او میرسد بر نمی گردد و هر کس را که خبری از او شد خبرش

باز نمی آید این است برترین مکان که از من است و به این اعلا ترین روح
 تنها از ارادت صمیمانه و خالص می توان رسید این است آن قوه ای
 که از او کائنات پدیدار است و آن بر همه اشیاء محیط است ! کنون
 وقتی که یوگی یا جوینده حق بسوی زندگی جاوید پوینده است
 و بر نمی گردد و وقتی که بر می گردد بر تو آشکار می سازم و این مانند
 روشنی آتش یا روزهای روشن یا نخستین چهارده شب روشن مهتاب
 یا شب ماهی که خورشید رو به شمال آسمان پیم است یوگی به حقیقت
 ابدی پیوست می شوند و مانند تیرگی دود یا تاریکی شب یا چهارده
 شب های آخر ماه که تاریک می شوند یا شب ماهی که خورشید رو
 به جنوب می رود یوگی (که هنوز وابستگی به دنیا دارد) به دنیا
 بر می گردد و روشنائی و تاریکی به گفته دانشمندان دو راه می باشند
 که یکی از آنها روشن است و انکس که در آن راه قدم زد به حقیقت
 می پیوندد و بر نمی گردد و دیگر تاریک که پوینده آن باز بر می گردد
 و ای ارجن تو این در را دراز نیک سنجیده و دانسته همواره و آنکه بسوی
 حقیقت می باشد اختیار کرده و دران استقامت نما یقیناً پاداش کردار
 ستوده چنانکه دروید بیان شده به قربانی و ریاضت و پاکی و
 بخشش و زکوة می باشد ولی تو از اینها نیز یک اصول بر ترا
 که من گفته ام نیک فهمیده به مکان عالی و ابدی برس و به این ترتیب
 مکالمه هشتم به انجام رسید و ما حاصل آن تعریف ریاضتی است که کننده

ان بسوی حقیقتی که فانی نشدنی و اعلا و ابدی است میرسد .
- مکالمه نهم -

کرشنا فرمود که این راز بسیار پوشیده که دران معرفت و حقیقت توام است بر تو آشکار می سازم که از دانستن ان از نقص و گناه منزله گردی این معرفت را شاه دانائی و شاه اسرار و اعلا ترین پاك كنده می گویند و این دانش لذتی که لازوال است (به استقامت و کوشش) به آسانی می توان تحصیل کرد و هر کس که ایمان به این دانش ندارد به من نه می پیوندد به این دنیا که دنیای مرگ است بر می گردد بدانکه تمام عالم از من که ظاهر نیستم پراست و من بر همه محیط می باشم و ریشه تمام کائنات در من است ولی من به ریشه و استیگی ندارم و از آن مستغنی می باشم و موجودات نیز در من ریشه ندارند ولی قدرت ربوبیت مرا تماشا کن که با وجودیکه موجودات در من پیوستگی ندارند من علت حقیقی آنها هستم مانند باد های قوی که هر جانب می وزند و ریشه آنها در اثر یافضای لایتناهی است هم چنان تمام موجودات اصل شان در من است و بر من تکیه داده اند و از من باید دارند ای ارجن من دو جنبه دارم یکی اعلا و دیگر ادنی و تمام موجودات در درجه ادنی یا تعینات من که عالم شهود است در اختتام هر دوره از زندگی دنیا داخل شده و در آغاز دور دیگر خروج میکنند و من به صفتیکه از خودم می باشد نهان بوده ولی علی الاتصال انبوه موجودات که در دست قدرت من بی چاره می باشند به قوه طبیعت مادی ظاهر می سازم ولی این عمل خلق و امر مرا هیچ گونه پابند نمی سازد زیرا که من

بر عرش کبریائی و عظمت مستوی مانده بعمل مقید نمیشوم و همیشه
 بی علاقه میمانم و در نظارت من فطرت از موجودات آنچه متحرك و
 غیر متحرك است بیدار می کند و به آن سبب این چرخ کائنات
 به گردش می آید اشخاصیکه نادان هستند مرا در عالم شیود نمیشناسند
 و از حقیقت اعلی تر من که قدرت مطلق و ربوبیت موجودات است
 غافل میمانند و در نتیجه از امید و از عمل و از دانش بی بهره مانده و
 بی حس زندگی کرده و خصلت های مکاری و حیوانی و شیطانی را
 اختیار مینمایند ولی اشخاصیکه اندروشان پاک است به صفات الوهیت
 و ربوبیت من رو آورده با حضور قلب و صفای باطن مرا سرچشمه همه
 موجودات دانسته و می پرستند و همیشه مرا بزرگ دانسته با کمال
 جهد و عهد راسخ مرا سجده نموده و با ارادت تمام به سکون قاب مرا
 می پرستند و دیگران نیز که فلاسفه و حکماء نامیده می شوند قربانی
 معرفت را در راه عشق من تار کرده و وحدت مرا در کثرت به نظر
 آورده مرا می پرستند در حقیقت نیازشان منم و قربانی شان منم و نیازیکه
 به نیاکان می دهند منم و هیزمی که در آتش عبادت کاذب روشن میکنند
 منم و هم چنین سرودیکه در حین پرستش می خوانند و روغنی که بر
 هیزم پرستش می ریزند و پدر حقیقی کائنات و نیز مادر و رزق دهنده و
 نگهدارنده دنیای بزرگ و آن وجود مقدس که باید شناخته بشود و
 کلمه قدرت و سه وید مقدس که رک و سامه و یجور نامیده می شوند
 و راه حق و شوهر و اقا و گواه و مایه و بنادگاه و عاشق و اصل و تحلیل

کننده و اساس و خزینه گاه و تخمی که فانی نمی شود و دهنده گرما و فرستنده و بازدارنده باران و بی مرگی و مرگ و وجود و عدم و داننده صفات سه گانه آنهاییکه سوما می نوشتند و از گناهان پاک شده اند و مرا به صداقت و نیاز پرستش می کنند و از من راه بهشت را می جویند و به عالم پاک ایزد ایزدان صعود می کنند و در بهشت برین از نعمت های بهشتی بهره مند می شوند چنین اشیخاں پاک هر گاه پاداش اعمال نیک خود را یافتند دوباره از عالم بالا به پستی رو آورده زندگی می کنند و به این ترتیب مردمی که به احکام شریعت و به موجب کتاب مقدس پرستش می کنند و بوسیله زهد و عبادت لذایذ روحانی را طالب اند پاداش خود را در بهشت هر گاه یافتند چنانچه از دنیا رفته بودند برمی گردند ولی آنهاییکه تنها مرا می پرستند و هیچ وجود و نعمتی را جز من در نظر ندارند و همیشه به اطمینان قلب به من متوجه می باشند من به آنها اطمینان قلب بخشیده از همه عیوب محفوظ می دارم بلکه آنهاییکه ایزدان دیگر را می پرستند و به آنها ایمان صادق دارند در حقیقت مرا می پرستند اگر چه طریق پرستش آنها عکس قوا این قدیم باشد ولی در هر صورت پذیرنده همه نیازها منم و مالک جماعه موجودات منم ولی آنها حقیقت مرا درک نمی کنند و بر غلط رو به غیر من می آورند و از این رو آن کس که ایزدان را می پرستد به میزان دانش و پاکی بسوی ایزدان می رود و او که نیاکان را می جوید

به جانب نیاکان رهسپار است و او که به عناصر دل بستگی دارد به عناصر
 می پیوندد و آنکس که درجه معرفت و کمال او چنان ترقی کرده
 که مستقیماً مرا می خواهد به من می رسد هر کس که از روی ارادت
 و عشق صمیمانه يك برك سبز به من تقدیم می کند یا گلی بسوی من
 می آورد یا میوه ئی یا جرعه آبی من از چنین عاشق آنچه آورده
 می پذیرم زیرا که ظاهراً آنها بی بها ولی از دلی رسیده اند که بر
 از مهر و ارادت است لهذا هر چه تو بکنی و هر چه بخوری و هر نیازی
 که سوی من باوری و هر چه در راه من به بخشی و هر نوع پرستش
 که برای من بکنی آن نیازی است که به من می دهی و از این جهت
 آنها از من و تو از قید آن اعمال ازاد و ازبدی و خوبی آنها بسبب
 اینکه بمن تسلیم نموده ئی مشغول نمی شوی و اینگونه طریق عمل را
 زهد از خواهشات می نامند که کتنده آن اطمینان باطن یافته و از
 هر گونه مسؤولیت آزاد شده به من می پیوندد نظر من به همه
 موجودات یکسان است محبت کسی یا نفرت از کسی ندارم به راستی می
 گویم کسیکه مرا می پرستد او در من است و من در او هستم بلکه
 هر گاه بدترین گناه گار مرا به عشق و ارادت می پرستد و در دل او
 محبت از من و کسی دیگر تقسیم نشده او نیز از نیکان است زیرا که
 او عزم درست نموده است و زود باشد که از گناه آزاد شده و وظیفه
 خویش را دانسته سکون و اطمینان جاوید را بیابد ای ارجن بدان که

عاشق من هیچ گاه فانی نمی شود و آنها یکی که بمن پناه می آورند اگر چه در پطن گناه پرورش یافته اند و بست ترین و فاسق ترین اشخاص محسوب می شوند در انجام راه حقیقت را می یابند در این صورت می توانی قیاس کنی که درجه و رتبه دانشمندان و اولیاء که به من عشق می ورزند چه باید باشد لهذا تو نیز از این دنیا که خوشی او در حقیقت خوشی نیست و همه چیز آن تغییر شدنی است بهره مند گشته مرا پرستش کن و تصور خود را بر من تمرکز داده و به من ارادت ورزیده و به من قربانی تقدیم کرده و رو بسوی من بسجده افتاده و در باطن خود اطمینان پیدا کرده و مرا اصل و مقصود خویش قرار ده تا بسوی من بیائی به این ترتیب مکالمه نهم در توضیح دانش شاهانه و راز شاهانه انجام می یابد و مقصود از آن این است که هر کس هر نوع عبادتی که می کند و کیشی که اختیار می نماید به میزان معرفت به مدارج روحانی ترقی می کند و به اندازه دانش نتیجه می یابد خداوند متعال در همه جا حاضر و بر همه کس ناظر است و انسان طریقی که اختیار بکند در حقیقت او را می خواهد و چونکه او را می خواهد به اندازه معرفت او را می یابد ولی آنکس که معرفت حقیقی بوم رسانیده و حقیقت را چنانکه باید شناخته در جبر و جانی او ادوات و چون به او پیوست از زنجیر اعمال و زندگی مادی آزاد می شود

-- مکالمه دهم --

کرشنا فرمود که ای ارجن مکررمی گویم سخنان گران بوی

مرا گوش ده که من خوبی ترا خواسته بر تو آشکار خواهم نمود
 زیرا اگر تو محبوب من نباشی هیچ کس حتی گروہ ایزدان و
 دانشمندان به ظہور پی نمیرند زیرا کہ من علت و آغاز همه ایزدان
 و دانشمندان هستم و او کہ مرا نزادہ و بی آغاز مالک بزرگ همه
 موجودات میداند او میان میرندگان به خواب غفلت نیست و از کتاہ
 آزاد شدہ و نجات می یابد قوہ تمیز و دانش و بیداری از غفلت و
 عفو و راستی و برد باری و سکون شادی و درد زندگی و مرک ترس
 و بیباکی و بی آزاری و توازن و قناعت و زهد و بخشش و شہرت و
 گمنامی صفات مختلف هستند کہ مخلوق دارند هفت دانشمندان
 و چہار قدما و منو Monv از من ظاهر شدہ اند و از آنها این دنیا
 پدید آمدہ و آنکس کہ خداوندی و عمل ایزدی مرا میداند از او
 تزلزل و تذبذب دور میشود مخترع و آورندہ همه منم و همه چیز
 ها از من بہ گردش می آیند و این راز را ہر کس کہ نیک دانست
 چنین دانشمند در من مستغرق شدہ مرا صمیمانہ دوست میدارد و
 می پرستد و در دل خود جا میدہد و در خلوت و جلوت مرا می
 جوید و از تصور من یک سرور باطنی و یک اطمینان قلب می یابد و
 من اندرون چنین قلوب و وجدان را ہموارہ روشن میسازم و اسرار
 را بر آنها الہام میکنم و آنها نیز یگدیگر را از آنچه الہام میشود
 بہرہ مند میسازند و از نوریکہ قلوبشان منور شدہ دنیای تاریک و
 غافل را منور میسازند و چنین نیکانرا کہ وجدانشان ہموارہ پاک

است من قوه تمیز میان حق و باطل می بخشم که بواسطه آن انها می
توانند بسوی من بیایند و از روی مهر و شفقت در باطن آنها جا
گرفته تاریکی جهل شان را به نور معرفت دور میسازم ارجن گفت
که ای ذات اعلی و جاوید و اعلای ترین مکان (پناه) و اعلای ترین پاکی
جاوید وای پورش (روح اعظم) و نخستین ایزد لم یلد وای خداوند
صحب است که احدی حقیقت تو را نشناخته و تمام دانشمندان چون
نارده Marde و آسیت Asite و دیولا Givla و ویاسه Wiashe و اکنون
خودت نیز فرمودی و من به آن ایمان آوردم که اسرار مظهریت
نور ایزدان و داوانان WbaVnan نیز نفهمیده اند بلکه اگر کسی تو را شناخته
آنکس خودت میبایستی ای سرچشمه زندگی وای خداوند برتر از
این جهان و همه جهان های دیگر ایزد ایزدان آقا و فرمان ده آنچه
هست و بود و خواهد بود بدون آغاز و انجام بدون حد و جهت بلکه
ای خداوند از اینگونه تعریف و ثنای من نیز برتر هستی « ندانم
چهئی هر چه هستی توئی » و من که يك شاگرد حقیر تو هستم التماس
میکنم که مرا آگاه فرمائی که چگونه با وجودیکه بر تمام کائنات
محیط شده هم باز یگانه و مجرد میبایستی و چگونه من ترا همواره
پرستش نموده بشناسم و چگونه تصور ترا نمایم و چگونه در بزرگواری
و صنایع تو تفکر و تأمل کنم و چگونه هیکل صحیح ترا بدانم از اینها
مرا آگاه فرما که تشنه فرمایشات زیست دهنده تو هستم که شنافرمود
که بر تو برکت و سعادت برسد من اینک ترا مجعلا از خصوصیات

۱ هیت خردم آگاه میسازم و اسرار مظهریت خودم را نشان میدهم
 بی‌ایند بدانی که ذات من دراصل نامحدود و بی‌تعیین و فوق‌تعریف
 است کوش ده ای شهزاده که من در عالم تعینات روحی هستم که
 در قلوب تمام موجودات مستقر است و من آغاز و میان و انجام همه موجودات
 میباشم و میان ایزدان مراده‌شنو گویند و از روشنائی‌ها درخشنده‌ترین
 آفتاب و از بادها مروت Mervt و میان ستارگان ماه و از کتب مقدس وید
 من ساما وید Camavid و میان نیکان من واسه و Wachva و از حواس من قلب
 با وجدان و میان جانداران من ذکاوت و میان آنچه متعلق به بخت است
 من خوشبختی و میان آنچه اصل است من اصل اصلها و میان استادان
 آموزنده حقیقی و دانش ایزدی و میان سیهبدان من سردار افواج
 آسمانی و میان دریاها من دریای بی‌کرانه و میان دانشمندان من دانش
 و میان کلمه‌های مقدس من مقدس‌ترین کلمه اوم Avem و میان کوه
 ها من برترین کوه‌ها نیک‌تر از جمله نیکان منزله از عیوب و میان اسبها
 خوت‌ترین اسب و از افزار جنگ من صاعقه آسمانی و از مهر و رزندگان
 من عشق و از ماران من ماری هستم که قدیم و بی‌آغاز و بی‌انجام است
 که هر دو کرانه آن به یکدیگر پیوسته و میان جان داران آبی من
 ایزد آب و من داور روز رستخیز و روح حقیقی و قدیم و میان درندگان
 من شیر و از پرندگان سیمرغ که بالهای او خاور و باختر را فرا گرفته
 و من هوای لطیف و خالص و از ماهی‌ها نهنگی هستم که قدما از
 بزرگی و عظمت او تعریف کرده‌اند و از رودها رود مقدس گنگ

راز کون و فساد آغاز و میان و انجام آن و من دانش مطلق و نگهبان رنده
 جاوید که نگاهش بهمه سو میرسد و نمیگذارد چیزی فانی گردد
 و نیز مرک منم که از آن هیچکس را رهائی نیست و نیز قوه که علت
 زاد است و مرک را باز میدارد و شهرت و فصاحت و قوه نطق و حافظه
 و فهم و ادراک و استقامت و برد باری منم و میان سر و دهان خوشترین
 سرود و میان اشعار پسندیده ترین نظم گابتری kadtri و میان مادها
 بهترین مرگه شریسه Chriche و از فصل های سال فصل گل «بهار»
 و من هستم پیروزی و عزم و حقیقت جمله حقیقت ها و از میان شعرا
 من بزرگترین شاعر هستم که اوشان Aechan نامیده میشود و برای
 شاهان من و دیهیم و از خواهندگان پیروزی من تدبیر و از اسرار من
 سکوت و از دانش من اصل و حقیقت آن مختصر اینکه ای شهزاده
 بایندو من آنم که اصل و جوهر همه موجودات است و بهر شکلی
 که ظهور بکند و بهر صفتی که متصف بشود بدون امتیاز پدید
 شدن یا ناپدید ماندن همه اشیاء از من مملو و بدون من بی وجودند
 اگر دنیای تعینات و کثرت مرا بشمارم شمرده نمیشود بلکه قدرت
 و احاطه من در انواع و اقسام مختلف میباشد و نامحدود است هر
 چیزیکه تصور کنی و بدانی نتیجه کبریائی و قدرت من میباشد و آنچه
 اینک شمرده ام مجملی از مختصری از بسیار است و در حقیقت اینست
 که آنچه موجود است ذرهئی از ظهور و قدرت و بزرگواری من
 است و دانستن آن چنانچه شاید با وجود این همه معرفت و علم از

قوه تو خارج است ولیذا بدان ای ارجن که این دنیا های مادی را از يك جزو نامحدود خودم آفریده ام و با وجود آن به آنها هیچ گونه وابستگی و قید ندارم و از آنها جدایم ولی بر آنها محیط می باشم باین ترتیب مکالمه دهم که موسوم میشود به فلسفه سلطانی یا همه گری ایزدی بر کائنات بانجام رسید .
— مکالمه یازدهم —

ارجن گفت که فرمایشات عالی و سر بزرگ روح را دانستم و آنچه از زیست و مرگ همه موجودات بر من منکشف فرمودی فهمیدم و نیز عظمت و بزرگواری و احاطه ذات تو به یقین درك کردم البته چنانکه شرح فرمودی مالک موجودات تو میباشی ولی ابدوار يك التفات و مرحمت دیگر میباشم که آنچه از همه گری و محیط بودن خود شرح دادی و هم چنان آنچه از مظهریت و هیکل خود که کائنات را فرا گرفته فرمودی ایمان آورده ولی میخواهم که هیکل همه گیر را بچشم خود معاينه بکنم پس ای روح جاوید خویش را به من بنما کرشنا فرمود که خواهش تو را پذیرفتم ای شیخزاده باند و نگاه کن و بر من نگر که به میلیون ها اشکال در عالم کثرت پدید می شوم و هر شکلی یکرنگ مخصوص دارد و در من بهین موجودات بی شمار آسمانی و فرشتگان کوچک و بزرگ و از باب سیارگان و شاهان جهان و دیگر بسیاری از مردم بزرگ و مقتدر را که فکر و تصور آنها را هیچ گانه کردائی بلکه در عالم خواب نیز ندیده آئی و نگاه کن که در وحدت من

چگونه کثرت تمام کائنات خواه جاندار یا بی جان و تمام اشیاء پدید میشوند و آنها را اراده من ظاهر میکند و به مشیت من موجود میشوند بلکه تمام امیدها و خواهش ها و تخیلات خویش را در من تماشا کن هر چه خواستی یقیناً در من خواهی یافت ولی دیدار این هیکل ربانی به چشم مادی میسر نمیشود زیرا که چشم مادی محدود و ناقص است و لهذا قوه بینائی آن نیز محدود است پس من ترا چشم باقی و روحانی میبخشم که از آن بتوانی کبریائی و بزرگواری مرا به نظر آری. چنین فرموده که شناخداوند خداوندان پرده غفلت را از چشم ارجن برداشت و او را بصیرت روحانی عطا فرمود تا او را به دیده معرفت نگریست و مظهریت ایزدی را در جامه هیولا بنظر آورد و کثرت را در وحدت مشاهده کرد پس ملیون ها چشم به نظرش رسیدند که بسوی او مینگریستند و هم چنین ملیون ها دهن و هیکل های عجیب و غریب و هر گونه افزار جنگ و اقسام لباس و انواع جواهر و زیورها و صور مختلف که هر طرف نگرنده بودند و در درخشندگی و عظمت ملیون ها آفتاب، قابل روشنائی او زرد و بی نور و حقیر میگشتند چنین بود دیدار آن هیکل عظیم الشان و توانا پس ارجن دیدارگر چه کائنات در بهره های مختلف تقسیم شده و در اشکال جداگانه ممتاز گشته ولی در هیکل ربانی یگانه و یک جسم میگردد و چنان شهزاده باند و از آن دیدار مبهوت و مرعوب گشت و به حیرت افتاد که از

هیئت آن موهای بدن او چون نوك خار یا گاه ایستادند پس هر دو
 دست خویش را برسم هندوستان از روی فروتنی و بندگی جفت نموده
 و به حالت انکسار و تسلیم ایستاده سر نیاز را به تعظیم خم نمود و عرض
 کرد که ای خداوند توانا در این هیکل تو ایزدان و فرشتگان
 كوچك و بزرگ و موجودات آسمانی را می بینم و اینك برهما علت
 ظاهری آفرینش دنیا در تو بر تخت نیلوفر خویش جلوس کرده و اطراف
 او نیکان و دانشمندان حلقه زده اند و در همه جهات و به انواع و اقسام
 بی شمار موجودات به اختلاف صورت و کیفیت و کمیت در تو پدیدار
 هستند میلیون ها بازو و میلیون ها چشم به نظر می رسند و با وجود این همه
 کثرت آغاز و میانه و انجام تو پدید نیست و من می بینم که باتاج
 کبریائی و عظمت مسلح و به اسلحه آسمانی با قدرت عظیم نظر بی آبی
 و از تو اشعه نور بهر طرف پراکنده و روان شده موجودات را به
 نور زندگی منور ساخته اند و مشکل است که کسی این نور
 یزدانی را به بیند زیرا که این نور از نور میلیون در میلیون نور
 آفتابها که میلیون در میلیون مرتبه آنها را باید ضرب زد بزرگتر
 و درخشنده تر میباشد درخشندگی آن چنان است که چشم های روحانی و ربانی
 را که به من عطا فرموده ای خیره میسازد به راستی که قرب اعلی
 و قادر و بر همه محیط هستی که هیچ گاه قدرت و عظمت تو را چنانکه
 شاید نتوان تصور کرد و نتوان دانست حقا که نگهبانان و رازق
 کائنات تو هستی و یقیناً سرچشمه دانش قدیم تر از آنچه قدیم است

یگانه و بی آغاز میبایستی بلی تو خداوند مطلق روح الارواح هستی که نه آغاز تو را میتوان دانست و نه میانه و انجام را میتوان تصور کرد بادست هائی که نتوان شمرد و قدرتی که کرانه بر آن نمی باشد و با چشم هائیکه مانند آفتاب بایک روشنائی که از تو روان شده همه کائنات را از نور پر کرده اند آسمان و زمین و تمام ملا و خلا که میان آسمان و زمین است تنها از تو پر و گوشهائی در کائنات نمی باشد که تو در آن نباشی جهان های سه گانه شان عظیم تو را دیده و مبهوت و حیران میباشند و بسوی تو پناهنده شده میدوند و می بینم که کروه آسمانی دست هارا برای تعظیم و تکریم جفت نموده و در حالت فروتنی و بندگی ایستاده اند و همه بسوی تو مانند رودهائی که به جانب دریا جاری میشوند روان شده اند و همه از روی حیرت بر تو مینگرند و می بینم که جهان های بسیار مظهر عظیم الشأن تو را به همان حالت ابیت می بینند در صورتیکه توبه همه آسمانها محیط شده با کمال درخشندگی به انواع رنگ ها و اشکال و سایه ها می تابی و از کمال بریشانی دست و پای من میلرزند و اطمینان و سکون از من رفته و حس میکنم که پیکر عظیم تو یک گونه هیبت زائل نشدنی در من آورده که نمیدانم چگونه و کجا من بتوانم از احاطه قدرت همه گر توفرار نکنم پس ای خداوند جهانها و ای جبار کائنات بر من بخشش کن اکنون ایمان آوردم و یقین دانستم که فرزندان و هری تراشتر Terachtr که شهزادگان کورو نامیده میشوند با همه تابعین و شاهان و فرمانروایان بی شمار و سرورانی

چون بهشما Belima و دروته Drothe و دیگر جهان بهلوانان و رزم جویان در حقیقت همه لقمه در دهان توشده اند و همه را می بینم که بی اختیار بدهان تو که دهان مرك است فرو میروند بلی بسیاری میان داندانها گیر کرده و بسیاری جویده شد و بسیاری بخلق فرو رفته اند میتوان گفت که چون سیلاب یا قیضان رود با کمال سرعت و آشفته گی و شتابی به سوی اجل که دهان تو میآشد میروند مانند اینکه مرك خویش را به دست خویش فراهم میسازند بلی مانند پروانه ها که سراسیمه به جانب روشنائی رفته طعمه آتش میشوند این سپاه و این سپهبد ها همه در دهان آتشین تو حلقه زده و پروانه وار میسوزند و خاکستر میگردند و من می بینم تو را با زبان های آتشین که هر سو زبانه کشیده و همه را به سوی خود فرو می برد این زبانه های آتشین نه از یک سو بلکه هر سوئی نه در شمار شمردا میشوند و نه در یک صورت بلکه صور مختلف می باشند. به راستی ایمان آوردم در حقیقت تو هستی که جهان را بدید مینمائی و تو هستی که میسوزانی و از این رو اینک به سجود می روم و هر دو دست را جفت نموده بندگی می کنم و در این حالت انکسار و پرستش معروض می دارم که بفرمائی! این چه شگفتی و این چه کثرت است که در تو مشاهده می کنم و در حقیقت تو کجا هستی و چه می باشی. کرشنا فرمود که تو اینک مرا به صورت کائنات و زمانه مشاهده می کنی که تکمیل گشته و به ان هیكلی که فانی کننده موجودات است و باید بدانی که جز تو هیچ کدام از این

رزم جویان که در این جا حاضر شده اند از مرگ رهایی نخواهند یافت
 لهذا فرمان می دهم که کمر همت را استوار بندی اکنون برخیز
 و وظیفه خویش را بجا آر و بادشمنان جنگ کن و برای خویش پیروزی
 و نیکنامی را تحصیل نما و دشمنان را هلاک ساز و از پیروزی بهره مند
 شو زیرا که باید بدانی کشنده حقیقی آنها منم ولی تو آلت اراده
 من می باشی و آنچه تو خواهی کرد در حقیقت من کرده ام پس سروران
 دشمن چون بنشما و درونه و کونه (qneh) و جیدرتپه (Gidrtha)
 و دیگران را ظاهراً توقلت کن ولی در حقیقت آنها کشته شده من میباشد
 پس ای ارجن بدون تذبذب و تزلزل برخیز و جنگ کن .

ارجن فرمان کرشنا را شنیده او را سجده نمود و با کمال انکسار
 مکرر عرض کرد که ای کرشنا این جهان از کبریائی و قدرت تو
 مملو است ارواح رکتیس (Rkctis) از ترس تو بهر جانب فرار میکنند
 و گروه سدهس " Cds " به پرستش تو بسجده افتاده اند و چگونه می
 شود که ترا سجده نکنند در صورتیکه تو علت اول بزرگتر از برهما
 که آفریننده این جهان است و رب الارباب جهانیان می باشی ۚ
 کائنات را در بر گرفته ای و وجود و عدم هر دو هستی نامحدود جاوید و مطلق
 روح جمیع ارواح و جوهر همه دانش ها بلکه اصل دانش و ملجاء
 و ماوای همه کائنات . بهر اسمی که خوانده بشود خواه آن را یزداد بگویند
 یا یزد جم که گیرنده ارواح است و یزد آتش و ورونه یا یزد آبها
 یا شکاما یا برجپتی " Prgepti " ای کرشنا نماز می برم هزاران مرتبه

که هزاران مرتبه بر آن اضافه گردد و نماز می برم میلیون میلیون مرتبه و باز مکرر میکنم و بهر سو که رخ نمائی من به آن سو نماز میبرم ای بر همه قادر و در همه جا حاضر و از همه چیز دانا ای همه در همه افسوس که در حال غفلت و جهل تو را یک دوستی پنداشتم و عظمت ترا ندانسته کرشنا خطاب میکردم و این رفتار نتیجه عشق و محبت من بود که از حقیقت تو آگاهی نداشتم و تو نیز بامن بهسادگی و دوستی رفتار میفرمودی و در بازی و امور زندگی بامن شرکت میکردی برای اینگونه جسارتها اینک بخشش می خواهم ای خداوند ای پدر جانداران و بی جان را عنما و استاد حقیقی همه جویندگان دانش تنها تو سزاوار ستایش و نیایش می باشی تو را مانندی نه در این جهان و نه در جهانهای دیگر ای خداوند مانند پدری که فرزندان را می پرورد یا معشوقی که به عاشق خویش نظر شفقت دارد یا دوستی که به دوست خود مهر می ورزد محبت و مرحمت فرما خوشا بخت وزهی سعادت من که به این حقیقت عظمی آگاه شدم و هرگاه که آن هیولاء عظیم الشان تو را به دیده بصیرت می بینم قائم می تپد و به سرعت می آید و میرود و با وجود اینگونه هیبتی که مرا فرا گرفته شکفت این است که سخن میگویم و ترا ستایش میکنم و از تو یک بخشش دیگر را ملتمس هستم و آرزو دارم ای کرشنا که از این پیکر هیبت ناکدرآمده به صورتیکه آشنا هستم جلوه فرمائی کرشنا فرمود ای ارجن بسبب مهر و شفقتی که به تو دارم اینک صورت گیرائی و همه گیری خویش را

که از تحصیل وید یا به عبادت و ریاضت و قربانی و معرفت و سیخاوت و
ایثار نفس و کردار ستوده و زهد و مختصر اینکه از هیچ گونه وسایل
مگر عشق و ارادت صمیمانه برای کسی میسر نمی شود تا اراده خودم
قرار گیرد به تو نشان دادم چنین فرموده کرشنا به حالت طبیعی بشر
به صورت انسان جلوه فرماید و فرمود مشاهده ای که کسی نمی توانست
کرد تو نمودی اینک بتو میگویم که هر کس عمل محض رضایت
و خوشنودی من نموده و به من ارادت و صداقت می ورزد و از هر گونه
وابستگی مجرد می شود و از فقر و دلبستگی آزاد است او بسوی من
خواهد آمد به این ترتیب مکالمه یازدهم که مبنی بر ظهور کثرت
در وحدت است به انجام رسید .

— مکالمه دوازدهم —

ارجن به کرشنا عرض کرد که ای خداوند کدام يك از این
پرستندگان مخلص که ذکر فرمودی بهترین راه را می بیند آیا
آنهايک که ظهور تو را در همه اشیاء معتقد شده و همه اشیاء را ظهور
يك حقیقت می پندارند یا آنهايک که وجود مطلق را منزله از صفات و
ناپدید و نامحدود دانسته تنها او را می پرستند کرشنا فرمود کسانی که
بدون تزلزل با کمال استقامت و ارادت مرا همه جا حاضر و ناظر
دانسته و به شهود عقیده مند شده به من متوجه می شوند و عشق میورزند
آنها به من بسیار عزیزاند ولی آنهايک که مرا وجود مطلق و نامحدود
و بسط و محیط و ناپدید و فوق تصور و علم بشر و جاوید و ظاهر نشدنی و آن که

همه جاهت و هیچ جانست دانسته و نفس حیوانی را به فرمان نفس ناطقه در آورده
و حس های خویش را مطیع ساخته و همه موجودات را به یک نظر شفقت دیده
و بهبودی همه را می خواهند آنها نیز بسوی من می آیند ولی طریق
آن کسانی که حق را ناپدید و مطلق می دانند دشوارتر است از آنهایی که
ظهور او را در جمیع اشیاء دانسته و به شیء حق عقیده دارند زیرا
که تصور بسیط و محیط و نامحدود و نامعلوم برای انسان ضعیف
و محدود که علم او به دیدن اشیاء است و آنچه را که نمی تواند بیند
و تصور نکند سخت دشوار است که وجود آنرا باور نماید و به آن
ایمان بیاورد و انسانی که متصف به صفاتی چند می شود سخت مشکل است
که وجود بی صفت را بشناسد ولی آنهاست که توجه خویش را بسوی من
منعطف نموده و تنها مرا در نظر دارند و مرا در هر فعل و فعل حقیقی می
دانند و افعال و ذات و صفات خویش را در افعال و ذات و صفات من
مستملک می سازند و مرا به قلب سلیم و یگانه نه به سبب ترس یا امید
دوست می دارند آنها را نیز من از عالم تعینات و تغیرات و مرکبهای
می دهم لهذا ای ارجن توحیت را به من استوار کن پس به مشق و
ریاضت کوشش نما که به من برسی و چون حقیقت مرا درک
کردی بمن خواهی رسید و اگر نمیتوانی که کاملاً توجه خویش را
بمن تمرکز دهی و خویش را در من فانی سازی پس آسانتر از آن
تربیت نفس و رضایت است و اگر نمیتوانی به قواعد ریاضت و تربیت
نفس پیروی کن پس به احکام شریعت پابند شو و اگر از آن نیز

بیرون از قوه تو می باشد پس زهد و دوری از اشیاء دنیا و هوا و هوس
 نفسانی اختیار نما و بر من توکل کرده از پاداش عمل در گذرولی
 در مدارج روحانی بهترین طریق علم و معرفت و پس از آن تربیت
 و تذکیه نفس است و برتر از معرفت تصور و تمرکز بسوی من و
 عالتر از آن پی تعلقی به اعمال است که عمل را محض رضایت و اطاعت
 من نموده و بدان وابستگی نداشته اطمینان و سکون باطن را حاصل
 کنی به راستی میگویم که این گونه زاهد از عمل نزد من عزیز است
 او که از هیچ شیئی نفرت ندارد با همه دوست و مهر بان است بدون
 تعلق به شخص مخصوص بدون انانیت و تکبر مساوی در رنج و شادی
 عفو کننده قانع و همواره به یک حالت و ثابت قدم بایک وجدان و عقل
 که بر من تمرکز یافته چنین کس به من عزیز است و نیز او که از
 مصائب و امور دنیا فرار نمی کند و نه از او اهل دنیا فراری هستند
 و از امیدهای آورنده شادی و از غضب و ترس آزاد است او نیز به من
 عزیز است و نیز آنکس که به چیزی محتاج نیست بآگاه و خالی
 از شهوت و آزاد از پریشانی ها و زاهد از آنچه در دنیا میکند چنین
 کس به من عزیز است و او که به از چیزی نفرت دارد و نه به چیزی
 وابستگی مخصوص پیدا کرده نه در غم چیزی مبتلاست و نه چیزی را
 می خواهد بدی و خوبی هر دو را به من تسلیم نموده و از ارادت مندی
 به من مملو است به من عزیز است و آنکس که دوست و دشمن را مساوی
 می بیند و آوازه و گمنامی و سرما و گرما و شادی و رنج را با سویه

میپذیرد و به چیزی وابستگی ندارد و از ستایش و ننگ و هوش متاثر نمی گردد و او که همواره خاموش و باطن او آسوده است از آنچه برای او وارد می شود و او که همه را ترک کرده مراد تمام کائنات می بیند و می جوید چنین کس به من بسیار عزیز است بلی آنهایی که این آب زندگانی و این کیمیای روحانی و این آموزش های ایزدی را یافته اند و به ارادت و صداقت به آن عمل میکنند به راستی می گویم که نزد من بسیار عزیزند به این ترتیب مکالمه دوازدهم که تعریف ارادت صمیمانه می باشد به انجام رسید .

— مکالمه سیزدهم —

ارجن عرض کرد که ای کرشنا بقرما آنکه شیخ ظاهراست کیت و آنکه در باطن " من " میگوید که روح نیز نامیده می شود و قرما که عارف که است و معروف چه می باشد یا به عبارت دیگر ماده و روح اشیاء و داننده اشیاء دانش و آنچه می باید دانست اینها را برای من تعریف کن کرشنا فرمود این جسم را میدان علم و او که از حقیقت جسم آگاه می شود او را داننده میدان اجسام می گویند یا سگوئیم او را که تو شخص یا جسم خویش میخوانی زمینه دانشمندی داد که " من " از اندرون می گوید و آنرا خودی یا روح نیز مینامند او عارف این زمینه است و بدان که من هستم عارف حقیقی جمله اشیائی که معروف می شوند به صورتی که باشند و دانش حقیقی این است که میان زمینه و دانای زمینه یا عارف و آنچه معروف می شود امتیاز

بدهد و بداند که ماده یا زمینه معلومات چیست و چگونه تغییر می پذیرد و متأثر شده به شکل اجسام درمی آید و از کجا ظهور کرده و اویغنی عارف یا روح چیست و قوای او چگونه می باشند که در ماده تأثیر میکنند این حقیقت را مجعلا ازمن بشنو، چنانکه دانشمندان تعریف نموده اند و به دلائل ثابت کرده اند معروف چنین میباشد

اول بسایط یا عناصر دوم خودی یا شخصیت سیوم عقل و نیز آنکه ناپدیداست . چهارم یازده حواس و پنج از آنچه ظاهر است پنجم اچها (Eeche) یا خواهش و ششم دویشه (Dvehe) یا قدرت و سو که (Srkeh) یا خوشی و دگهه (Dvkah) یا درد و چیتنه (Chene) یا ادراک و ذهریه (Dhriith) یا استقامت در اراده و اینها وجود شخصی را تشکیل میدهند و معروف می باشند و خصوصیات عارف امانت و م (Emant vom) یا نه بودن عجب است که انکسار میباشد و ادم بهت و م (Adm blit vom) یا نه بودن خود نمائی و اهمسه (A hmee) یا بی آزاری و خشتنی Qe'lti یا عفو و ارجوم Aergym یعنی ارزشمندی یا راستی و اچاریه یا استم Echariye Opie n یا احترام به استادان و شوچم Shvchem یا پاکی و استهایریم ESthairvm یا بردباری و اتمار و نگر اهه Etma rinkeede یا تسلط بر نفس و اندر یه ارتیه شو ویرا گیم Endriih Ertehehv Vlrakim یعنی نبودن وابستگی به اشیاء مطلوب حواس و آن انکار En ehenkar نبودن انانیت و آگاهی از چگونگی درد و بدی های زاد و مرگ و پیری و بیماری و اسکتته Esekteh نبودن وابستگی و علاقه به زن و فرزند و خانه و توازن قلب در واردات خوش و ناخوش

وارادت صمیمانه به من و نداشتن انس حقیقی به صحبت مردم و استقامت و تسلسل در معرفت به ذات خود و دانستن اثباتیکه برای عارف شدن لازم می‌شوند این خصوصیات را معرفت می‌گویند که عکس چهل می‌باشد و از اینها شخص دانا يك ذوق روحانی پیدا میکند و به آن روحیکه کائنات را احاطه کرده مهر می‌ورزد و در حقیقت دانش تفکر و تأمل مینماید و وسیله تکمیل معرفت را به زبان حکمت «و هیان» Whian یا تفکر می‌گویند که ضداو هیان Ohian یا غفلت می‌باشد اکنون من ترا آگاه می‌سازم از آنچه باید بدانی و چون دانستی زندگی جاوید می‌یابی و آن دانش به یگانه ابدی و بی‌آغاز است که نه او را موجود می‌توان گفت و نه معدوم این است گنتی به kinie یا آنکه باید مطمح نظر دانشمندان باشد زیرا که دردانش از دانشی که حقیقت دارد باید دانا شد و تنها از همان دانش انسان خورسندی ابدی و سکون جاوید می‌یابد مقصود از آن دانش چنانکه دانشمندان گفته‌اند حقیقت برهما یا حقیقت زیست می‌باشد که نه آغاز دارد و نه او را وجود می‌توان گفت و نه عدم و آن مرکز کائنات است و همه کائنات را فرا گرفته است و فوق حواس بشر است به هیچ چیز وابسته نیست بلکه از جمله پابندیها آزاد است و اگر چه همه اشیاء را در فطرت خود موجود دارد با وجود آن نمی‌توان او را شبیه و نظیر يك چیزی نمود و لهذا بصفتی متصف نمی‌شود او اندرون و نیز بیرون همه

اشیاء است ظاهر است و نیز پنهان است جاندار است و نیز بیجان است
 محرك و نیز حرکت نمی کنند نامحدود است و از این رو ناپدید است و
 نمی توان او را ادراك كرد و آن بسیار نزدیک است و نیز بسیار دور است
 در حقیقت تقسیم نشده ولی ظاهراً به قسمت های نامحدود منقسم به نظر
 می آید او رحم تمام اشیاء است و لهذا در او است که کائنات وجود یافته
 و از او ظاهر شده و از او نیز فانی می گردد و او سرچشمه نور است
 و ماورای تاریکی است و او عین دانش است و نیز مقصود دانشمندان است
 و نیز چیزی است که بوسیله دانش او را میجوئیم و او در میان همه
 دلها و وجدان می باشد این است خشیترم keiterm یا میدان علم یا آن
 چیزی که باید دانست و این است گیانم Jeienm یا دانش و گنی یم Jeianm
 یا اشیاء مطمح نظر دانشمندان که به عبارت مختصر به تو گفتم و
 چون اینها را نیک دانستی به من میرسی و نیز بدان که پر کرتی Pérekrti
 یا ماده و بوزشم Porehem یا روح هر دو بی آغاز اند و نیز بدان که
 گونان Jainan یا گونه ها (صفات) و آنچه متعلق به آنهاست همه
 از هیولا تولید می شوند و لهذا هیولا را علت تولید علل و نتایج
 می نامند و روح علت تالذ خوشی یا احساس رنج می باشد و هیولا
 یا طبیعت نفس پذیر است که از روح به او میرسد و سبب زندگی مادی
 و حرکت می شود و درد و رنج را تولید میکند و وابستگی به گونه ها
 (صفات) مادی علت زادن در رحم نیکی و بدی است ولی او که ناظر

و فرمان ده و نگهدارنده و لذت برنده و مالک بزرگ و ذات اعلای
 حقیقی است و در این جسم یا ماده جا گرفته اورا روح می نامند و آنکس
 که تعریف روح و هیولا یا ماده را چنین دانست و گونه یا صفات
 هیولاء و روح را نیک فهمید در هر حالیکه هست دوباره متولد نمی شود
 و در زنجیر زندگی مادی گیر نمی کند بعضی از جویندگان حقیقت به
 تصور و تامل ذات خود را به سعی خود در خود می بینند بعضی دیگر
 فلسفه سانکهارا که هیولا و روح را در حقیقت جداگانه و هر دورا
 ازلی و ابدی تعریف می کند پیروی می نمایند و برخی دیگر اصول
 یوگ یعنی رباضت و تذکیه نفس را ترجیح می دهند و دیگر آن می باشند
 که از همه این طرق مذکور جاهل و چیزی از دیگر آن شنیده
 بدون معرفت عبادت می کنند و لهذا پس از مرگ بدان آرزوئی که
 وابستگی داشتند می پیوندند پس بدان که هر مخلوقی که زاد خواه
 متحرك یا غیر متحرك باشد این تولید نتیجه اتصال زمین معرفت
 یا هیولاء و عارف یا روح می باشد که بالویه در تمام موجودات جا
 گرفته و میان میرنده ها نه میرنده مانده و بر آن فرمانده می شود و
 هر کس تعریف روح را چنین دانست او عارف است و از آنجائیکه
 چنین عارف در همه اجسام هم رنگ خود را می بیند لهذا آنچه هم
 رنگ و هم جنس خویش است نابود نمی کند و هر کس که تعلق
 ارواح را چنین دانست او در عالم روحانی طریق اعلای می یماید

و آنکس که تصور می نماید که ماده (پر کوتی) در حقیقت عامل عمل است و روح از عمل دور است او نظریه صحیح را تعقیب مینماید و چنین کس کثرت اقسام و انواع زندگی را از يك سرچشمه مشاهده نموده به آن حقیقت ابدی می رسد که يك وجود بی آغاز و بدون صفات نه میرنده ولی در اجسام جا گرفته عمل می نماید ولی از عمل متاثر نمیشود همچنانکه اثر همه جا است ولی از هیچ چیز متاثر نیست و چون دانست که همه نقوش و اشکال مادی در يك نفس کل ریشه دارند و از آن به شکل شاخ و برگ به انواع و اقسام اشکال منتشر و متشکل می شوند او در حقیقت امر زندگی را دریافته است روح از طوفان اعمال و تغییرات منزّه می باشد و مانند يك آفتابی است که دنیائی را روشن کرده و خود از تاریکی دنیا متاثر نیست همچنان روح دنیای مادی را به جملگی زنده می سازد ولی از انقلاب دنیا متاثر نمی شود و عارف حقیقی یگانه است و آنکس که به قوه دانش چنین امتیاز میان روح و ماده میگذارد حقیقت آنها را نیک فهمیده و به حق واصل میشود به این ترتیب مکالمه سیزدهم که تعریف روح و ماده می باشد به انجام رسید.

مکالمه چهاردهم

گرشنا حقیقت ایمان و عشق و امتیازیکه میان ماده و روح می باشد بیان فرموده و ضمناً اشاره نموده بود که ماده به صفاتی متصف می باشد که روح از آنها منزّه است در مکالمه چهاردهم شرح آن صفات را چنین فرمود : -

که ای ارجن دیگر از اسرار دانش که بهترین دانش هاست و به دانستن آن دانشمندان به اعلا درجه تکمیل رسیده اند بیان میکنم این دانشی است که دانای آن زاد و مرگ این جهان آزاد گشته به من پیوندد و به انقلاب های زمانه هیچ گونه متأثر نمی شود بدانکه هیولاء رحیم ابدی است که من در آن تخم زندگی می گذارم و از آن همه موجودات ظاهر می شوند در هر رحمی که میرنده تولید بشود ریشه و رحم اصلی او هیولاء ابدی است و من پدر و علت زادن آنها هستم و آنچه از هیولاء بروز می کند متصف می شود به سه گونه های ذیل :-

یکی ست Set یا اعتدال و دوم رجس Regs یا حرکت و افراط و سوم تمس Tms یا تاریکی و بیگاری و تفریط که در همه موجودات به یک شکلی ظاهر می شوند و روح را که اعلاست باماده که دوز است متصل می سازند و دارنده هر کدام از آنها از زندگی و اخلاق يك صورت مخصوص را می یابد مثلاً اشخاصیکه صفت ست را دارند در طبیعت شان میانه روی - کردارشان بی لکه و جدان شان روشن و بدنشان صحیح و مایل به نیکی و معرفت می باشند و از آنجائیکه به زنجیر ماده مقید می باشند به زندگانی های مادی بازگشت میکنند دوم آنهائیکه رجس RegS می باشند در طبیعت خواهش تفوق و فرماندهی و تسلط دارند و به تحصیل اشیاء دنیا حریص اند و از این رو به دنیا پابند و مجبورند که در سلسله اعمال دنیوی مقید باشند سوم تمسی ها (Temos) که در جهل و تاریکی

و حماقت و سنگینی و سستی و بیکاری و جمودت مبتلا بوده در دام ماده گیر کرده اند چنانکه گفته شد طائفه ست به میانه روی و پاکی و نیکویی مایل می شوند و رجس به تملک و زرگی و تمسی به حماقت و بیکاری و اگر در طبیعت کسی صفات رجس و تمس مغلوب ست شدند حرکات اوست می شوند و هر کاه ست و تمس ضعیف تر از رجس کشتند گونه رجسی در او پدید می شود و همچنین اگر ست و رجس در تحت تاریکی تمس در آمدند آن شیخس یا شئی تمسی می گردد ظهور دانائی از ست و کارهای بزرگ دنیوی از رجس و حمودت و نبودن فکر و تأمل از تمس است و هیچ شئی از این گونه های سه گانه بیرون نیست لهذا اشیاء یا اشخاص کائنات را می توان مطابق صفات مذکور به اعلا و میانه و دون تقسیم کرد و هر کاه روان یک جاندار از تن جدا می شود اگر ست راوده به مکان دانائی و پاکی میرود و اگر رجس هست به مرگز مخصوص خویش رفته و استراحت کرده دوباره به دنیا برمی گردد و به افعال مادی می پردازد و تمسی در منزل پست و تاریکی ناپدید شده و باز به صورت پست به زندگی دنیوی بازمی گردد و نتیجه کردار اشخاص ست را نیکوئی و رجسی ها را بلند پروازی و اضطراب و تمسی را جهل و حماقت مینامند و اهل ست به مراتب بلند انسانیت میرسند و رجسی ها میانه می باشند که در میدان درندگی و عمل برای تحصیل جاه و عزت و لذت دنیا منهمک

می‌شوند و تمسی نه خوبی دارد و نه کم از کم جاه دنیوی بلکه در
 بست‌ترین درجه عمل فرو رفته پس من می‌گویم کسانی که این
 هر سه صفات را متعلق به ماده دانسته و یقین کرده‌اند که روح یا وجود
 باک و از آنها منزله است چنین دانشمندان حقیقت ماده و روح را نیک
 دانسته‌اند و سوی من می‌آیند و آن روحی که به بدن متصل شده ولی
 خود را از آن صفات سه گانه منزله میداند و از آنها میکزد و آنچه
 اعلا تراست حس میکند چنین روح از بند زاد و مرگ و پیری و درد
 و شکستگی رهائی یافته و آب زندگی را مینوشد ارجن عرض کرد
 آن کس که از این صفات سه گانه خویش را آزاد نموده چگونه
 از دیگران که هنوز گرفتار هستند ممتاز نمی‌شود و چگونه زندگی
 میکند و به چه راهی از آنها پیش می‌گذرد کرشنا پاسخ داد که چنین
 کس به به چیزی دل‌ستگی دارد و نه نفرت و کراهت بلکه دانش و
 سعی و حیل هر سه در دیده او یکسان و او از آنها نه گریزان است و
 نه در پی آنها روان بلکه بی‌طرف میماند و بیش آمده‌ای زندگی در
 آینه وجدان او منعکس میشوند و مانند تصاویر می‌آیند و میروند ولی
 اندرون او بی‌طرف مانده نه از انعکاس صورتی مضطرب میشود
 و نه از واقعه خوشی متأثر میگردد نه از شکست در کار پریشان است و نه
 از کشایش و بیروزی شادان زیرا که ایمان دارد که همه این گونه‌ها
 تأثرات و مظاهر مادی میباشند و او از آنها منزله است و لهذا در همه

حال روان او از مرکز اعتدال و سکون تجاوز نمی‌کند همیشه اعتماد و بر ذات خویش دارد و میان دریای راحت ورنج شکست و کامیابی مانده کوه مستقیم و پا بر جاست و در نظر او سنک و آهن باسیم و زر يك ارزش دارند نه چیزهای مرغوب او را به خود راغب می‌کند و چیزهای مکره در او کراهت پیدا می‌کند ستایش و نکوهش حرکت و سکون برای او یکسان می‌باشد و با دوست و دشمن به يك نوع رفتار می‌کند و از همه گونه بلند پروازی و حرص و تبجسس و دوندگی که تعلق دنیا دارند و علت تولید صفات سه گانه بری است و تنها چنین شخص را میتوان گفت که از دنیا آزاد شده و از گونه های سه گانه رسته و میتواند وجدان و هوش خویش را در من تمرکز داده به من پیوست شود راستی می‌گویم ای ارجن که در حقیقت من اصل همه مظاهر هستم و منم زندگی جاوید و قدیم و عدل مطلق و برکت ابدی و به این ترتیب مکالمه چهاردهم در تعریف صفات سه گانه به انجام رسید

مکالمه پانزدهم

گر شنای فرمود آن درخت مقدس که «اشوت» (Fshvtra)

مینایم و میان اهل هند علامت زمانه تصور می شود می گویند شکسته شدنی نیست ریشه آن در آسمان و شاخهایش بر زمین گسترده شده و برگهای آن سرود مقدس می باشند (هر ورق دفتر است معرفت کردگار) و هر که آنها را میداند او دایم کذب مقدس وید می باشد شاخهایش بالا و پائین هر طرف سر کشیده و به صفات سه گانه

سبزمانده اشیاء مطلوب حواس غنچه‌های آن درخت وریشه‌هایی که از اصل برون بسته از بالا رو به پائین آمده قیود عمل را در دنیای بشر تشکیل می‌دهند اندازه هیکل مجموعی این درخت بیرون از دانش بشر است و همچنان علم به آغاز و انجام و پیوست شاخه‌های آن به یکدیگر ولی این درخت تنومند را به تیشه امتیاز میان حق و باطل و عدم و وجود و نداشتن و وابستگی به مادیت با وجود کمال استحکامش می‌توان برید و برنده این درخت آن مقصودی را تعاقب خواهد کرد که پس از تحصیل آن دیگر او را به زندگانی مادی برگشت نباشد چنین اشخاص خالی از تکبر و غفلت و بی‌روزی بر بدیهائی که از علاقه به امور دنیوی پیدا میشوند و همیشه در ذات خود مستغرق و از صفات یکدیگر که شادی ورنج نامیده می‌شوند آزاد گشته راه راست را می‌پیمایند چنین اشخاص از عللی که علت قیود روح در جرم می‌شوند بسته و دل خویش را همواره به ذات خویش بسته و از خواہشات نفسانی رسته و از حیرت مذمومه درآمده به آن مکان عالی میرسند که همواره به یک صورت است نه از روشنائی آفتاب دنیا روشن است و نه از ماد و نه از آتش و با وجود این روشنائی آن روشنائی بر روشنائی است که از چیز تصور و خیال بشر بیرون است و آن مکان که مرك به آن دست رس ندارد و هر کس که آنجا رسید خبرش باز نیاید می‌توان گفت که جزئی از خودم می‌باشد که بدنیای

زندگی مبدل شده و بصورت روح جاوید درآمده و حواس پنج گانه و ششم آنها را که ذهن باشد در حجاب ماده به اطراف خود کشیده چون خداوندیکه بیکری می یابد و ترك می کند و هرگاه بیکری را گرفت آنها را نیز می گیرد و با آنها می رود چنانکه باد خوشبوئی را حامل می شود و این روح که در پیکر مادی است به وسیله قوای بینائی و شنوائی و سودن و بوئیدن و چشیدن و ذهن و حس مشترك و اشیا بیکه بر او جلوه گر می شوند می شناسد ولی آنها بیکه غافل می باشند روح را زمانیکه ترك بدن می کند و وقتیکه در بدن هست و متلذذ میشود درك نمی کنند چونکه صفات مادی آنها را از دانستن روح که دیده بصیرت لازم دارد مانع می شوند و بوگی های معنی دانشمندان و مرتاضین نیز به مشکل روح را حس می کنند که در خودی مستقر است ولی آنها بیکه غافل می باشند این حقیقت را با وجود کوشش نمی فهمند آن نوری که از آفتاب ظاهر می شود و همه دنیا را روشنائی می بخشد و ماهتاب و تابش آتش همه این روشنی ها بدان که از من ظهور میکنند و شاهد کبریائی من می باشند و من هستم که دنیا را متأثر کرده و در خاك تاثیر داده موجودات را زندگی می بخشم و پرورش می نمایم و من هستم که به صورت سرما سبزه و درخت را نمو می بخشم و هم چنین منم آن آتش زندگی که همه چیزها را متحرك می سازد و به فرو بردن و برآوردن دم رهنمائی میکند و به واسطه قوای هاضمه و ماسکه و دافعه

عذاها را هضم میسازد و منم که در میان دلهای همه نشستهام و از من ذهن و حافظه و دانش و نبودن آن‌ها ظاهر می‌شوند منم همه بود و نبود و آنچه در کتب وید گفته شده بلکه گوینده ویدته Wibnthe من میباشم کائنات از دو قوت تشکیل شده یکی نابود شدنی و دیگر نابود نشدنی و نابود شدنی همه وانکه تغییر نمی‌پذیرد نابود شدنی نیست ولی از هر دو اعلا تر ذاتی عالیتر است که بر همه محیط می‌باشد و به عالم را نگهدار است و او خداوند جاوید می‌باشد و از آنجائیکه من از آنچه نابود شدنی و از آنچه نابود نشدنی است اعلا تر میباشم مرا اهل دنیا و کتب وید روح عالی می‌نامند و او که غافل نیست مرا همه دان و از همه عالی دانسته می‌پرستند اکنون ای ارحن آن رازیکه راز رازهاست برای تو بیان کردم و هر کس انرا دانست از برترین روشنائی روشن شده آنچه را که باید بداند خواهد دانست به این ترتیب مکالمه پانزدهم که در تعریف پرش اتم Porch otto Me یا عقل کل که نگهدارنده و سرچشمه و خداوند همه و برای تعریف آن اگر چه میتوان الفاظ بسیار آورد ولی چنانکه شاید نتوان تعریف کرد به انجام رسید .

مکالمه شانزدهم

کرشنا فرمود که ای ارحن آنهائیکه در راه حقیقت کامزن میباشند بی باک و پاک و مستقیم در ورزش دانائی و بخشش کمنده و بازدارنده نفس و دهنده قربانی و خواننده کتب مقدس و عابد و درست کار میشوند

و نیز در آنها بی آزاری و راستی و نبودن غضب و زهد و سکون باطنی و نبودن کجی و شفقت بر همه موجودات و نبودن حرص و ملایمت و فروتنی و سنجیدگی و وقار و استقامت و زرنگی و نداشتن حسد و عجب پیدا میشوند و انهاییکه راه پست را میپویند و از پاداش آسمانی بهره مند نمیشوند مبتلا هستند به دورویی و تکبر و لجاجت و خودپرستی و خشم و زشت خوئی و بدزبانی و جهل بلی صفات روحانی و ایزدی دارنده آنها را آزاد مینماید و صفات اهریمنی پابند میسازد و توای ارحن که به صفات ایزدی بهره مند شده اند و بی اندوهی نداری بدانکه عالم حیوانیت به دو بهره منقسم شده یکی را ایزدی مینامند و دیگری را اهریمنی و آنچه مخصوص ایزدی بود تعریف نمودم اکنون خصوصیات اهریمنی را بشنو که مردم اهریمنی نه از کردار ستوده آگاه میباشند و نه هم میدانند که کردار ناستوده چگونه میشود و نه از پاکی خبر دارند و نه در آنها هیچ گونه راستی پیدا میشود ایمان شان سست و در کارها متزلزل و در همه امور مذبذب و گمان میکنند که کائنات بدون حقیقت میباشد و باطل است و اساس اخلاقی ندارد و بدون آفریدگار به اتصال ماده و روح پیدا شده و مرام این اتصال يك زندگانی پر شهوت است و بس و این عقیده را در نظر داشته این مردم که نفس خویش را تباہ ساخته اند و فهم كوچك ولی کردار مهیب دارند در اجتماعیات شر به شکل دشمنان بشر و برای نابود کردن شایستگی مدنیت ظاهر میشوند و اینها خودشان

را به خواهشات نفسانی و شهوت و خودنمایی و فریب و لجاجت تسلیم نموده همواره حامل گمان و خیال‌های بد و به آزارهای ناشایسته و ناپاک در دنیای عمل داخل میشوند و تنها شهوت رانی را مرام زندگی دانسته خود را به اراد هائیکه که سنجیده نشده و در انجام مرك را فرا می‌آرند تسلیم میکنند و چنین اشخاص اهریمنی نه به يك زنجیر بلکه بسدها زنجیر آمال پانده شده به شهوت رانی و غضب عمر خویش را تلف می‌نمایند و وقت خویش را به شهوت رانی گذرانده در این زندگی تخم بد اندیشی و بدکاری را میکارند و تنها شهوت رانی را منتهای آرزوی انسان تصور کرده به دیگران می‌آموزند که بهترین راه زندگی است و هرگاه شخصی خواهش‌های نفسانی و شهوت را تعقیب کرد برای او بدون است خواهش‌های تازه پیدا می‌شوند و هر چند انسان بیشتر بی آنها رفت بیشتر می‌شوند آنوقت دیوانگان شهوت از برای اینکه کارهای ناستود را به صورت ستوده و دانشمندی درآرند و دروغ را راست بنمایند دلایل تازه و نظریه‌های نو اختراع می‌کنند و خویش را یکمرتبه بدست هوا و هوس می‌سپارند و به زندگانی مادی و شهوت می‌گذرانند و هم چنان در غفلت زیست کرده می‌میرند و گمان دارند که مرك فانی لذات و اختتام دوره عمل انسان است خدای آنان خواهش نفس است و کیش آنان پرستش و خدمت نفس حیوانی است و جدان

صحيح و حسن عدل كه لازمه انسانيت مى باشند در آنها فاقد به گرد آوردن دولت كه اسباب شهوات آنها را فراهم مى سازد منهمك مى شوند و همواره ورد زبانهاى چنين مى شود كه از اين لذايد و آرام اكنون بهره مند مى شوم و آينده نيز آرزو هاى دلم را به دست خواهم آورد امروز فلان چيز را يافتم و فلان آرزو را تحصيل كردم و فردا نيز هم چنان تحصيل خواهم كرد .

اينك فلان دشمن را كشتم و . از ميان بردم آينده نيز دشمنان ديگر را نابود خواهم كرد من مالك خویش و خداوند نفس خویش مى باشم و مالكى جز خودم برخودم كسى ديگر نيست و مرا بايد كه از اين دنيا بهره مند بشوم زيرا كه آن از من است و از فلان چيز كامران خواهم شد و من لذت برنده و من كامل و من مقتدر و من خوشوقت و من توانگر و من مرد آزاد مى باشم و كيست كه هم سنك و مانند من باشد و من چنين خواهم كرد و چنان خواهم نمود و من قربانى مى كنم و من مى بخشم و مثلذ مى شوم من از همه جلوتر و برتر هستم و منم كه مشت مشت زرميان مردم بخش مى كنم و آنها سخاوت و جوان مردى مرا اعتراف خواهند نمود به اينگونه خرافات و منيت چنين مردم دل خویش را خوش مى كنند به خودشان مى نازند و مى بالند و گمان مى كنند كه دانا هستند ولى دلشان در حقيقت بيرون از ميزان

شده و حواس شان پراگنده گشته و این چنین اشخاص که در
 جهالت و خواهشات نفسانی گرفتاراند در کارهاشان افراط و تفریط را
 اختیار می کنند و در دام خواهش های خویش گرفتار شده و به
 دلبستگی به اشیاء مادی مقید گشته يك راهی را می پیمایند که انجام
 آن يکسر اندرون جهنم سرنگون می شوند چنین اشخاص از خویش
 راضی و لجوج و بزاز تکبر و مستی دولت اگر نمازی هم بجا آرند
 نه از روی نیازاست بلکه حرکت دادن لبهاست و برعکس معانی و
 مقصود کتب مقدس است و این چنین اشخاص خویش را کاملاً به منیت
 سپرده و اقتدار و شهوت و غضب خود فریفته شده از من کراهت
 دارند و از من نزد خود و دیگران بدگوئی می کنند و این نفرت
 کنندگان من که بدکار و بی رحم و از بدترین بشر هستند آنان را
 من در رحم اهریمنی می افکنم و چون در رحم اهریمن افکنده
 شدند به بیچ و واپیچ زاد و مرگ دنیا مبتلا می شوند و به من نرسیده
 در عمیق ترین پستی سرنگون می شوند و این جهنم سه در دارد
 یکی شهوت و دیگر خشم و سیوم حرص و آنکس که از این جهنم
 نجات را طالب است باید که از این سه دوری اختیار بکند و خویش را
 از صفت «تمس» یا تاريکی آزاد نموده و به مدارج اعلاي روحانی
 صعود نماید پس تدریجاً آن راهی را خواهد یافت که به بهشت جاوید
 متصل می شود و به قرب ایزدی انجام می یابد ولی آنکس که این

اندرز و آموزش مرا نه پذیرد و خویش را به نادانی و گناه و شهوت و خشم و حرص تسلیم نماید به راستی می گویم که چنین کس نه به کمال انسانیت نایل خواهد شد و نه شادمانی و امکان قدس را خواهد یافت پس ای ارجن می شاید که قوانین کتب مقدس را سند ساخته و آموخته میان راستی و ناراستی گناه ثواب امتیاز بدهی و آنکه راست و حقیقت است بجا آورده از ناراستی دوری نمائی پس برترین دانش را خواهی یافت و به این ترتیب مکالمه شانزدهم که میان کردار ایزدی یاستوده و کردار اهریمنی یا ناستوده امتیاز داده به انجام می رسد.

مکالمه هفدهم

ارجن عرض کرد آن کسانی که احکام کتب مقدس را کنار گذاشته ولی به صدقیت و ایمان قربانی می کنند و عبادت مینمایند ترقی روحانی و تکمیل اخلاق آنها چگونه می شود آیا آنان در زمره مردم «ست» شمرده می شوند یا از رجس و تمس می باشند کرشنا پاسخ داد که در همه اشخاص و اشیاء صفات سه گونه می یابیم و ترقی اخلاقی و روحانی اشخاص وابسته به اندازه معرفت و استعداد طبیعت آنها می باشد و ایمان و درجه روحانیت هر کس در حقیقت انعکاس استعداد طبیعت و معرفت اوست که در اعمال و حالت ظاهری او نمایان میشود و لهذا کیش هر کس و خدای هر کس نتیجه استعداد و قابلیت اوست که بموجب مدارج روحانی يك خالق را در بهترین

شکلی که می تواند متشکل نموده اورا می پرستد تا اینکه در درجه اعلا تصور او به يك خالق یگانه و نامحدود و عظیم الشان میرسد و اورا می پرستد و هم چنین در صورت پستی اخلاق و استعداد روحانی يك قوه اهریمنی که در حقیقت نتیجه استعداد خود آن شخص می باشد به تدریج وسیع شده به يك تصور مهیب و نامحدود و عظیم متشکل میگردد پس خدای هر کس از خود آن شخصی است اگر نیک تامل بکنی و این اصول را بدان پس آنهائیکه ست مینامیم و از همه در استعداد برتراند ایزدان نورانی را می پرستند و میان آنها او که به اعلا مدارج اخلاقی عروج نموده تنها مرا که یگانه و روح اعظم میباشم می پرستند و آنهائیکه رجس میباشند نسبتاً ایزدان پست تر را می پرستند یعنی ایزدانی که جنبه مادیت و قوت هر دورا دارند و بخشنده آمال انسانی و دهنده يك سود یا باز دارنده يك زیان میباشند چون مظاهر طبیعت و آنهائیکه در تاریکی تمس گرفتار اند از بت نفسشان بت های فراوان چون ارواح خبیثه و اهریمنان و عناصر و مانند آنها میتراسند و می پرستند و آنان را ایزد نام می دهند میان این نوع اشخاص باید اشخاصی را محسوب داشت که به ریاضت های شاقه و خلاف طبیعت خود را مبتلا نموده و بدن خویش را آزار رسانیده و امیدوارند که در پاداش آن آرزوی های خود را یابند در صورتیکه بر غلط راه پیموده و برخلاف قوانین الهی عمل کرده اند و به اینگونه

ریاضت تکبر پیدا کرده و خویش را از بزرگان و پارسایان می شمارند و به ریاکاری گرفتار شده مقهور خواهش آوازه میگردند چنین اشخاص تن درست خویش را شکنجه و آزار داده و آنرا از وظایف زندگی معطل می سازند ولی به این گونه ریاضت ترقی روحانی که سهل است روحی را که در بدن جا گزین است مضطرب و بی چاره میسازند رضایت مرا که روح الارواح و نفس کل می باشم حاصل نمی کنند چنین است اعمال اهریمنی آنها که ظاهراً مرغوب و در حقیقت باطل و بی نتیجه میباشد بدان ای ارجن که خوراك بهر جاننداری عزیز است ولی ان نیز در صفات سه گانه تقسیم میشود و هر صنفی بموجب طبیعت خود غذا را انتخاب میکند و هم چنین است کلیه اعمال بشر و غیر بشر که از صفات سه گانه ممکن نیست خارج بشوند خوراکی که مردم «ست» می پسندند و برای آنها گوارا میشود آن است که در نتیجه خوردن صحت بدن و درازی عمر و قوت اعصاب حاصل میشود و بیماری را دفع میکند و تندرستی را پاینده میدارد و طبیعت و بدن خورنده را صحت و خورسند مینماید در خوردن ذائقه آن گوارا و در تاثیر توانائی می بخشد و گرسنگی را دور میکند در چشیدن نه بسیار تلخ است و نه بسیار ترش و نه زیاده نمکین است و نه بیش از لزوم گرم نه تند است و نه بیش از لزوم تولید حرارت میکند و غذائی که مرغوب رجسی ها است یا تلخ است یا ترش یا گرم است و یا تلخ و در اثر خشك و سوزنده و بسیار بامزه و محرك هاضمه و اشتها

در ذائقه بسیار بامزه ولی در انجام بیماری و درد می آورند و آنکه مخصوص تسمی ها میباشد غذائی است پس مانده که بی وقت و بی موسم خورده می شود در آن فساد راه یازنه و مسموم گشته یا پس مانده دیگران است که میکروب آنها در آن آمیخته ناپاک و آلوده شده و هم چنان صورت پرستش مدارج سه گانه دارد صاحبان «ست» بموجب قوانین ایزدی و احکام کتب مقدس بدون خواهش و اجر بایک عزم ثابت و نیت صادق و وجدان پاک و عشق صمیمی و توجه کامل و حضور قلب به بندگی مشغول می شوند و رجبی ها در ظاهر پرستش شان خوب ولی بر از نمایش و بایک دلی است که به آرزوی پاداش معمول است و تسمی که پرستش میکند نه در آن معرفت است و نه ایمان نه ارادت و نه تفکر و نه اخلاص بی روح محض می باشد و اینگونه پرستش در حقیقت پرستش نیست بلکه تقلید و جهل است و هیچ گونه نتیجه اخلاقی ندارد فقط ادای رسم و آداب جماعات است که احترام به فرشتگان و پاکان و دانشمندان و استادان و عصمت و راستی و پرستش خداوند یگانه و بی آزاری ایندهارا ریاضت و عبادت جسمانی گویند سخنان دلکش که شنونده را رنجیده نسازند و راستی و احسان و مطالعه کتب مقدس را وظایف زبان مینامند و سکون ذهن و حواس و توازن و سکوت و ضبط نفس و پاکیزگی سرشت از عبادت های وجدانی می باشند و این گونه عبادت و ریاضت اگر به ایمان کامل بدون خواهش به تحصیل نتیجه

و به سكون قلب ادا شود آنرا ست ياباك مى نامند و آن عبادتى كه
 براى تحصيل عزت و شهرت و اظهار تقدس و طلب جاه بجا آورده
 مى شوند رجسى مى گويند و اينها در اثر پاينده نىستند و آن كوششى
 كه از حيق و جهل و شك نجه بدن يابه نيت شكستن و تفوق حاصل
 نمودن بر ديگران باشد آنرا تمسى مى نامند بخشش نيز سه گونه
 مى باشد نخستين آنكه به اراده نيك بدون عوض و غرض و توقع
 بر موقع صحيح و مكان صحيح و موسم صحيح و به شخص مستحق داده مى
 شود آن بخشش ست مى باشد و آنكه محض تحصيل يك آرزو و براى
 يك عوض يا آرزوى ديگر به مجبورى و اكراه يا اميد آوازه داده
 بشود آن رجسى است و آنكه بى موقع و بى محل و به اشخاص ناسزاوار
 و ناموزون از روى لجاجت و به خشونت و شماتت داده مى شود آن
 تمسى است از اينگونه بخشش روح بخشش مى رود حقيقت ابدى را
 دانشمندان باستان در سه الفاظ « اوم تت ست » Aum tat sat گفته اند و از
 اين رو هر كاريكه مى كنيم چون بخشش و عبادت و رياضت اول « اوم »
 مى گوئيم و پس از آن تت كه به فارسى « آن » مى شود و مقصود
 گوينده اين است كه همه چيز از اوست و نتيجه همه اعمال بسوى
 او بر مى گردد خواه آن قربانى باشد يا زهد و بخشش و هر كس كه
 با اين نيت لفظ مذكور را گفت او از آزاد شدگان است و چون كلمه
 « ست » گفت مقصود او حقيقت و نيكي است و نيز استقامت در عبادت

وزهد و بخشش است و هم چنین اعمالی که محض خوشنودی خداوند اعلا بجا آورده می شوند ست می باشند و آنچه بدون ایمان و پاکی و بخشش وزهد بجا آورده شود آنرا « است » Eet یعنی نار است می نامند و به این ترتیب مکالمه هفدهم در بیان تقسیم ایمان تحت صفات سه گانه به انجام رسید .

مکالمه هجدهم

ارجن عرض کرد که ای خداوند اکنون به من جداگانه خصوصیات زهد را بیان فرما که چگونه ممکن است شخص از عمل دست بکشد و ضمناً منتظر پاداش عمل نباشد این دو حالت که ظاهراً ضد و تقیض یکدیگر اند چگونه معین و ممتاز می شوند کرشنا فرمود که انسان هر عملی را بنا بر حصول يك نتیجه ئی می کند ولی آن عمل اگر نتیجه ئی برای او نداشته باشد در حقیقت از او نمی شود بعضی از استادان گفته اند که انسان اصلاً باید ترك عمل بکند زیرا که اعمال در اصل مادی و باید مبنی بر يك غرضی باشند و برخی گفته اند که اعمال دین و کردار روحانی چون قربانی و ریاضت و ارادت سزاوار تمجید می باشند و بجا آوردن آنها واجب است و دیگران گفته اند که از زهد و ترك عمل مقصود ترك اعمال است که در آنها خواست تحصیل يك شئی باشد .

در میان این نظریه های مختلف که حواس انسان را پریشان می سازند من بتو معنی نیاگت یا زهد را بیان میکنم که به سه نوع توضیح میشود

از تباك مقصود اين نيست كه شىخى همه اعمال حتى اعمال نيك را ترك بكنند بلكه اعمال عبادت و ارادت و رياضت و بخشش را نبايد ترك كرد و نمودن آنها لازمى است زيرا كه ارادت و رياضت و ايشار نفس دانشمندان را از آلودگى ها پاك ميكند و اين يك آموزش قطعى من است كه چنين اعمال نيك و بندگى شىخ بجا آورد نه براى يك پاداش اخروى بلكه به نيت وظيفه و لهذا از پاداش و نتايج آن اعمال بايد كاملا زهد اختيار كرد و اينكه ميگويند اصلا از عمل بايد زهد نمود اين اشتباه است و پيروي به چنين تعليم حماقت و پراكنندگى خيال ميشود و بناى آن از صفت تمس ميباشد كه آنها را جهيل نيز ميگويند و نيز كسى كه ترك عمل ميكند از ترس زحمت جسمانى و بخود مى گويد كه اينكار براى من خستگى و درد پيدا ميكند چنانكه يكمده از تاركان دنيا دنيا را محض اينكه بى سود تصور مى كند ترك کرده اند چنين اشخاص نتيجه زهد را نمى يابند و اين از اثر صفت رجس ميباشد كه كنده يك نتيجه دنياوى براى ذات خویش ميخواهد ولى او كه عمل ميكند محض اينكه آن عمل را وظيفه ميداند و واجب مى شمارد و منتظر پاداش آن نيست او در حقيقت زاهد است و اين گونه عقیده و زهد از تاثير صفت « ست » ميباشد كه در حقيقت دانشمندی است و كسيكه در اثر گونه (ست) كه دانش و راستى است عمل ميكند او را تياگى يا زاهد يا نازك عمل مى خوانيم و چنين زاهد نه از كاميابى خورسند مكررد و نه در صورت ناکاميابى افسرده مى شود بلكه هر دو حالت را يكسان

می پذیرد و به هیچ کدام وابستگی شخصی ندارد و این از کمال حماقت است که شخص بکمرتیه از همه نوع اعمال درست زیرا که اصول اخلاقی طبیعت بشر مانع از چنین اقدام است لهذا زیاده فقط اوست که منتظر پاداش عمل نیست و نتیجه عمل نیز بر سه گونه می شود یکی آنکه شخص می خواهد و علاقه دارد دوم آنکه نمی خواهد و از آن کراهت دارد و سیوم که به هر دو آمیزش دارد یا بدوئیم عمل برای کننده آن مرغوب یا خوب و مکروه یا بد و آمیخته از بد و خوب است و نتایج اینگونه اعمال نیت به کننده آن بر می گردند و نیز بموجب فلسفه سانکپه برای نمودن کار پنج وسایل لازم می باشند اول جسم دوم کننده سیوم حواس چهارم قوای مختلف جسمانی و ذهنی و پنجم اراده ایزدان و آنچه انسان می کند از خوب و بد روا و ناروا بوسیله جسم و سخن و تصور دران پنج وسایل مذکور دخالت دارند و لهذا آن کس که ذهن او تربیت نشده و تنها نفس خودش را عامل يك عمل تصور می کند او حقیقت را نمی داند و آن کس که از غرض شخصی آزاد است و قلب او از کدورت یا محبت متاثر نشده اگر اینهمه را که اینجا حاضر شده اند نکشد در حقیقت نه کشته و به قید آن عمل گرفتار نمی شود دانش و دانا و آنچه دانسته می شود این سه محرك عمل می شوند و هم چنین برای انجام يك کار اول جسم و دوم کننده و سیوم کاریکه کرده می شود لازم می شوند و نیز باید بدانی که گیانم ghanom دانائی و کر مه kerme کار و کر ته kerte کننده در خصوصیت کار

بر سه گونه می شوند نخستین «ست» یعنی کاریکه که کننده آن یقین دارد که عامل حقیقی یگانه اصل فانی نشدنی است از هیچ ذره جدا نمی شود و کننده کار ظاهری افزاری است در دست کننده حقیقی دوم رجس کننده کار تصور میکند که عامل خود اوست و به نهایت قوه بشری خود آن کار را می خواهد نیکوتر بکند تا بهره کامل تحصیل نماید و سوم تمس کار را بدون تأمل و تفکر و از حقیقت دور و همان کاریکه بدست گرفته کننده عقیده دارد که تمام است و محتاج به تکمیل نیست به هیچ اصولی عقیده ندارد و چیزی ماورای عالم اجسام و اشکال درک نمی کند و همیشه نظریه اوسطی است و علاقائی که میان جزء و کل می باشد نمی شناسد بلکه هر جزء را در جای خود کل گمان میکند و آن عملی که بموجب قانون باشد و بدون تحصیل نتیجه و غرض شخصی و بدون نفرت یا وابستگی است چنین عمل را «ست» می نامند و آن کاریکه با کمال احتیاط و تعلق به اخذ نتیجه کسی بجای می آورد و دران غرض شخصی مرکوز است چنین کار را رجس میگویند و آن عملی که بدون ملاحظه به روا بودن یا ناروا بودن یا خوب یا بد کسی میکند آن از جهل و حماقت است و نتیجه آن تمس می باشد و هر گاه کننده از وابستگی آزاد و خالی از غرض با کمال استقامت و اعتماد و در کامیابی و ناکامیابی باطن او تغییر نمی کند یقیناً چنین عمل از تحریک اراده «ست» می باشد و عاملی که به عمل وابستگی دارد و به تحصیل نتیجه

آن کار علاقه مند است و حریص و موذی و ناپاک و از هر خوشی و ناخوشی متأثر میشود چنین کننده را رجس میگویند و عاملی که احمق و جاهل و بدون توجه و لیجوج و بی پروا و تن پرست و مساهیه کن میباشد و قوه تمیز میان خوب و بد ندارد و روح کار را نمیشناسد او را تمس مینامند و هم چنین دانش و اراده نیز بر سه قسم میباشد دانشی که به وسیله آن مردمی فهمد که چگونه باید داخل کار شود و چه وقت از آن دست بکشد چه باید بکند و نکند و او که معنی ترس و نه ترسیدن و در آنچه باید احتیاط بکند و چگونه باید احتیاط بکند و معنی آزادی و بندگی و آنچه فقط از جهل روا شده درست ملتفت میشود اینگونه دانائرا «ست» میگویند و آن دانائی که درست در روا و ناروا تشخیص نمیدهد و راست را از دروغ و حقیقت را از غیر حقیقت تمیز نمیکند چنین دانش ناقص و نتیجه خواهاشات شخصی و شهوات است و لهذا بر عقل بشری مانند غلافی میشود که حقیقت زیر او پنهان شده و چنین جوینده دانش هر چیزی و هر کاری را به نقطه نظر شخصی می بیند و چنین دانش را دانائی رجس مینامند و او که به غبار حماقت و جهل و اشتباه پیچیده و دروغ را به جای راست و بیدادی را داد تصور میکند و هر چیزی را پراکنده و بدون ارتباط به یکدیگر می بیند و از دانستن معنی حقیقی اشیاء و طبایع عاجز است چنین دانش را تمس میخوانند و آن اراده ای که انسان را بر شهوات نفس مسلط و فرمانروا

میسازد و در آن صداقت و استقامت است آن اراده « ست » میباشد و آنکه در آن استقامت هست ولی مبنی بر اغراض شخصی است و برای پاداش و را میدو طمع میباشد رجس و آن اراده که در شخص لجاجت و عناد و بیعاری پیدا میکند و او را وحشی میسازد و موهوم پرست و متعصب مینماید و در او خود نمائی و سستی و ترس پیدا میکند چنین اراده تمس میباشد و نیز خورسندی بر سه نوع است نخستین آن خورسندی که شخص مرام خویش را از راه صحیح حاصل کرده آغاز آن مانند زهر تلخ است ولی در انجام چون آب زندگی گوارا میشود چنین خورسندی را « ست » میگویند و تنها برای اشخاص میسر میشود که کار را به نیت وظیفه بجا آورد و ادراک صحیح دارند و آن خورسندی که بسبب اتصال خواب به اشیائی که علت خواهش میشوند ظهور میکند و آغاز آن مانند زندگی گوارا ولی انجام چون زهر تلخ کام است و مخصوص طبایع شهوت پرست و جاه طلب میباشد رجس میگویند و آن خورسندی که نتیجه بیکاری و جهل و بیعاری و خوردن ادویه و مسکرات و غیره میباشد و نه در آغاز صفائی و نه در انجام سودی آنرا تمس میخوانند و مخصوص اشخاص جاهل و تن پرور است به این ترتیب صفات سه گانه در هر چیزی و هر جاندار نمایان میشوند چه در زمین و چه بر روی زمین همه مخلوق از جاندار و بیجان در زمین و آسمانها از آنها خارج نمیشود و مطابق صفات مذکور مردم در اصناف مختلف

چون روحانیون و نظامی و زراعت پیشه و کاسب و رنج‌بر و غیره تقسیم میشوند مثلاً شخص روحانی آن است که سکون قلب دارد و بر نفس حیوانی مسلط شده و پاک و بردبار و راست و دانشمند است و شخص نظامی لازم است که بلند همت . جسور و اولوالعزم و باعزت و مطیع به احکام از خود بالاتر و در کردار منظم و در رفتار موقر و در فرمان دادن منصف باشد و کشت‌ور باید که زحمت کش و آگاه به علوم نباتات و چگونگی میوه‌جات و چار‌بایان و همچنین تاجر از اصول خرید و فروش و رنج‌بر امانت و دیانت و توجه و صبر آراسته باشد این صفات سه گانه نتیجه ویدیعی است که در طبیعت در نهاد اشخاص و اشیاء گذاشته شده و اثر زایشهای گذشته و تجربهای بشر است که در زمان حال و رفتار و کردار او ظاهر میشوند سعادت مند است این شخصی که وظیفه خویش را به بهترین صورتی انجام میدهد و حق وظیفه خویش را سجا می‌آورد و بدیهی است که هر کس چون ما و خود را به نور همدی و اطمینان قلب بجا آورد نتیجه کمال خوبی این کار است پس بشنو ای ارجن که کمال خوبی را در کارهای ما چگونگی حاصل کنی و چگونگی در نمودن کار وفا را شعار خویش بسازی آن کس که در کار خویش بهترین کوشش را میکند و آنرا وظیفه خویش میداند و از این نتیجه آن گار را بنیت نیک ایشار و قربانی بوجود مطلق که اصل ماده و گسنت است و از اوست که زندگی و حرمت باقسام و انواع نقوش

و عبور در مدارج بروز گردد تقدیم مینماید و او که عملش را به تمام معنی و روح بجای آورد به راستی میگویم که آن شخص بوسیله عمل و خدمت کمال عمل را مییابد و اینگونه ایشار برترین ایشاری است که انسان به برترین سرچشمه زندگی تقدیم مینماید و بسیار بهتر است که انسان آنچه میکند نتیجه کوشش او باشند زیرا که آنچه او کوشش میکند می یابد و بهتر است که کوشش او ناقص باشد تا اینکه بخواهد از کوشش های دیگران بهره مند بشود اگر چه آن بهره مندی بزرگ و خوب باشد و او که وظیفه خویش را که طبیعت به و دیعت در نهاد او گذاشته و استعداد کامل نمودن آن به او داده است درست ادا نماید او به غلط نرفته و او که رهنمائی طبیعت را پیروی کرده آنچه باید بکند نیک میکند او نیکوئی نموده است و هر کس میلان طبیعی که به یک کار و پیشه مخصوص دارد آنرا به یک اصول معین و ترتیب مخصوصی بکند و در ادای قابلیت و استعدادیکه طبیعت به او داده کاملاً نشان دهد و وظیفه شمارد او سزاوار ستایش میشود در هر کاری زحمت و رنج موجود است و بدون رنج عمل گنج نتیجه حاصل نمیشود و نیز هر کس یک گونه نقص و موانع در انجام کار دارد که باید آنها را از میان بردارد و باید دانست که هر آتشی دود دارد و این حماقت است اگر کسی لسان کند که آنچه من میکنم بسیار دشوار است و آنچه دیگران میکنند آسان و از نقص و دشواری آزاد است آنکس که دل او علاقه نفسانی

ندارد و از کامیابی یا ناکامیابی که اضا دمی باشد متأثر نمیگردد و آن کسی که بر نفس خویش فرمانرواست و او که خواهش های نفسانی او پیش از مرك در او مرده اند میتواند که از زهد برترین کمال و آزادی را حاصل کند و او در صورتیکه در کار منهك است از آن کار آزاد است و چنین مرد سعادت جاوید می یابد لهذا تکرار میکنم که دل و فهم خویش را پاک نموده و به عزم کامل بر نفس خویش فرمانروا شده و از آشیائی که علت خواهش نفسانی میشوند دوری نموده و از نفرت و شهوت منزّه گشته از روی معرفت و ادراك صحیح معبود را بندگی نموده و در خوراك میانه روی اختیار کرده هرگاه دل و زبان و جسم مطیع نفس مطمئنه او بشوند و او همواره در آن و کائنات تأمل و تفکر نماید و از منی و بیدادی و ریاست طلبی و شهوت و خشم و حرص و خود غرضی و غیره بری شده سکون و امن اندرون را مالك و میان تلاطم زندگی مادی و امواج پر کرم دنیا که او را احاطه میکنند و بریشان می سازند. متأثر نمیشود و شایسته این میشود که بیداری حقیقی را بیابد و چون در آن زندگی که کل موجودات را فرا گرفته داخل شد و بیدار گشت یقیناً دلش از اضطراب بسکون میگرداید و امن مطلق مییابد و از حیرت مذمومه و اندیشه موهوم رهایی یافته همه موجودات را بیک نگاه رحمت و شفقت مبیند و برترین ایمان و ارادت بمن حاصل میکند و چونکه بمن ارادت صمیمی دارد بحقیقت دانا میشود و چون

حقیقت مرا دانست یقیناً بسوی من میاید و بدون مانع وصال مرا در
 مییابد و نیز بدان ایشاهزاده انسان هر کار را که از روی ایمان و ارادت
 و توکل نمود و اعتماد بمن داشته و تنها مرا بخواهد یقیناً او راه
 امن را خواهد یافت و من نیز باو خواهم پیوست پس عزیزم ای ارجن
 دل و روح و وجدان خویش را بمن سپرده و هر کاری که میکنی باید در آن
 رضایت مرا در خاطر داشته و بمن حواله کنی و مرا برترین برگزیده
 و یگانه طرف توجه خود نمائی و بنور آن دانش که در تو از غلاف
 نادانی در آمده صمیمانه همواره مرا در نظر بگذاری یقیناً بوسیله شفقت
 ربانی من همه موانع ترقی و تکمیل را از میان برداشته و بر همه آن
 دشواریها که مردان کار را در راه کامیابی پیش می آیند پیروز خواهی
 شد زینهار منی و غرض شخصی در بجا آوردن اندرز و آموزش من مانع
 نشوند زیرا که غرض شخصی چشم بصیرت را از تمیز میان میان حق و ناحق
 کور میکند و آنوقت من از تو و تو از من دور خواهی شد و اگر از دانش ناقص
 و خودی خواستی به قوه خود پروان نمائی و بگوئی که من جنگ نخواهم
 کرد در آن صورت خودت را شخصی بیهوده و باطل ثابت خواهی نمود
 و من در آن حالت انکار نیز به طبیعت و خصوصیات بشر تو را
 وادار به جنگ خواهم نمود و تو در انجام مجبور خواهی شد که جنگ بکنی
 و بادشمنان دست به گریبان بشوی آری ای شاهزاده آنچه را که بسبب
 غفلت و خود فریبی تصور میکنی که نخواهی کرد بسبب طبیعت بشری
 مجبور خواهی شد که بکنی زیرا که آنچه اقتضای طبیعت بشر است
 کلبتاً از آن راه گریز میسر نیست و تو نیز در این دام گرفتار

می‌باشی و از آنجائیکه به « دهرمه » (Dharmic) یعنی وظیفه مقید و در زنجیر سبب و نتیجه که سلسله اعمال گذشته می‌باشند پابسته و به آن جوهریکه نتیجه زندگانی‌های گذشته می‌باشند سرشته هستی که از آن طبیعت خمیر شده در تو صورت گرفته و لهذا به بعضی چیزها میل و از بعضی منکر هستی را در گیر نیست بلی را در گیر از این زنجیر تنها به يك طریق ممکن است و آن عمل نمودن به نیت وظیفه می‌باشد و اگر خواستی از کج فهمی کوشش کنی که برخلاف فرمان طبیعت رفته از آن سر به پیچی ناکامیاب خواهی شد ای ارجن اندرون دل هر موجودی ایشورا (Eishwor) اخدائی است که علت العال گردش دولا ب چرخ است که به آن زمانه می‌گردد او خود کوزه گراست که از او بر چرخ کائنات صور و پیکرهای مادی می‌چرخند و متشکل می‌شوند و سودن از گشت‌های او را در حالیکه آنها را می‌سازد محسوس میکنند به او پناهنده شو ای ارجن در همه مواقع زندگانی و در همه کارها او را پناه خود گیر که امن و خوشی و آزادی که همیشه پابنده است تنها در او خواهی یافت در این تعلیم من تو را پوشیده‌ترین راز و حقیقت حقیقت‌ها را نشان داده‌ام این مختصر مرا مفصل کرده در آن نامل کن و هرگاه يك به سنجی پس به آن ترتیبی که در نگاه تو بهترین ترتیب است و مطابق آن نوری که در وجدان تو روشن شده عمل کن اکنون ای شاهزاده و ای شاگرد گرامی من گوش ده به من که دیگر رازها را بسبب مهریکه بتو دارم بر تو آشکار میکنم دلت را به من سپار و وجدان و روح و فهم را در من تمرکز ده و اندیشه و توجه را بسوی

من منعطف نما و مرا بندگی کن و من شرط می‌کنم که یقیناً
 بسوی من خواهی آمد از همه آموزش‌ها و حکمت‌ها و کیش‌ها
 مرا ترجیح داده اگر بسوی من دوان بیائی و خویش را پریشان
 و افسرده و پست همت نسازی من تو را از همه گناه و کمی و سهو
 نجات خواهم داد و اکنون يك کلمه که تنبیه آخر من است گوش
 کن که تو و آن کسانی که پس از تو خواهند آمد درزندگی خویش را
 مطابق آموزش من مرتب خواهند کرد می‌گویم که آموزش مرا به‌اشخاصی
 که در عمق جهل افتاده و بر جسم و نفس خویش غالب نشده و بندگی
 مرا نمی‌کنند آشکار نکنید ولی به آنهائیکه میل دارند آموزش
 مرا فرا گیرند و از من کراحت ندارند بلکه ارادت می‌ورزند و مرا
 صمیمانه بندگی می‌نمایند به آنها آشکار کنید که آنها یقیناً بسوی
 من خواهند آمد و کسی که سخنان مرا باین نوع انتشار دهد و مردم را
 هدایت کنند نزد من بسیار عزیز است و آنکسانیکه در این عالم مادی ناانجام آن
 که شب برهما نامیده می‌شود و همه نقوش و صور را زمانه جاروب
 داده نسیا منسیا می‌سازد و اگر میان مردم کسی باشد که آموزش
 مرا بیخواند و بفهمد و عمل بکند و معنی پرسش‌های تو و پاسخ
 های مرا نيك بسنجد به راستی می‌گویم که او مرا دوست داشته
 و بندگی نموده و بندگی او را من يك قربانی و ایثار شمرده خواهم
 پذیرفت و ارادت آنها به من جلوه گر خواهد شد اینک باتو می‌کنم حتی آن
 شخصی که این آموزش مرا بدون انکار و تحقیر بشنود و این سالک طریق
 نجات خواهد شد و من او را به خورسندی جاوید رهنمائی خواهم

نمود و هنگام راحت و سکون که مرك زندگانی مادی است به مکانی که ممکن نیکان است راه خواهد یافت ای ارجن آیا سخنان مرا شنیده و از بر کرده‌ائی و آیا هنگام شنیدن توجیهت را بر من تمرکز داده‌ائی پس بگو که آن پریشانی و تذبذب و انتشار فکر که از چهل و غفلت پیدا شده بودند کجا شدند ارجن عرض کرد که قدرت و عظمت توای خداوند دلم را از همه پریشانی ها آسوده نمود و اکنون بایک ادراک روشن و تابش روحانی حقیقت را معاینه می‌کنم و به آموزش تو استوار شده و شکوکی که از نادانی در من پدید شده بودند ناپدید گشته از این زمان همواره به روشنائی آموزش تو زندگی خواهم نمود و در پرتو دانشی که مرا آموختی عمل خواهم کرد به این ترتیب مکالمه هجدهم فلسفه نجات به وسیله زهد به انجام رسید و گوینده آن که اسمش سنجابا بود و در میدان جنگ کور گشته از قول کرشنا و بر سرش های ارجن به دهری تراشتره Terachterh پادشاه نایبنا نقل کرد پس از اتمام مکالمه هجدهم به پادشاه گفت که این بر سرش ها و پاسخ های شگفت ارجن و کرشنا را از ویسه (Wiuhse) شنیدم و یادم نمی رود که پس از شنیدن آن به چه اندازه خوشوقت گشته و یادم نمی رود توصیف آن بیکر ربانی و هر گاه فرمایشات کرشنا را به نظر می آورم دلم خورسند و مطمئن می شود پس می گویم که هر کجا این پاسخ های خداوند کرشنا و بر سرش های تیر انداز ارجن خوانده و شنیده بشود یقیناً در آن جماعت سعادت و فراخی و خورسندی و برکت پیدا خواهند شد .